

پروژه‌های جهان متحد شوید!

دنیا

پنجاه سال تبه‌کاری و خیانت

(بمناسبت پنجاهسالگی سلسله پهلوی)



ویژه نامه « دنیا » ، شماره ۱۴ ، اسفند ۱۳۵۴

مجله " دنیا " یکبار دیگر ویژه نامه‌ای، این بار با عناوین مراسمی که در بار پهلوی تحت عنوان " آئین بزرگداشت " سلسله پهلوی برپا می‌دارد، نشر می‌دهد. روشن است که در اثر وحدت موضوع، نگارندگان مقالات مختلف در جریان بیان مطالب خویش ناگزیر بوده اند این یا آن واقعه یا پدید تاریخی را بشهوه‌ای که لازم می‌دانسته اند تکرار کنند، ولی هر مقاله به روشن ساختن یک جهت مشخص از فعالیت خاندان پهلوی اختصاص دارد. این ویژه نامه متضمن یک تحلیل تاریخی بر اساس مارکسیسم - لنینیسم از یکی از ادوار مهم تاریخ معاصر ایران است.

در این شماره:

- یک ارزیابی عمومی درباره تاریخ پهلوی (۳)
- پیدایش و گسترش دستگاه استبدادی سلسله پهلوی (۱۳)
- پنجاه سال عقب ماندگی و وابستگی اقتصادی (۲۱)
- سلسله پهلوی و خیانت در مسئله نفت (۲۷)
- خاندان پهلوی و سیاست نظامی و شرکت در بیمانه‌های نظامی (۳۸)
- مترسک (۴۵)
- سلسله پهلوی و رژیم تروریست ختناق و نقض قانون اساسی (۴۶)
- مبارزات کارگران و سیاست ضد کارگری سلسله پهلوی (۶۰)
- سلسله پهلوی، املاک زراعتی، دهقانان (۷۳)
- زنان ایران و پنجاه سال حکومت خاندان پهلوی (۸۳)
- زیربار " رضائخواهم رفت (۹۳)
- کارنامه سیاه خانواده پهلوی (۹۴)
- سلسله پهلوی و ستم ملی (۱۰۶)
- دودمان پهلوی - دشمن فرهنگ آزاد و متمدن (۱۱۴)
- سرنگون ساختن رژیم استبدادی سمرترین وظیفه همه میهن پرستان ایران است (۱۲۰)

يك ارزیابی عمومی در باره تاریخ پهلوی

۱ - سیاست " جشن و هورا " و " سفیله تاریخی "

رژیم شاه مانند رژیمهای نظیر در جهان امروز، از جهت معنوی و در واقعیت امر در جامعه ایران پایه اجتماعی وسیعی ندارد و بیش از پیش منفرد میشود، بیش از پیش بوسلهٔ نا جور تاریخی بدل میگردد. اگر ترورفاشیمستی ساواک و دیگر سازمانهای تضحیقی نمی بود، انفراد و تلاشی این رژیم طی مدتی بسس کوتاه عیان میشد. اینرا شاه و پشتیبانان امپریالیستیش خوب احساس میکنند (۱) . شاه برای نپهان داشتن این واقعیت، هرچندی یکبار، باتکا " سرنیزه و پلیس، جشن و شادمانی برراه میاندازد، مردم را بهزوریه صحنه میکشد، یعنی آنکه، بنابه بیان خود او: مردم باصوف فشرده پشت سپوی ایستاده اند! این از آن دروغ هاست که بقول يك روزنامه طنزنگار ما " خودش میداند دروغ میگوید و شنوند هم میداند که او میداند که دروغ میگوید " .

جشنهای پرخرجی از قبیل جشنهای سه گانه عروس، جشن تاجگذاری، جشن د و هزارویانصد سالگی شاهنشاهی، اجتماعات شهنشاهه ای از قبیل " کنگره آزاد زنان و آزاد مردان "، " کنگره ملی "، اعیاد رسمی سالانه از قبیل روز " ۶ بهمن - انقلاب شاه و مردم "، " روز نجات آذربایجان " و چراغانیهای زورکی و دروغینی از نوع جشن و سرور برای " ملی کردن صنایع نفت "، فهرست ناقصی از مظاهر مشخص این سیاست است .

چه اندازه پول وجه اندازه وقت صرف میشود برای آنکه مشتکی اکاذیب و سفیله هائی که غالباً هم مبتذل، تکرار شده و ناشایسته است تحویل مردم ایران و جهان داده شود. چه اندازه در مطبوعات جهان برایش " شاهنشاه " بسبب این آرتیست بازی های خنک خندیده اند و می خندند. ولی روش کذایی کماکان ادامه دارد و در یک فضای خفقان آوردنك بازی تهوع انگیز شاه و چاکرانش، هرروز بارنگ و نام تازه ای بصحنه میآید. باری، اینهم در ورائی است! میتوان در باره این در و ران زشت از قول نکراسف، شاعر انقلابی روس گفت: " در و رانهای سخت تر از این بود ولی در و رانی زشت تر از این نبود " . ولی باتکا " خوش بینی تاریخی میتوان از زبان سیف الدین فرغانی، شاعر پارسی زبان ما و رانگته گفت:

۱ - یکی از دلایل این امر تشکیل سمپوزیوم اسپن در تخت جمشید در تاریخ ۲۴ - ۲۸ شهریور ۱۳۵۴ بود که در آن جامعه شناسان امریکائی و ایرانی امریکا دیده وجود انفراد رژیم را در جامعه تصریح کرده اند .

" در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت

این عروسی سگان شما نیسز بگذرد "

باغرو میتوان گفت علیرغم آنکه " سنگهار ابسته و سگهارا گشاده اند " و شاه و سونگونیان نشن در میدان خالی میدانند او " متکلم وحده " شده اند و هر روز کوهی تبلیغات رادیویی ، تلویزیونی مجله‌ای ، روزنامه ای ، کتابی و از پشت انواع تریبونها و از راه اقسام صحابه هاتحولی جامع می دهند با اینحال خلفهای کشورها قریب تبلیغات " انقلاب سفید " و " سیاست مستقل ملی " و " تعدن بزرگ " و " بدست ایرانی بفکرایزانی " و امثال این خزعبلات رانخورده اند و میدانند که سلسله پهلوی یک سلسله تحمیلی از جانب اجانب امپریالیستی برای اجراء وظائف معین است و این نشانه شم سالم و درك روشن مردم و مسایه غرور هر ایرانی شیفته آزادی و استقلال میهن است .

رژیم ، تاریخ . ٥٠ ساله سلسله پهلوی رآمدت هاست به شیوه خود عرضه کند : این تاریخ با رضاشاه که ویرا فرزندش " کبیر " نامیده آغاز میشود و عجلالتابه محمد رضاشاه که خود خود را " نابغه " مینامد رسیده است . هر دو آنها " منجی " ایران از هرج و مرج ، هر دو آنها " مصلح " بی نظیر جامعه هستند . شاه در باره پدرش طی کتاب " مردان خود ساخته " زندگی نامه ای نوشته است . در این زندگی نامه اثری از حوادث عظیم دوران انقلابی ماکه منجر به تحول سلسله قاجاریه پهلوی و گسترش مناسبات سرمایه داری شد ، اثری از نقش اتحاد شوروی در جلوگیری از تبدیل ایران به کشور تحت الحمایه بریتانیا ، اثری از نقش امپریالیسم و انحصارهای نفتی برای ایجاد دیکتاتوری های نظامی (و زآنجمله دیکتاتوری پهلوی) بگرد اتحاد شوروی ، برای مقاصد استراتژیک و غارت نفتمانیست ، بلکه همه حوادث بهنبوغ و صفات عالیله شخص رضاخان مربوط میشود . از جمله مثلا در این زندگی نامه سطحی و عامیانه چنین میخوانیم : " وقتی که سنی از او گذشته بود (یعنی از رضاخان) و در یادگان قصر قجر آنجا موظف میگردد ، بدوین خجالت سورا فکندگی و بی نهایت شجاعت و شهامت شروع به خواندن و نوشتن نمود خصلت برجسته پدرم نظم و ترتیب و دقت در همه امور بود . در رعایت نظم و انضباط تعصب خاصی داشت . زندگی خصوصی پدرم بی اندازه ساده و بی تکلف بود ، تا آنجا که میتوان گفت که سادگی او در زندگی معمولی بایک فرد عادی تفاوت زیادی نداشت . لباسهای او فقط از چند دست لباس معمولی سربازی ، که غالباً از پارچه های وطنی بود ، تشکیل میشد واقعا که باید متاثر شد و یک دست لباس برای آن مرحوم خرید ! ولی نویسنده زندگی نامه گویا فراموش کرده است بنویسد : پدرم که زمانی نظامی کاملا بی چیزی بود ، وقتی در شهریور ۱۳۲۰ از ایران میگریخت ، صاحب کل اراضی حاصل خیز ایران و مالک سراسر خطه شمال ، صاحب سهام مهمی در معادن طلای ترانسوآل و آرانژ ، ذخایر مهم آرزو طلا و جواهر در بانک سوئیس و قصور متعدد دی در اکتاف ایران باضافه نقد پنه و جواهراتی در ایران که در آنوقت به ۹۰ میلیون تومان برآورد میشد ، بود و در جراید اروپا به " جانور زمین خوار " شهرت یافته بود . محمد رضاشاه در " مردان خود ساخته " در توصیف پدرش چنین ادامه میدهد : " بیش از هر چیز به میهن خود علاقه داشت و این موضوع ضمن زندگی روزمره او کاملا مشهود بود " . ولی برای برجسته کردن این " میهن پرستی " نمی نویسد که چگونه امتیازت " داری که در حال انقضاء بود بیک قرارداد نابرابر و ظالمانه با تمدن سی ساله آنها مپرز قرار می " جشن و چراغانی " (١) مبدل گردید و چه میزان ثروت ایران از این راه بجیب غارتگران لندن رفت و تا چه اندازه این عمل ، که حتی تقی زاده خود را در آن " آلت فعل " خواند ، " میهن پرستانه " بود .

در باره همکاری رضاشاه با هیتر که منجر به ورشکست سیاسی او شد نیز چیزی مرقوم نفرمودند !

علاوه بر محمد رضاشاه ، جارجیان و متعلقان خاندان پهلوی فقط برای " جیفه دنیا " و نیل به پول و مقام ، و اوراق کمی در باره تاریخ سلسله پهلوی سیاه نکرده اند و نمی کنند . از آنجمله در یکی از

نشریات اداره کل انتشارات واد یوتحت عنوان " کارنامه بزرگان ایران " زندگی رضاشاه باین سیاق درباری قلمی شده : " چهل روزه بودند که پدرشان رخت از اینجهان بریست و مادرشان ، ایشان را به تهران آوردند . این کودک در تهران نشوونمایافته و در ۱۳ سالگی بسبب اشتیاق فراوان ، بخدمت نظام موار شدند . پس از ۲۳ سال خدمت نظام بدرجه سرهنگی و فرماندهی فوج همدان نائل آمدند . طولی نکشید (حیف شد نوشت : طولی نکشیدند !) که بدرجه سرتیپی و فرماندهی نیروی نظامی تهران رسیدند " . و بهمین منوال تا آخر .

در این زندگی نامه مطلقانه رضاشاه بزعم نویسنده اش " مجبور میشود " برای آنکه پس از " انقلاب اکتبر روسیه " عده ای از روسیه وارد بندر پهلوی شده " رایت " شورش و تجاوز را فراشتند " ، برای سرکوب آنها ، کودتاکند ! عقی سفسطه و واژون سازی در این عبارات صد ها گزتاب لازم دارد . اگر در مقابل نویسنده چاپلوس این سطور اظهارات زیرین رضاشاه را ، که در خرداد ۱۳۲۰ در روزنامه " گشن " بنام خود اودرج شده ، قرار دهید ، قاعدتا باید سخت یکه بخورد . رضاشاه در آتینگام در توصیف روسیه انقلابی نوشت : " همان روسیه آزادی که استبداد تماری را برانداخت و نه فقط خود را از جور و ستم و خود سری نجات داد ، بلکه با این عمل مملکت همسایه را هم نجات بخشید ، همان روسیه ای که امتیازات غارتگرانه دولت تماری را لغو کرد و همه آنها را مطلقاً و بلاعوض با یران عودت داد همان روسیه ای که دست اخوت و معاضدت بطرف مادر از کرد و قصد دارد با مادر صلح و صفای زندگیکند " . از این اظهارات رضاشاه امروز دیگر کسی خبر ندارد . گفتن این حقایق در ایران محمد رضاشاه می نیست ، خطرناک است .

اما محمد رضاشاه نه فقط برای پدرش ، برای خودش هم خودش تاریخ نوشته و منتظر میسرش نمانده است ! " ماموریت برای وطن " و " انقلاب سفید " آثاری است که بنام او بزبانهای مختلف نشر یافته و سراپا سفسطه و مسخ واقعیات است . در " ماموریت برای وطن " کار و مغربیی را بانجا میرساند که مینویسد : " در یکی از شبهای بحرانی کسالت مولا ی متقیان علی علیه السلام را بخواب دیدم در حالیکه شعشیر معروفی خود را و الفقار را در دامن داشت و در کنار من نشست بود . آبی بمن داد و من شفا یافتم " . و نیز مینویسد : " در حین فرود افتادن از اسب ، حضرت ابوالفضل علیه السلام فرزند برومند علی علیه السلام ، ظاهر شده و مراد رهنگام سقوط گرفت . از مصدم شدن مصون داشت " . و از این نوع مطالب تا بخواید . واقعا تاریخ نویسی روشن کننده ایست !

واضح است که این نوع عبارت پردازیهات تحلیل تاریخ ۵۰ ساله سلسله پهلوی نیست ، هیچ چیزی نمی آموزد بلکه نوعی تصه گوئی آنهم بیعزم و روغ برای خواب کردن و تحقیق است . پنجاه سال دوران پهلوی در یکی از طوفانزاترین ادوار تاریخ جهان گذشته و مسیر جبری تاریخ به سلسله پهلوی و سازندگان و نگاهدارندگان امیرالیستی آن یک سلسله اقدامات در جهت دگرگون کردن بیش از پیش نظام سنتی رعیتی - عشیرتی ایران تحمیل نموده است . فقط و فقط برای آنکه تحول عمیقتر " ترمز شود " و غارت ادامه یابد . تمام مطلب در آنست که مادر که کم این روند تغییر را زکی آغاز میشود و بخصوص دوران سلسله پهلوی کدام مراحل این روند تغییر را در بر میگیرد و اکنون وضع چگونه و مختصاتش چیست . تمام مسئله در درك " نقش ترمز کننده " سلسله پهلوی و جلوگیری از حرکت طبیعی جامعه ما بسوی ترقی است .

این تغییر یعنی زایش مناسبات نوین سرمایه داری و بویژگیهای خاص خود در اواسط قرن نوزدهم مشهود میگردد و در دوران نیم قرن سلسله پهلوی بتدریج بسط و گسترش و زرفش بیش از پیش مییابد . در این بویژنه " برخی جهات سیاست اقتصادی و اجتماعی و نظامی سلسله پهلوی مورد بررسی جدی است . ولی برای آنکه خواننده به مثابه درآمد ، تصور عامی از پیدایش این سلسله

ونقش آن در تاریخ داشته باشد ، درباره دوران رضاشاه و دوران محمد رضاشاه ذکر کلیاتی را ضروری و سودمند می‌شمریم .

٢ - نظری اجمالی بدوران سلطنت مستبده رضاشاه

تاریخ نگاران درباری معاصران " پنجاه سال سلسله پهلوی " سخن می‌گویند و تاجگذاری ٤ اردیبهشت ١٣٠٥ را مبدأ می‌گیرند ولی این از جهت نشان دادن اعتلاء رضاخان و رسیدن باوج قدرت دقیق نیست . در واقع پس از کودتای ٢١ فوریه ١٩٢١ (حوت ١٣٩٩) سیدضیاءالدین و رضاخان ، وهی ازوزیر جنگی رضاخان (٤ ثور - ١٣٠) در کابینه سیدضیاء ، این مرد به قویترین شخص ایران بدل میگردد . در اکتبر ١٩٢٣ (سوم عقرب ١٣٠٢) ، پس از آنکه رضاشاه در سه کابینه قوام و دکابینه مشیرالدوله و یک کابینه مستوفی وزیر جنگ بود ، سلطان احمد شاه قاجار مقام ریاستوزرائی را باو میدهد و در لود ١٣٠٣ " ریاست غالبه کل قوای دفاعیه و تامینیه مملکتی با اختیارا تامه " از طرف مجلس باو عطا میگردد . ٣١ اکتبر ١٩٢٥ (١٩ آبان ١٣٠٤) مجلس انقراضی سلسله قاجار را اعلام مینماید و " حکومت موقتی را در حد و قانون اساسی و قوانین موضوع مملکتی به شخص رضاخان سردار سپه " میدهد . سپس مجلس موسسان او را بسلطنت معین میکند و سرانجام در ٤ اردیبهشت ١٣٠٥ تاجگذاری میکند .

لذا اعلام دوران قدرت رضاشاه تا استعفا او در ٢٥ شهریور ١٣٢٠ ، کمی بیش از بیست سال است . در این بیست سال قدرت رضاشاه ، از جهت سیاسی که او ، بالهام از احامیان امپریالیستی و ارتجاعی خود اجراؤ کرد ، میتوان مراحل تشخیص داد . در آغاز کوشید خود را " قهرمان " اجـرا " نظریات ترقیخواهانه نشان دهد ، به احساسات تند و تیز ملی و تجد طلبی تظا هر کند ، با حکومت شوروی که برای ایران به برکت سیاست لنینی خود شرایط مساعد نیل به استقلال واقعی و لغو قرارداد های اسارت با ١٩١٩ و کاپیتولا سیون را فراهم آورده بود روی خوش و دوستی نشان دهد ، با حزب علنی و مترقی اجتماعین عامیون برهبری سلیمان محسن اسکندری ، با اتحادیه های کارگری و حتی حزب نیم مخفی کمونیست و سازمانهای جوانان و زنان آن روش مدارا و مغایزه آمیز داشته باشد و کار را ، مانند مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) در ترکیه به نفع طرح مسئله جمهوری نیز کشاند که گرچه مستقیم از جانب وی نبود ، ولی با سکوت رضایت آمیزش مواجه شده است . همه اینها برای کوبیدن جاده قدرت و خام کردن نیروهای انقلابی بود . هنگامیکه نیازهای قبیله مانورها پایان یافت ، با ترور کسانی مانند میرزا زاده عشقی و واعظ قزوینی بدستور ریاست های مساواتیست و دانشناک کوشید محیط رعب پدید آورد ، احزاب و سازمانهای دموکراتیک را در سال ١٩٢٥ سرکوب کرد و سرانجام دعوی سلطنت خود را آشکار ساخت و بدست " اکثریت " گوش بفرمانی در مجلس شاه شد و آنهم شاه مستبد البته بسا تقاب مشروطه . گ . لینچوسکی در کتابی تحت عنوان " روسیه غرب در ایران " در ١٩٥٣ در لندن نشر داده در این باره مینویسد : " پس از سال ١٩٢٥ کلیه گروههای سیاسی محوشدند تا راه یکتا توری نظامی شاه از هر باره هموار شود . " (صفحه ١٠٥) این عمل در حکم تکیه کامل به امپریالیسم انگلستان بود که در روی کار آمدن رضاشاه نقش اساسی داشته است . در این مورد و . س . هاس در کتاب خود بنام " ایران " (چاپ نیویورک سال ١٩٤٦) مینویسد : " از زمانیکه اصل اساسی سیاست خارجی شاه به سو ظن و ترس از روسیه بدل شد ، منافع انگلیسها در ایران باندازه کافی خوب مورد حفاظت قرار گرفت " (صفحه ١٥٢) .

تفاوت هاس چندان دقیق نیست . رضاخان از همان آستانه کودتای حوت ١٣٩٩ با ژنرال های انگلیسی ایرونیسماید و دسترویل فرستادگان نظامی انگلستان و سرجا سوس انگلیسی رپورتر سر

تعماس داشت . وی به همراه سیدضیا ، از راه کبود تا وارد عرصه سیاست گردید . بقیه امور تنها مانورهای موقتی بود برای گشودن راه بسوی پیش . در جریان این مانورها رضاخان در فعالیت پربین و خم پنج ساله خود از وزارت جنگ تا سلطنت تانکیک بخرنچی را دنبال کرد . مغالزه بانبروهای مترقی و سپس سرکوب بیرحمانه آنها ، مغالزه با جناح راست ائتلاف اشراف و روحانیت و سپهر طرد آنها ، سرکوب جنبش ایلخانهای پرنفوذ از قبیل سمیتکود رکردستان ، خزعل در خوزستان و خانهای شاهسون ، ترکمن ولر و سوداچیان ترکیزخونین ، ابراز دوستی با اتحاد شوروی در مقیاس اقتصاد در عین بند و بست نهائی دائمی با امپریالیسم انگلستان و سازمان فراماسونی آن در ایران ، چنین است حرکت گامگام او بسوی قدرت مستبده . با تکیه به امیر لشکرهای گوش بفرمانی از قبیل کریم آقاخان بودرحمهری ، جان محمدخان ، امیر طهماسبی ، مرتضی خان یزدان پناه ، شاه بختی و غیره و طرد و نابودی افسران عصیانگری از قبیل لاهوتی ، لپاک خان ، پولا دین و دیگران ، با استفاده از تروریست های دانشناک و مساواتیست و کارپریست های زیرکی مانند علی اکبر اورومید الحسیمن تیمورتاش و سید محمد تدین و روزنامه نگاران مزدوری مانند صاحبان اطلاعات ، ناهید و کوشش و شفق و غیره ، رضاخان موانع عدیده های رازسرا بر داشت و خود را برپوشش کبرای اوزمانی محال مینمود تا اهل گرداند .

وضع آشفته اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پس از مشروطیت پیدایش یسک " دستآهنین " را برای اجراء انتقال قطعی قدرت از اشرافیت فئودال بیک حکومت بورژوا مالک تسهیل میکرد . در ایجاد این آشفتهگی امپریالیسم و اشرافیت ارتجاعی ایران تعدد داشتند . بدینسان در سراسر دوران پس از مشروطیت ، ما با ضعف و تناقضات یک رژیم لیبرالی روبرو هستیم . کابینه های متزلزل ، انتخابات مصنوعی ، سیاستهای نوسانگر ، مجلسی که بصورت یک مجمع پسران تناقض و کم شریب بود ، با زیبا و نترنگیهای پسرده (دربار ، انگلیس ، مجلس ، خانها ، اشراف ، مجتهدان ، مطبوعات ، احزاب) و داخل گنج کننده انواع گرایشها (تجدید و تقدم ، آزادی و استبداد ، تمرکز و ملوک الطوائفی ، دموکراسی و لیبرالیسم و غیره) ، کار با بزرگان امپریالیستی را تسهیل میکرد و ضرورت " دستآهنین " و " منجی ایران " را برجسته تر میساخت .

پس از پیروزی انقلاب اکتبر و پیرویه استقرار حکومت شوروی در جمهوری قفقاز ، ماورا قفقاز و آسیای میانه امپریالیسم انگلیس که برای خود در مورد منابع زرخیز نفت ایران ، در مورد هند وستان آنسروز (که مجموعه ای از هند وستان امروز ، پاکستان وبنگلادش بود) و نیز در مورد ارشیه ای که از مستعمرات عثمانی بچنگ آورده بود (عراق ، عربستان سعودی ، اردن ، سواحل جنوبی خلیج فارس) منافعی قائل بود ، سخت علاقمند بود در ایران حکومتی دست نشانده در اختیار داشته باشد . قیامهای مترقی خیابانی در آذربایجان ، کوچک خان و کمونیست ها در گیلان ، امیرمیر سواد کوهی در مازندران ، کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان ، تنگستانیهادرفارس علیه امپریالیسم انگلستان و با مطالبه استقلال ، این امپریالیسم را سخت متوحش میساخت . می بایست برای ایران فکری کرد که از دست آریابان امپریالیستی برون نلغزد .

نقشه ای که هدف امپریالیسم جهانی بود نقشه محاصره سیاسی و اقتصادی و نظامی شوروی است که نقشه ایجاد " کمربند بهداشتی " (Gordon sanitaire) نام دارد و هدف آن ایجاد دیکتاتوری های نظامی با ظاهر " اصلاح طلب " در اطراف شوروی بود تا با اجراء برخی رفرورها از هیجان انقلابی خلق ها جلوگیری بعمل آورند و در عین حال زیرساز نظامی هجوم به شوروی را آماده کنند . ما نرهایم در فنلاند ، پیلسودسکی در لهستان ، رید زمیگیلی در رومانی ، آتاتورک در ترکیه ، رضاشاه در ایران ، نادرشاه در افغانستان ، جان کای جک در چین ، هیرو هیتودوژاپن ، هریک بنحوی

و در حد معینی در واقع این وظیفه واحد را انجام داده اند .
 لذا هاس در مستعمیری که " سو " ظن وترس از روسیه " موجب تکیه به انگلستان شد . رضاشاه
 چنانکه امپریالیستهای انگلیسی . در یکی از اعلامیه های خود در دوران استعفاء اجباری وی تأیید
 کردند ، بوسیله آنها بقدرت رسید .

حکومت بورژوا - مالک دیکتاتوری رفورمیستی رضاشاه منظره ایران را بسود گسترش مناسبات
 سرمایه داری بویژه در شهر و اروپائی مآب کردن ظاهری جامعه ایران (کشف حجاب ، لباس و
 کلاه متحدالشکل اروپائی) و ایجاد بخش دولتی در اقتصاد ایران و رشد برخی رشته های صنایع
 سبک (بویژه نساجی ، سیمان ، قند) و ایجاد دانشگاه تهران و غیره کامیاب گردید . ولی در
 عین حال با تمدید امتیاز اسارت با شرکت نفت ایران و انگلیس ، دشمنی سرسخت با شوروی و متحد و کردن
 روابط با این کشور ، آنتی کومنیزم و تنظیم قانون " سیاه ۱۳۱۰ " و شهید کردن آزادگانی مانند ارانی
 و سرکوب خشن هرگونه جنبش مردم و بویژه کارگران (مانند اعتصاب بزرگ کارگری ۱۳۰۹) ، نقض
 بیطرفی و شرکت در قرارداد تجا و زرگانه سعد آباد ، یا مال کردن کلیه موازین دموکراسی و تبدیل مجلس
 و دستگاه قضائی به آلت دست ، نظامی کردن کشور ، ایجاد پلیس مخوف مختاری ، حفظ و تحکیم
 مقررات قرون وسطائی ارباب - رعیتی در ده ، استعمار خشن زحمتکشان ، ایجاد سازمان فاشیستی
 " پرورش افکار " ، سرکوب حقوق حقه خلقهای ایران ، تبدیل خود و خانواده خود به بزرگترین زمین
 داران و سرمایه داران ایران و غیره و غیره ، نقش ترمز تکامل طبیعی جامعه ما ، نقش تامين منافعی
 غارتگرانه امپریالیسم و ارتجاع را بازی کرد . این نقش در ظاهر متناقض که دوسوی یکمدال است ، جا
 برای سفسطه تاریخی باز میکند . میتوان جهات باصلاح مثبت را مطلق کرد و جهات منفی را مسکوت
 گذاشت و یا استدلال کرد که فشار شرط لازم و ضرور اجرا آن اقدامات مثبت بود . چنین نیست .
 این درست است که جامعه ایران در دوران رضاشاه درجاده سرمایه داری پیش رفت . این
 روندی است که از اواسط سلطنت ناصرالدینشاه آغاز شد ، و روندی است ناگزیر . ولی آنچه که ماهیت
 سلطنت استبدادی رضاشاه را تشکیل میدهد عبارتست از سیر ایران درجاده آنچنان مسیر تاریخی
 که برله سرمایه داری جهانی و طلیه سوسیالیسم جهانی باشد . این خود تعیین کننده سرشت
 ارتجاعی و نقش منفی تاریخی رضاشاه است . لذا رضاشاه را نمیتوان مثلا با شاهانی مانند شاه عباس
 صفوی و نادر شاه افشار و آغا محمد خان قاجار مقایسه کرد که بخاطر ایجاد یک ایران مستقل دست بیک
 سلسله اقدامات خشن زدند . ما از این سانی مانند لیسم بدوریم که نقش مشخص اعمال خشونت و
 قهر را در تاریخ نبینیم . ولی در کدام سمت ؟ همین " سمت " است که میتواند منشأ توجیه یا عدم توجیه
 اعمال خشونت قرار گیرد . اعمال خشونت از طرف خانواده پهلوی علیه ترقی و بسود غارتگری امپریالیستی
 و تاراجگری طبقات ممتاز داخلی و لذا فاقد هرگونه توجیه تاریخی و یک تبه کاری است .

۳ - نظری اجمالی بدوران سلطنت مستبده محمد رضاشاه

علیرغم اعلام صوری بیطرفی در جنگ دوم جهانی ، رضاشاه قصد داشت ، بکله شبکه وسیع
 سازمان گشتاپو که ما بیرو شولتسه براس آن قرار داشتند ، ایران را برای ورود ارتش هیتلری از راه قفقاز
 آماده کند . رضاشاه هیتلر را فاتح نهائی جنگ دوم جهانی می پنداشت و تمام " داو " سیاست خود را
 بر روی آن گذاشت . ارتش سرخ موافق ماده شش قرارداد ۱۹۲۱ ، که بوی حق میداد در صورتیکه
 خطری از جانب ایران تهدید نشود وارد این کشور شود ، با مشاهده خطر تحریکات فاشیسم ، وارد ایران
 شد . نیروهای انگلستان نیز جنوب ایران را اشغال کردند . شهریور ۱۳۲۰ (۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱)

رضاشاه استعفاء داد و سلطنت به فرزندش محمد رضاشاه پهلوی که مقدر بود یکی از تنگناک‌ترین پادشاهان ایران بدل شود، منتقل گردید. تشکیل حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۲۰، یکماه پس از گریز "نابغه عظیم الشان" و "پدر تاجدار"، نامبهای که چاپلوسان درباری به رضاشاه داد بودند، مبشر این بود که جنگ طبقاتی سختی در ایران آغاز شده است، جنگی که ختم نمی‌شود تا ایران را به سوی ترقی، به سوی سوسیالیسم بیاورد.

در سال ۱۳۲۱ (۱۹۴۲) امپریالیسم امریکاکه در سابق نیز با اعزام کسانی مانند شوستر و میلیسیمو قصد داشت در کشور نفتخیز ما رخنه کند، بدستگاه بیته اول قوام وارد صحنه میشود. مستشاران نظامی امریکائی ارتش و ژاندارمری ایران را در قبضه می‌گیرند. قرارداد بازرگانی ایران و امریکادر ۸ آوریل ۱۹۴۲ امضاء میشود و در سال ۱۹۴۳ میلیسیمو با شعار "ورشکست کن، وام بده مسلط شو!" برای بار دیگر میسیون خود را در ایران آغاز میکند. بدینسان صحنه سیاست ایران از آن حالت نسبتاً بسیط که شاهی مستبد بایک حامی واحد امپریالیستی یعنی انگلستان بکمال سازمان وسیع مخفی فراموشی (که براساس لژهای یون آن خود رضاشاه قرارداد داشت) امور را میگرداند تغییر میکند. نیروهای خلق زیر رهبری حزب توده ایران و دیگر احزاب و سازمانهای دموکراتیک گرد میآیند. بورژوازی ملی و خورده بورژوازی متشکل میشود. مطبوعات سوسیالیستی در سراسر ایران پدید میگردد. طبقات حاکمه روابط خود را با دموکراسی و انگلیس برقرار میکنند. خرید سیاسی و طبقاتی در ایران روبه بغرنجی میرود. دوباره رژیم بظواهر پارلمانی قبل از رضاشاه احیا شد ولی در دستگاه رضاشاهی دست نخورده باقی ماند، از همه جنبایتکاران تنها "پزشک احمدی" جلاد بی‌نام و نشان شهرانی مختاری را در میدان سپه بدر کشیدند!

محمد رضاشاه از همان آغاز که باقی‌مانده حق بجانب بعنوان "شاه جوان دموکرات" بر تخت نشست و به حفظ قانون اساسی سوگند خورد پدرش و محمد علیشاه قصد خیانت بآن و خزش به سوی قدرت کامل داشت. افرادی از خاندان خودش مانند مادرشاه تاج الملوك، خواهرش شاه اشرف و برادرش شاه علیرضا و چاکران سرسپرده ای از قبیل فردوست، اسداله علم، منوچهر اقبال، خاتمی، نصیری و امثال آنها با اعلام شاره استبداد طلبی شاه را تیزتر میکردند. تناقضات سیاست داخلی باین خزش تند رجعی بسوی قدرت، به محمد رضاشاه که پیش از پدرش فاقد جسارت عمل بود، دمید زمینه مساعد داد. محمد رضاشاه با استفاده از همین تناقضات و بغرنجی وضع سیاسی کسانی مانند قوام السلطنه، امینی، زاهدی را که با تکیه امپریالیسم امریکاعمل میکردند از صحنه بدر کرد و نیز تاثیر کسانی مانند سید ضیاء، رزم‌آرا، منصور را که با امپریالیسم انگلستان نزدیک بودند عقیم گذاشت و در قانون اساسی تغییرات متناسب با میل خود وارد ساخت و "مشروطه دم بریده" بعد از رضاشاه را به "نظام شاهنشاهی" و "رژیم سلطنتی مستبد" تبدیل نمود.

محمد رضاشاه با تکیه تناسب نیروها در صحنه بین المللی، که طی سالیان درازی از دوران جنگ سرد از لحاظ نظامی و اقتصادی بسوی امپریالیسم و ویژه امپریالیسم امریکابود و با تکیه باین امپریالیسم و استقرار رژیم ترور و اختناق در کشور و به جنبشهای انقلابی ملی (حزب توده ایران و جنبش توده‌های جنبشهای دموکراتیک آن ربا بجان و کردستان، جنبش ملی کردن صنایع نفت) ضربات سنگین وارد ساخت و پس از فرار از ایران با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه - زاهدی که بدست سیاست انجام گرفت، خود را به هدف مطلوب یعنی احیاء سلطنت مستبد و نزدیکتر ساخت.

از ۱۶ بهمن ۱۳۴۱ که "انقلاب سفید" اعلام شد، محمد رضاشاه سیاست رفورمهای در چارچوب سرمایه داری و نواستعمار را به سیاست ترور و فرود و وارد مرحله اوج قدرت خود شد. این کامیابسی شخصروای به بهای خیانت‌های عظیم: دادن نفت ایران به غارت کارتل بین المللی، وارد ساختن

ایران به سنتو، انعقاد قرارداد و جانبیه با امریکا و قرارداد کاپیتولاسیون، تعقیب سیاست خشن آنتی کمونیسم و ایجاد (باصلاح روزنامه بورژوازی لوموند) " فرومایه ترین رژیمهای روی زمین در ایران " ، بتاراج دادن منابع نفت ، دادن رشوه های کلان از راه خرید اسلحه به دزدان واشنگتن (بویژه پنتاگن و سیا) ، کشتار جنون آمیز هزارها انقلابی میهن پرست ، اجراء نقش ژاندارم منطقه برای سرکوب جنبشهای آزاد بیخوش وغیره وغیره بدست آورد . او موفق شد فصلی تاریک تر ازیدرش در کارنامه شاهان ایران بنویسد .

ولی سیاست خارجی و داخلی ، اقتصادی و اجتماعی شاه کنونی سیاستی است متناقض کلاه و چندی یکبار میکوشد با هارت و پورت و تظاهرات مضحک جراحات عمیق آنرا پوشیده نگاهداری . پیش بینی این جریان دشوار نیست که این سیاست نیز مانند سیاست پدرش با شکست فاحش روبرو خواهد شد .

در اینجا سود مند میشریم برخی از مهمترین ویژگیهای اقتصادی - اجتماعی کنونی جامعه ایران را پس از ۲۰ سال تسلط استبدادی پهلوی پدر و پسر بگوئیم . این بیان فشرده صرف نظر از تاریخ زندگی دوران مورد بحث و ذکر خصائص تاریخی آن ، روشن میسازد که نقش واقعی پهلوی ، پدر و پسر که چنانکه توصیف کردیم هر دو با کودتا ، هر دو با پشتیبانی امپریالیسم در ایران سرکار آمد ماند و هر دو به هنگام خطر گریخته و هر دو جمع ثروت را هدف حیاتی خود ساخته و هر دو با استبداد و خود کامگی فرمائروائی کرده و میکنند ، چیست .

۱ - در این پنجاه سال روند گسترش مناسبات سرمایه داری و تلاشی نظام نیمه فئودال در ایران با سرعتی بیش از پیش ادامه مییابد چنانکه امروز ، مناسبات سرمایه داری به مناسبات تسلط در جامعه مابدل شده است . با آنکه اشکال بدوی تولید کالا و سرمایه داری مانند پیشه وری و کارگاه های دستی (مانوفاکتور) که در ایام صفوی نیز بآنها کارخانه میگفتند در ایران سنت بسیار کهن دارد ولی بعلل متعددی شرایط انباشت اولیه و پیدایش سرمایه صنعتی در ایران انجام نگرفت و سرمایه داری نتوانست به مرحله تولید بزرگ کالای صنعتی برسد و انواع دیگر ساخت های اقتصادی را عقب بزند . از این لحاظ تا حدی میتوان گفت که نظام سرمایه داری امروزی در ایران خود یک نظام وارداتی است یعنی از زمینه تکامل طبیعی و مستقل جامعه ما برخاسته است و برعکس بقول مارکس تویب های چیت و ماهوت است که در اینجا قلاع فئودالی را فتح میکند . نهال سرمایه داری را استعمار و نواستعمار موافق مذاق خود در ایران نشانده ، شکل داده و بارور ساخته اند و بهمین سبب این سرمایه داری از جهت سرشت خود یک سرمایه داری وابسته و عناصر ملی در آن بسی ضعیف است . ماهیت استراتژی نوین امپریالیستی عبارتست از : ادامه رشد بهره کشی از کشورها و ویبوستن محکم آن به اقتصاد سرمایه داری جهانی کماکان برای غارت آن وهم برای آنکه از کشورها علیه دولت های سوسیالیستی و کشورهای رشد یافته سوء استفاده کند . سرمایه امپریالیستی با ایجاد موسسات مختلط و یا موسساتی که بظاهرا نام ملی دارند ولی در واقع شعبه های انحصارهای امپریالیستی هستند با ایجاد وابستگی از راه تکنیک ، تکنولوژی و کارشناس ، با سیطره یافتن بر رشته های کلیدی ، مواضع مسلطی در اقتصاد ماکسب کرده است . رشته های مدرن صنایع ، مراکز اساسی تحقیق علمی ، منابع مالی ، بازار فروش کماکان در قبضه انحصارهای امپریالیستی است و بدینسان انحصارهای امپریالیستی قادرند از طریق اهرمهای اقتصادی (علاوه بر اهرمهای دیگر) اراده تاراجگرانه خود را تحمیل کنند : گسترش سرمایه داری در شرایط جهان کنونی خواهناخواه با نواستعمار و هم پیوستگی با امپریالیسم همراه است و یکی بدون دیگری نیست ، لذا در کشورهای نظیر کشور ما اتخاذ راه رشد سرمایه داری ، بنا بر زمینه های عینی اجتماعی و اقتصادی وابستگی است .

این امر موجب میشود که علاوه بر معایب ذاتی سرمایه داری محلی، معایب سرمایه داری جهانی و از آنجمله پدیدهای بحرانی آمیز آن نیز داخل کشور ما رخنه کند. از جمله در اثر همین خصلت تبعی سرمایه داری ایران است که کشور ما برخلاف مصالح تاریخی خود، به تقلید کشورهای رشد یافته، و برای تسهیل سیاست‌های سرمایه‌داری امپریالیستی، بیک "جامعه مصرفی" مبدل شده است و حال آنکه در ابتدا امپریالیست پایه‌های صنعتی و زیرساز (انفراسترکچر) محکم فنی - کادری یک کشور صنعتی معاصر را بوجود آورد.

۲ - سرمایه داری کشور ما دارای رشد ناموزون است و نه رشد مناسب و هماهنگ کلیه رشته‌های اقتصاد برپایه نیازمندیهای رشد و استفاده از تکنیک و تکنولوژی معاصر. یکی از علل عمده این ناموزون رشد آنست که نظام سرمایه داری در کشور ما تاکنون نمیتوانسته است همه شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری تولید و توزیع را در رشته‌های صنعت و کشاورزی و بازرگانی در رون خود هضم و جذب کند. هنوز برخی بقایای نظامات و شیوه‌های ماقبل سرمایه داری (نیمه فئودالی، عشیرتی، ربانی، خورد و کالائی) باقی است و بخش مهمی از شاغلین را در بر میگیرد. مطلوب‌ترین موارد سرمایه‌گذاری در کشور ما هنوز هم رشته‌های اساسی صنایع و یا کشاورزی نبوده، بلکه بیشتر رشته‌هایی است که در آن دورا سرمایه سریع است (مانند: صنایع سبک، مسکن، سفته بازی با زمین و مسکن، بازرگانی، حمل و نقل) بر این اساس یک بورژوازی محلی که غالباً نسبت به حادثترین نیازمندیهای رشد ملی توجه خاصی ندارد پدید شده است. البته ما بهیچوجه نمیخواهیم بگوئیم که بورژوازی در مجموع سراپا ارتجاعی است و فاقد عناصر ملی است. مقصد ما بیان ویژگی‌هایی است که در تکامل بورژوازی ایران بمثابة طبقه بروز کرده همیابد. مختصات یاد شده مانع از آن میشود که اقتصاد در کل آن در مسیر موزون و هماهنگ قرار گیرد و همین جهت نظام سرمایه داری تاکنون نتوانسته است بر عقبماندگی دیرینه و مسائل حاصل از آن غالب آید و حال آنکه طی این پنجاه سال یک نظام مترقی خلقی مدتها بود که مسئله عقب ماندگی، مسئله رشد ناموزون، مسئله چندساختی بودن اقتصاد جامعه ما را حل کرده بود.

۳ - نقش‌فزاینده دولت و درجه فوق العاده بالای مداخله در روند‌های اقتصادی و اجتماعی بسود امپریالیسم و سرمایه داران و زمینداران بزرگ از مختصات جامعه ما و جوامع سرمایه داری دیگری همانند ما است. بسط سرمایه داری خصوصی نیز که اکنون هدف مهم استراتژیک امپریالیستی است سیاست‌ها گوناگونی است که بخش دولتی تعقیب میکند. بدین معنی که بخش دولتی زیرساز (انفراسترکچر) لازم را برای سرمایه‌گذاری خصوصی تأمین میکند، و علاوه بر بورژوازی محلی در روابط متناقض و بیفرنجش با سرمایه خارجی به وساطت دولت نیازمند است. دولت در کشور ما هرگاه لازم دانسته است به خصوصی کردن موسسات دولتی در رشته صنعت یا ایجاد بخشهای خصوصی در فرهنگ، بهداشت (که در گذشته پیوسته در دست دولت بود) دست‌نزد است. خود بخش دولتی بنیاد غول‌آسایی است برای اجراء تجدید تولید سرمایه داری، برای میدان‌گشودن بسود سرمایه‌گذاری‌ها و فارتگری‌های امپریالیستی. در اثر این وضع دستگاه دولتی متورم شده به شدت توسعه می‌یابد و از این طریق سرمایه داران بوروکرات که منبع درآمد آنها برداشت اموال دولتی است پدید شده‌اند و میشوند. خود خاندان پهلوی نمونه کامل چنین سرمایه داری بوروکراتیک است. محمد رضا شاه ثروت کلان پدر را بمثابة فرزند "خلف" صد ها برابر کرده است. نقش عظیم اقتصادی - اجتماعی دولت که خود در خدمت امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ داخلی است، جهت ارتجاعی نظام شاهنشاهی را بر تائید شدید میکند و همه اهرمهای قدرت را در دست هیئت حاکمه و سرکرده مطلقه آن شاه متمرکز میسازد. ترکیب خاص قشرهای سرمایه داری و ضعف آنها به دولت مستبد میسراند داده است نیروی عظیمی کسب کند ولی این روند سیر اعتلائی خود را بتدریج بی پایان میرساند.

نتیجه پنجاه سال تحول دوران پهلوی داشتن چنین جامعه ایست: جامعه ای وابسته، بالکله‌های تاریک فقر و عقب ماندگی، استبدادی، مبتنی بر بهره‌کشی انسان از انسان. لذا مسئله بر سر آن نیست که مثلا در کنار عمارت شمس‌العماره، آسمان‌خراش القانین و در قبال بازار چله‌سه سرچمبک "سوپرمارکت" و پاساژ پلاسکوساخته شده و بجای تأمینات رضاشاهی، آپارات جاسوسی الکترونیک یک میلیاردری "رکول" در جزیره ابوموسی در خلیج فارس، حتی مذاکرات خصوصی را از هند وستان تا سوریه بمود "سیا" و "ساواک" ثبت میکند!

در جهان جوشان امروزی دیگر گوشه ای نمانده است که در آن مظاهر تمدن و صنعت معاصر بروز نکرده باشد. ولی این امر خودی خود خلقها را راضی نمیکند. آنچه خلق‌ها می‌طلبند حقوق طبیعی خود است. آنچه خلق‌ها می‌طلبند یک نظام انسانی است. آری، مسئله بر سر ترقی-مستقل، عدالت اجتماعی، رفاه عمومی است و از این مفاهیم در "کشور شاهنشاهی" خبری نیست. این دعوی نیست، واقعیت روزمره است که حتی در اظهارات سخنگویان رژیم بناگزییرخنسده میکند و با هیچ رویوش‌پررزق و برق تبلیغاتی و سفیسطه‌تاریخی آن‌را نمیتوان پوشاند: با هیچ جنجال با هیچ چراغانی، با هیچ هورا، با هیچ زست از خود راضی و خیلی مهم!

احسان طبری



در نبرد روشنی با تاریکی، سرانجام پیروزی با روشنی است.

مزدک با خدا دان

پیروزی خورشید

به صبح، دیدم بره‌باش‌گرف پیکاری
که تا کشد برخ مهر بردۀ تاری
کیوت‌ر ز خورشید را به‌رباری
جو بوسقی است بجاه اندرون نگونساری
گمان مبر که در گرتوکنیم دیداری
اگرچه از پسر رنج و تلاش بسیاری
پاسنبریس فلک بر شود چوسرداری
ترانسازد نومید گر که هشیاری
با مرشاه ستم کیش‌آد می‌خواری
بجان‌بینی آنروز تخت و در رساری
رسد دی‌کافایان نماند آثاری
که هست هر سوئی از این فروغ انواری
پیام مزدک قولی مسلم است، آری.

در آسمان که بر آن توده بود ابرسیاه
کمین‌نشسته بهر جانب ابر تیره ضمیر
جو کرکس بی‌بهی زیر پالی خویش‌آرد
کنون به قلم قطران ابر غوطه‌ور است
تمام نصرت تاریکی است و با خورشید
ولی ز ابرسیه تن ره‌انماید مهر
زهم بد در آن لشگر یلید سحاب
من این مثال بدان آورم که ظلمت ظلم
اگر کنون بوطن زور باز است امیر
جو شمس عدل و حقیقت فروغ خود پاشید
ز تیر بر توپران بسوی تیره دلان
نه‌آرزو و خیال است و خود فریبی و خواب
نعام پویۀ تاریخ عصر ما ست گسواه

پیدایش و گسترش دستگاه استبدادی سلسله پهلوی

پیدایش ماشین عظیم بوروکراتیک دولتی

امروزه رکشور ما ماشین عظیم دولتی با قریب ۳۰۰ هزار نظامی، چندین ده هزار پلیس و ژاندارم مسلح، دستگاه عظیم امنیتی - بقولش با ۵۰ هزار کارمند - ده‌ها زندان و شکنجه‌گاه، شبکه گسترده ای از وسائل تبلیغاتی و اصطلاح "رسانه‌های گروهی"، دستگاه عظیم بوروکراتیک اداری با بیش از سیصد هزار کارمند که طبق نظم معینی از بالا به پایین رده بندی شده اند، وجود دارد که در خدمت ارتجاع و امپریالیسم ایستاده است. ده‌ها هزار مستشار و کارشناس از دولت‌های امپریالیستی با این دستگاه همکاری و در واقع آنرا اداره می‌کنند. این ماشین عظیم دولتی که یکی از عریان‌ترین پیکره‌های نمودار دستوری تعریف مارکسیستی - لنینیستی دولت بمطابق آلت سقملری طبقاتی است و تاریخ طولانی ندارد. و با آنکه در کشور ما بعنوان یک کشور آسیائی همواره دولت مرکزی از مقام ویژه‌ای برخوردار بوده، دستگاه عظیم بوروکراتیک کنونی بطور عمدتاً در دوران حکومت پهلوی پدید آمده، تحکیم شده و گسترش یافته است.

ضرورت پیدایش چنین دستگاهی لااقل از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه احساس میشد. در آن زمان مردم بیدار میشدند و دیگر با گروهی فزایش و سرپا زسیلا خوری و تفتنگچیان فتود الهام‌مکن نبود مناسبات فتودالی را حفظ کرد و امتیازات استعماری را که در دست از همین زمان به دولت‌های استعماری واگذار میشد از خطر مصون داشت. تجربه شکست در برابر جنبش ملی تحریم تنباکوشان میدانگاه امتیازات استعماری و رژیم فتودالی واگذار کردند آنها، به مدافعین برقد رستری نیازمند است. از اینجا بود که ناصرالدین شاه از سفرهای فرسنگ تنباچیزی که به ارمغان می‌آورد آنچه از "تعدن نوین" اروپائی می‌آموخت تشکیل اردوی قزاق و تاسیس نظمی - یعنی پایه گذاری دولت "مدرن" بود.

انقلاب مشروطه موضوع دستگاه دولتی را از ودیدگاه مطرح ساخت. هم از دیدگاه طبقات دولتی و هم از دیدگاه طبقات ارتجاعی و محافل امپریالیستی. طبقات دولتی و مکرراتیک خواستار دولت دولتی و مکرراتیک و ماشین دولتی متناسب با آن بودند و میخواستند دولتی که از انقلاب بیرون می‌آید به نیروهای مسلح انقلاب، به‌جای هدیتی نظیر مجاهدین تبریز و فرماندهانی نظیر ستارخان متکی باشد اما مترجمین و محافل امپریالیستی چنان دستگاه دولتی متمرکز و قهار میخواستند که "موافق روح زمان" در سرکوب وحشیانه جنبش خلق و احیاناً تا تحقیق توده‌ها موفق گردد.

این کشمکش از انقلاب مشروطه - در قیتر بگوئیم از جنبش تنباکوه همزمان با آن تشکیل قوای قزاق - شروع شده و تا کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ادامه یافت و با این کودتای سوم ارتجاع و امپریالیسم پایان پذیرفت. اگر همه توطئه‌ها و تلاش‌های محافل ارتجاعی و امپریالیستی را برای سرکوب جنبش خلق

و ایجاد يك " مشت آهنين " عليه مردم و بمنظور ترمز كردن تكامل آزاد و سالم كشور رسد ، اخير در نظر بگيريم و اگر از تشكيل قواي قزاق در زمان ناصرالدين شاه و كودتاي محمد علي شاهي و به توب بستن مجلس توسط قواي قزاق گرفته تا " دعوت " ستارخان و باقرخان به تهران و خلع سلاح نيروي مجاهدين زير فرمان آنها بوسيله قواي قزاق و نظيه و سپهس كودتاي آذر ۱۲۹۰ (دسامبر ۱۹۱۱) قواي قزاق و نظيه و بستن مجلس و پايان انقلاب مشروطه و سپهس سر كوب جنبش خياباني و جنگل و پسيان - همه تلاشهاي ارتجاعي را به هم وصل كنيم زنجيري بدست مي آيد كه كودتاي سوم اسفند قواي قزاق حلقه سه مكمل و نهنائي آنست . اين كودتاي بهريري مستشاران انگليسي و در لحظه اي انجام گرفت كه سرتاسر كشور تحت اشغال قواي انگليسي بود . با انجام اين كودتاي تلاشهاي طولاني محافل ارتجاعسي و امپرياليستي به ثمر نرسيد . و كار ساختن يك ماشين دولتي متمرکز و قهار ، و اجرائي ترور سازمان يافته و متشكل و سيستماتيک دولتي عليه نيروهاي انقلابي و مكراتيک آغاز شد .

رضا خان يکي از افسران " باکفایت " قزاق بود که از کودکی وارد این نیرو شده ، سالهائی بقیه مشق کرده بود . او از اولین روزهای جنگ قزاقها با مشروطه و مكراسی در صفوف قزاق ميرزميد و در محاصره تبریز توسط قواي اعزامي محمد علي شاه شرکت داشت و در راس يك واحد قزاق با شصت تير * معروفش در کنار قواي سعد خان و ساير اهزنان ضد مشروطه عليه ستارخان مي جنگيد و در لحظه هاي هم كه رضا خان از طرف ژنرال آيرنسايد - فرمانده قواي اشغالي انگليس در ايران - و نه از طرف مقامات دولتي ايران بفرماندهي قواي قزاق مقيم قزوین منصوب شد تا طرح كودتاي سوم اسفند بنام اونوشته شود عليه جنبش مكراتيک جنگ در سنگر بود و رضا خان از كسانی بود كه فرماندهي افسران تزاری و سپهس فرماندهي افسران انگليسي را به سادگي پذيرفت و برای اوسيا رطبيعي بود كه درست در زمانيكه ارتش استعماري انگليس سرتاسر كشورش را اشغال كرد بود ركنارار و وي او چادر زده است ، بجای مقابله با دشمن خارجي ، اسلحه خود را بفرمان همين دشمن عليه كوچك خان ، خياباني ، كلنل محمد تقي خان بكارندازد - همانطور كه در همال پيش عليه ستارخان بكارنداخته بود .

طرح كودتاي سوم اسفند در لندن ريخته شد . محافل استعماري انگليس با محاسبه تناسب قواي طبقاتي در ايران و با توجه به اينكه نه تنها مرجع ترين نيروهاي كهن بلكه ملاكين بورژوا و بورژوازي بزرگ تجاري ايران نيز پس از انقلاب اکتبر بد نبال " مشت آهنين " ميگردند قواي قزاق را جلواند اختند و در آخرين لحظات رضا خان را در راس آن گماشتند .

نخستين كار رضا خان پس از كودتاي تحكيم مواضع قواي قزاق و ایجاد " مشت آهنين " بود . با وجود اختلاف نظرهايكي گروههاي مختلف ارتجاعي با يكديگر داشتند در كار سر كوب خلق و ایجاد ايمن " مشت آهنين " با رضا خان همكاري كردند . احمد شاه برضا خان لقب " سردار سپه " داد و همسه نيروهاي مسلح كشور از قزاق و ژاندارمري و نظيه را زير فرمان او گذاشت و او هم آنها را در وي قزاق حل كرد و زمانيكه افسران شريف و ميهن پرست را از ژاندارمري و بقاياي فدائيان را از نظيه کنار ميگذاشت " پليس جنوب " را او واحد دولتي تلقی كرد و افسران آزاد ركنار افسران بي سواد ، خونخوار و تافزار ساختخوان ضد مكراتيک قزاق - از نوع احمد آقا خان ، كريم آقا خان ، شاه بختي ، درگهي و . . . به مقامهاي سرداري رسانيد .

* بظا هر اين همان شصت تيري است كه رضا خان پس از كودتاي سوم اسفند پيكره در ورشي از خود در پشت سر آن ريخت و بر سر در باغ ملي تهران آويخت كه هنوز هم در آنجا باقي است و راه نظيه (شهريه كل كشور) از زير اين پيكره سلبك ميگردد .

نخستین کار این " ارتش نوین " که از تجدید سازمان هم نیروهای مسلح برشالوده نیسروی قزاق پدید آمده بود سرکوب نهائی جنبش گیلان و جنبش کلنل محمد تقی خان بود . و هرگز نیزاین " ارتش نوین " جزیره ی مردم ایران اسلحه بلند نکرد .

محمد رضا شاه و مورخین ستایشگر خاندان پهلوی در کار حماسه سرائی برای رضا خان از اینکه وی دستگاه دولتی را سر و سامان بخشید ، وزارتخانه ایجاد کرد ، و " امنیت " برقرار ساخت بسیار سخن میگویند . در واقع نیز در دوران رضا خان شکل دستگاه دولتی نسبت به قبل از مشروطه تغییر کرد . دولت مرکزی قوی بوجود آمد . نیروهای ارتجاع و امپریالیسم که در دوران اوج جنبش دموکراتیک و ملی ایران دست به قتل و غارت میزدند ، در سرتاسر کشور ناامنی میپراکنند ، اینک که نماینده خود آنان در حکومت بود ، به همکاری با وی برخاستند . به او کمک کردند که " نظم " دلخواه آنان را برقرار سازد . برخلاف ادعای ستایشگران در بار پهلوی ، قبل از حکومت رضا خان ، در همه کشور ناامنی وجود نداشت . برعکس هر جا که نیروهای دموکراتیک موفق بودند امنیت کامل و واقعی برقرار بود . در سرتاسر دوران جنبش مشروطه و محاصره تبریز ، با وجود دشواریهای فراوان ، در این شهر از زدی و ناامنی و هتک ناموس خبری نبود . این ناامنی بطور کامل در منطقه سلطه ارتجاع در دست در چاقیکه رضا خان در آنجا بود ، گسترش مییافت . قزاقها و تفنگچیان فتوادی بودند که خانه های مردم را غارت میکردند ، به راهزنی میپرداختند و البته زمانی که این طبقات راهزن جای خود را در حکومت محکم کردند ، زمانیکه میتوانستند زدی و غارتگری و ترور و آدمکشی و خیانت به میهن را از طریق دستگاه دولتی و بطور متشکل انجام دهند ، دیگر نیازی به راهزنی جداگانه و خارج از نظر دولت نداشتند . این مطلب راهمه فتوادها و اشراف " آگاه " و بورژوازی بزرگ تجاری دقیقاً درک کردند . و با زهم برخلاف ادعای مقامات درباری همه آنها را در برابر رضا خان قرار نگرفته بلکه بطور عمدت از او حمایت نمودند . تنبهاهه ای از عشاری و فتوادها محلی بودند که " سیاست روز " را درک نکردند و این فتوادها نه بدست رضا خان و علیه همه ، بلکه قبل از همه با نیروی متحد همه فتوادها و اشراف و بورژوازی بزرگ و با تأیید مطلق استعمار انگلیس ، سرکوب شدند و بخش مهمی از ملاکشان به رضا خان و امیر لشکران قزاق منتقل شد تا قشر جدید آریستوکراسی و ملاکین " لومین " قزاق " را بوجود آورند . کوزتای رضا خان دنباله توطئه های طولانی ارتجاع و امپریالیسم بود . و از نبرد طولانی خلقی های ایران در راه دموکراسی و استقلال ملی تنبها برخی رقمهای ظاهری را که نتیجه الزامی و واقعی این نبرد بود پذیرفت . به همراه کلاه لبه دار و کلاه پهلوی شکل بورژوازی دولت رابه ایران آورد (در این کار سهم روشنفکران بورژوازی نظیر داور بمراتب بیشتر از رضا شاه است که مانند پسرش کار دیگران رابه اسم خود مینوشت) ، ولی محتوی قوانین ، فرامین و آئین نامه ها را که دستگاه دولتی رضا خانسی میبایست بر اساس آن بگردد بمراتب کمتر از شکل آن خصلت بورژوازی داشت . رضا شاه میکوشید تا مناسبات تولیدی ارتجاعی و بدعت های ضد دموکراتیک فتوادال - سلطنتی را آنجا که مقدور است نجات دهد و حفظ کند . و بدین منظور هر آنچه را که پس از گذشت موج عظیم جنبش مشروطه و جنبشهای دموکراتیک پس از انقلاب اکتبر ، هنوز نجات دادنی بود وارد قانون میکرد تا دستگاه دولتی بسیار " مدرن " و " ارتش نوین شاهنشاهی " و وزارتخانه های پرطمطراق " قانوناً " مدافع آن باشند . قانونی کردن مالکیت های بزرگ ارضی و مناسبات اربابد رعیتی و قانونی کردن امتیازنامه داری و تمدید مدت آن از نمونه های برجسته قوانین " تجدد طلبانه " رضا شاه است .

در ایران قبل از رضا شاه مالکیت قانونی خصوصی در مورد غالب اراضی وسیع وجود نداشت . بدین معنی که مالکیت زمین بطور عمدت مال دولت مرکزی بود که بر حسب قبول به افراد معین واگذار میگردد . ممکن بود در شرایط مساعد این " قبول داری " را برانداخت و اصل مالکیت دولتی زمین

رأی‌پایه اصلاحات ارضی بسیار عمیق دموکراتیک قرارداد . ولی قوانین ارضی دوران رضاشاهین راه حل راهبست : د ایران قبل از رضاخان امتیازداری جدی امتززل بود . واگرچه انقلاب مشروطه و جنبش‌های بعد از آن فرصت نیافتند که بطور قطع به این امتیازبپردازند اما هیچ مقام مشروطه ایسب امتیاز را تأیید نکرد و امتیازداری ، بعنوان امتیازیکه يك شاه مستبد قبل از مشروطه به اجانب واگذار کرده ، همواره آسیب پذیر ماند . رضاخان تحت عنوان " لغو " امتیازنامه ، آرتاقانونی کرد ، به تصویب مجلس رسانید ، مد آن تأیید کرد ، همه تاسیسات خارج از ایران شرکت نفت را بسبب انگلیس ها بخشید و امتیازات فراوان جدیدی برای شرکت نفت قائل شد و البته ضد انگلیس که ماشین د ولتی نوین و " ارتش شاهنشاهی " را برای دفاع از آن گماشت .

جالب توجه است که در زمان همین قدرت رضاشاه خوزستان تا آن حد ملك طلق شرکت نفت انگلیس شناخته میشد که حتی ارتش " شاهنشاهی " ایران در خوزستان وسائل ارتباطی تلفنی مستقل از شرکت نفت نداشت و واحدهای نظامی واز جمله فرماندهی نظامی با ستاد ارتش از طریق تلفنخانه شرکت نفت با هم مربوط میشدند . سپید دم سوم شهریور ، وقتی فرمانده نیروی دریایی دریابان بایندر خواست از منزل با ستاد تماس بگیرد تلفنخانه شرکت نفت راه نداد . همه ارتباطات ارتش " شاهنشاهی " مختل شد . بایندر بیاد ه بسوی ستاد براه افتاد و در خیابان کشته شد . امروزه دریابان پهلوی برای رضاخان و " سلطنت پهلوی " حماسه میسرایند اینگونه واقعات تلخ را بعد فراموش میکنند . د رساله‌های پس از فرار رضاشاه و برقراری سلطنت محمد رضاشاهی بهمان نسبت که جنبش انقلابی دموکراتیک ایران بیشتر اوج گرفته و برآگاهی ملی افزوده شده ارتفاع سد ولتی مقابل این سیل نیز بالا تر رفته و دستگاه د ولتی بوروکراتیک ضد ملی آنچنان گسترش یافته که خارج از تصورات . حجم بودجه د ولتی به چند صد برابر زمان رضاشاهی رسیده ، تعداد ، وسعت و زرق و برق وزارت خانه‌ها و ادارات از حساب بیرون رفته ، و یکی از رنده‌ترین حکومت‌های پلیسی با صد ها هزار نیروی مسلح و پلیس و دهها هزار مستشار نظامی و امنیتی خارجی بوجود آمده است که چندین کتاب قطور از قوانین ، قراردادها ، آئین‌نامه‌ها و فرمانهای سلطنتی ضد ملی و ضد دموکراتیک راهنمای عمل آنست .

این دستگاه بوروکراتیک تا چند سال پیش بطور آشکار و رسمی از آن مناسبات ارهاب - رعیتس د فاع میگرد که حتی پنجاه و پنج سال پیش هم که رضاخان به حکومت رسید ارتجاعی عقب مانده - از نیازمندی آنروز جامعه ایران بود و سپس وقتی که پس از پنجاه سال نبرد در راه حفظ آن مجبور به عقب نشینی شد تمام کوشش و تلاشش متوجه حفظ آنچیزی است که هنوز میتوان نجات داد .

مجموعه امتیازاتی که در زمان محمد رضاشاه به نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی واگذار شده بیش از امتیازات ناصرالدین شاه است . ماشین د ولتی موجود و دستگاه بوروکراتیک زیر فرمان شاه پاسدار و حافظ این امتیازات و آلت اجرا به شعر رساندن آنهاست .

توروسازمان یافته در سطح د ولتی

چنین است وضع دستگاه د ولتی " قانونی " و اهمیت قوانین در زمان حکومت پهلوی . اما در بحث از بقدرت رسیدن پهلوی که از بعد ۱۰ کودتای حوت ۱۲۹۹ تاکنون ۵۵ سال از آن میگذرد ، و ماشین د ولتی ساخته و پیرداخته آن باید بمراتب بیش از قانون به اعمال خارج از قانون و ضد قانون توجه داشت ، چرا که حکومت پهلوی از همان نخستین روزبیدایش بصورت توروسازمان یافته و متشکل ضد دموکراتیک و ضد ملی عرض اندام کرد و تا به امروز نیز به قانون - حتی قانونی که خود تدوین کند -

آن باشد، تنها بصورت وسیله آسان کننده و راهگشاود ستاویزی برای رسیدن به هدف های ضد ملی و ضد مودراتیک خویش مینگرد و هر لحظه در خارج از قانون و طایفه قانون و بیوزنه خارج از قانون اساسی و علیحده حرکت میکند و در تقرونین را بطور عمد به چشم پوشش تبلیغاتی اعمال خلاف قانون خویش مینگرد.

یکی از نخستین کارهای رضاخان بدستگرفتن نظمیه (شهربانی) و بدل کردن آن به یک سازمان دولتی تروریستی و آدم کشی است. رضاخان ابتدا نظمیه راجزئی از نیروهای مسلح بحساب آورده و وزیر فرمان گرفت، آنرا بیک سازمان تروریست و جنایت سیاسی بدل کرد که در واقع در تاریخ ایران نخستین سازمان تروریستی از این نوع است. نظمیه رضاخانی از همان روز اول پایه کار خود را بر نفی قانون و انجام جنایت و تفتیش افکار و سلب امنیت مردم گذاشت. تروریست های رضاخان عشقسی - شاعر و روزنامه نگار مبارز ایران - را روز روشن ترور کرده و کشتند و یکی از مومنین نظمیه، بی خبر از همه جا، قاتل را با کارد خونین دستگیر نمود، اما مقامات مافوق در نظمیه او را مجازات کردند که "خلاف وظیفه کرده ای، ترا چه به گرفتن قاتل. در رسیدن به مقصد مقدس جمهوری قتل و قارت وی ناموسسی همه مشروع بین المللی است" (۱).

پایمال کردن مطلق قانون اساسی، پرکردن مجلس از کلاهی فرمایشی، بدل کردن انتخابات به مضحکه، تعطیل احزاب و مطبوعات، آدم ربودن، بی محاکمه زندانی کردن، شکنجه دادن، تبعید نمودن، از همتی ساقط کردن مخالفین در قاموس رضا شاه و ستگاه دولتی او از ندادن تریس کارها بود. اگر رضا شاه در مدت کوتاه کمتر از بیست سال به بزرگترین مالک و شروتمندترین سرمایه دار ایران تبدیل شد و همه اطرافیان قلدر و بنیزهریک بار خود را بستند، این کار با مراعات قوانین نبود. با نقض آشکار آنها بود. با نقض آشکار قوانینی بود که مالکیت را "مقدس" میدانستند و دزدی اموال مردم و اموال عمومی را - که رضا شاه پیوسته بدان اشتغال داشت - جرم میشناختند. اگر در زمان رضا شاه همه احزاب و همه سندیکاهای منحل شدند و از هرگونه تشکل مردم جلوگیری شد، این همه موافق قانون نبود، خارج از قانون بود.

پهراز شهریور ۱۳۲۰ گوشه ای از جنایات رضا شاه افشاء شد. مجلس به بازگرداندن "املاک اختصاصی" رای داد، مسئولین شهربانی بجرم قتل و جنایت به محکمه کشید شدند و با وجود حمایت قاطع محمد رضا شاه از قاتلین، محکوم شدند. در دادگاهی که این قاتلین و آدم کشان و ناقضین حقوق مردم را محاکمه میکرد، بزرگترین و "موثرترین" دفاعی که بمقتل و کلاهی متهمین و خود آنان برای تخفیف جرم میرسید این بود که "ما مورومعد ورنند". وکیل "پزشک" احمدی که با آمپول هوازندانیان سیاسی را میکشت در مقام دفاع گفت: "موگل من قاتل نیست جلا است. دستور مافوق را اجرا کرده است". یعنی این رضا شاه است که برای دست یازیدن به قتل و جنایت حتی حرفه شریف پزشکی را هم آلوده و اسیران در بند خود را با آمپول کشته است.

امروز در باره پهلوی برای رضا شاه نهنمن غریبیم عجیبی برپا کرده که این "سردار بزرگ تاریخ ایران" را "اجانب" از کشور براند. اما در حقیقت این اجانب، یعنی انگلیس ها بزرگترین خدمت

۱ - مهد یقینی هدایت - خاطرات و خطرات - ص ۴۵۹. توضیح اینکه در آنروزها رضاخان خود را هوادار جمهوری و نمود میکرد و میخواست با توسل باین عناوین قدرت را قبضه نماید (عشقی از ترمودیکتاتوری رضاخانی و استبداد انگلیس مخالفین نوع جمهوری بود) اما محافل استعماری انگلیس و مرتجعین رضاخان را متوجه کردند که باقی ماندن لانه جاسوسی در بار ضرورت دارد. مهد یقینی هند ایست که خود از مرتجعین بنام استودرکا تغییر سلطنت همدست داشت مینویسد: "آقای مستوفی بمنزل من تشریف آوردند. در اطراف جمهوری صحبت شد. فرمودند سفیر انگلیس هم رای به جمهوری نداد. ص ۶۳. از قرار معلوم این سفیر انگلیس از طرف "گورشنرنگ" ما موریت داشته است تا ایران زمین را درین شاه نظام شاهنشاهی و "رست خیزش" حفظ کند. شاید هم از طرف کسانی آمده بود شاه را خوابنا کند

راد حرق مخدوم خود کردند ، چراکه اگر رضاشاه در ایران میماند قطعاً میبایست در نیمکت متهمین بنشیند و پیاسخگوی صد هاعلم ضد ملی وضد مردمی و خیانتهای بزرگی باشد که در حق ملت ایران مرتکب شده است . او میبایست مکافات ترور متشکل و سازمان یافته ایراکه علیه خلق ایران برآورد اخته بود به بیند . اورا نجات دادند ، تا فرزندانش هم وارث اموال دزدی او وهم وارث سازمان تروریستی او باشند .

تشکیل سازمان " امنیت " مرحله نوبین در ترور سازمان یافته دولتی

شهریانی رضاشاهی در ستگاه بزرگ و بر عرض و طولی بود که در سر تا سر کشور گسترده میشد . در تمام شهرهای ایران نخستین علامت " آبادی " و " عمران " بنای شهریانی بود که قبل از شهریانی از یگری میساختند و مانند میخ طولی ای در مرکز هر شهری میگویند تا تمام شهر را با شبکه وسیعی از وحشت خیرچینان و عوامل تروریسم آن به بندند . در دهات که نظمی (شهریانی) نبود ، امنیه کارآنها میکرد و جسم جنایت ، نقض قانون و سلب امنیت از توده دهقانان و تأمین امنیت غارتگرانهرای ملاکین بود . هیئت نظمی و امنیه رضاشاهی با سقوط رضاشاه فرو ریخت . جنایات آن افشاء شد . جنبش توده ای اوج گرفت و دیگر دستگاه شهریانی حاکم شهرها و امنیه حاکم دهات نبود . اما در بار پهلوی دست از ترور برنداشت . زیر نظر ربار ویا کمک ارتش و شهریانی و امنیه (که بعلت نقضرت دهقانان پس از رضاشاه اسعش را عوض کرده و ژاندارمری گذاشتند) گروههای تروریستی و آد مکشی پدید آمدند : از چاقو کشان ، لوطیان ، اوپاش و روسپیان گروههای مزدور متشکل " وطن پرست " و شاه دوست ساخته شد که به کلوب های احزاب و سازمانهای مترقی و کارگری میریختند ، خانه های دهقانان را آتش میزدند و در رکوجه و خیابان مخالفین خود را ترور میکردند . زیر نظر ربار محمد رضاشاه فتود الهیا و عشایرانوصالح شدند . چراکه با رشد جنبش با زهم دامن زدن به راهزنی و دزدی و برهم زدن نظم لازم آمده بود . ریشخند سرنوشت این بود که محمد رضاشاه در دست همان فتود الهیانی را مسلح کند که خلق سلاح آنها را بزیر کبوترین و در واقع تنها خدمت بزرگ پدرش میداند .

مدت دوازده سال - از سوم شهریور تا کودتای ۲۸ مرداد - کار اصلی در بار پهلوی عبارتست از سازمان دادن ترور و گسترش بی نظمی متشکل ، هم از طریق دستگاه دولتی و هم از طریق گروههای اوپاش مزدور . بیش از نصف این مدت در کشور حکومت نظامی برقرار بود . همین قوانین عادی کشور - همان قوانین ارتجایی هم که رضاخان تصویب کرده بود - تعطیل میشد .

پس از ۲۸ مرداد حکومت نظامی در کشور مادی شد و از همان فردای کودتا کشتار زیر شکنجه ، ترور و رخیابان ، ربودن مخالفین ، حبس و تبعید غیر قانونی و اعدام سیاسی جز " لاینفک کشور داری گشت . و این ترور متشکل و سازمان یافته با تشکیل ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) وارد مرحله نوبینی گشت . در کشور ما دستگاه تروریستی و گانگستری عظیمی بوجود آمد که در پیوند با سیا بهترین سازمانهای جاسوسی و تروریستی امپریالیستی و صهیونیستی ، از دست یازیدن به هیچ جنایت و هیچ عمل پلیدی باکندارد . اصول " اخلاقی " آن مافیائی است و مقیاس جنایات آن بطور باور نکردنی گسترده و وسیع . زندانیان این سازمان تروریستی دیگری نام و نشان است . دادگاه های نظامی فرمایشی هم دیگر برایش ایجاد مزاحمت میکند . ربودن پنهانی هزاران نفر ، نگاهداری آنان در شرایط دلخواه و بمدت دلخواه ، تلاش برای سلب حیثیت و اعتبار و خود شه دار کردن شخصیت انسانی زندانیان ، کشتن زیر شکنجه ، و با گلوله از قفا ، پنهان کردن اجساد قربانیان و دزدی اموال مردم و در یک کلمه دست زدن به کنیف ترین اعمالی که با حیثیت و شرف انسانی و با حرمت جامعه بشری تناقض دارد - همه و همه اینها شیوه های است که ساواک موجود پت خود را وابسته به وجود و اعمال

آنها می بیند و هر چه زمان میگذرد بهیچیت این سازمان فزون تر میشود و استغراق آن در باطلاق جنایات و فساد عمیقتر میگردد .

ما را قصد بر شماری فهرست جنایات رژیم نیست . چنین کاری به چندین کتاب نیازمند است . تردیدی هم نیست که این کتابها بموقع خود نوشته خواهد شد . قصد ما تنها یاد آوری این واقعیت است که در درون دستگاه دولتی ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی — که در مجموع خویش " طبق قانون " بزیان مردم میچرخد — دستگاه ترور سازمان یافته ای وجود دارد که بر هیچ قانونی متکی نیست ، جز خدمت به مرتجعترین و هارترین مخالفان دربار پهلوی و امپریالیسم . در حال حاضر دولت و واقعیت که بقیه دستگاه دولتی را هم زیر چکمه خود میکوبد ، همین دستگاه ترور و آدم کشی است .

" فلسفه " ترور سازمان یافته و متشکل

کودتای سوم اسفند رضا خانی با کودتای فاشیستی موسولینی در ایتالیا همزمان بود . این همزمانی همانوقت مورد توجه قرار گرفت و در مطبوعات هوادار رضا خان آشکارا این اندیشه تبلیغ شد که در ایران نیز باید چیزی شبیه فاشیسم ایتالیا بوجود آید . آنوقت هنوز موسولینی نامی نبود که همسنگ بدترین ناسزاهائلی شود . برعکس گروهی وی را میستودند . در ایران نیز رضا خان راهوا دارانش در مقام ستایش با موسولینی برابر کرده و " موسولینی اسلام " مینامیدند . و این يك تصاوت نبود ، از تشابه آشکار هدف های ضد دموکراتیک و ضد کمونیستی و ضد شوروی آنان ناشی میشد . بعد ها که هیتلر در آلمان روی کار آمد رضا خان تشابه با هیتلر را مانا سبب دریافت و میان رژیم رضا خانی و رژیم هیتلری خویشاوندی روحی پدید آمد . مبلغین آنروز دستگاه رضاشاهی مدعی بودند که ترور سازمان یافته پلیسی ، شیوه های فاشیستی حکومت و انتشار نظریات فاشیستی و نژادی بخاطر " تکامل " جامعه ایران لازم است . محمد رضاشاه نیز در کتاب خاطرات خویش ، در عین حال که ریاکارانسه از دیکتاتوری پدرش فاصله میگردد و خود را برای خواننده امریکائی دموکرات طرفدار جفرسن و هوادار سیستم چند حزبی حکومت معرفی میکند ، این دیکتاتوری را با " روحیه شرقی " توجیه مینماید .

با فرو ریختن کاخ پوشالی دیکتاتوری رضاشاه یکی از نخستین چیزهایی که برملا شد این واقعیت بود که دیکتاتوری رضا خانی در خدمت " پیشرفت " نبوده بلکه در زیر سایه این دیکتاتوری فاشیسم گرا و ترور سازمان یافته و متشکل آن بزرگترین خیانتها به منافع ملی انجام گرفته ، ارتجاع و عقب ماندگی تحکیم شده و فساد بیسابقه و دزدی و اوارتشاء و وطن فروشی باور نکردنی در مقامات بالای دربار دولت لانه کرده است . همه دانستند که این ادعا که گویا این ترور و متشکل بقصد مقابله با " بی نظمی " و پسراری برقراری نظم سالم بوجود آمده ، یکی از بزرگترین دروغ ها بود و در واقع حکومت رضا خانی بجای نظم سالم و قانونی ، زاهدنی و فارتگری و دزدی و فساد را در مقیاس دولتی برقرار کرده و از مردم سلب امنیت نموده است .

پس از رضاشاه و دربار تهران پایهای تلاش برای استقرار ترور و سرکوب خلق ، برای پدید آمدن " فلسفهای " که این ترور را توجیه کند کوشیده است و از آنجا که همواره وضع متزلزلی داشته و با شمار " از این ستون به آن ستون فرج است " زندگی کرده " فلسفه " های آن نیز هر لحظه در حال تغییر بود و هر بار " تئوری " تازه ای برای توجیه موضع جدید خویش عرضه کرده است که مبتذل تر و ارتجاعی تر از " تئوری " پیشین است . در این سی و پنج سال کوشش ما در این توجیه " فلسفی " خویش ، محمد رضاشاه محض رضای خداهم شده یک اندیشه ابتکاری ، یک نظریه کمابیش جالب ابراز نکرد و همواره ریزه خوار سفره و دزد اندیشه دیگران بوده و هر آنچه را که الزاما از نیروهای مترقی دزدیده به بدترین

شکلی مسخ و مثله کرده است . حکومت بی فرهنگ محمد رضاشاهی که وظیفه اصلی آن ترمز کردن چاه ، ایجاد سدی در برابر تکامل آمنت ، و ترور سازمان یافته و متشکل آن که وظیفه اش از ریشه کن شدن هر نهال بالنده در جامعه ایران و هر رشکوفه نوید بخش آینده است ، برای توجیه خویش همواره کوبشیده است ارتجاعی ترین نظریات رابرجامعه تحمیل کند .

آخرین " فلسفه " حکومت پهلوی برای توجیه ترور سازمان یافته " فلسفه رستاخیز " است که " نظام شاهنشاهی " راتنها نظام قابل پذیرش در جامعه ایران معرفی میکند . جنایات چنگیز و تیمور و پلیدی ها و فساد و آدم کشی های تاجداران سفاکی راهم که " شاهنشاهان ایران زمین " بوده اند — تبرئه میکنند و میخواهد که غقره زمان برای همیشه در کشور ما در این نقطه تثبیت شود . این " فلسفه " در موکراسی — ولو در موکراسی بورژوازی غرب رانگی کرده ، استقرار فاشیسم را در مقیاس جهانی تبلیغ میکند . این " فلسفه " مکمل ترور سازمان یافته ساواکی و آن ترور مدافع این " فلسفه " است . در کنار دستگاه عظیم سرکوب خلق دستگاه عظیم اعمال فشار روجی برجامعه و تحمیل " فلسفه " مبتنی بر نظام سلطنتی پدید آمده که (هم اکنون با ۳۰۰ هزار ساعت برنامه سالانه رادیویی و ۵۰ هزار ساعت برنامه سالانه تلویزیونی ، در چهار روزنامه و مجله و انواع وسائل تبلیغاتی دیگر — و همچنین ازره سیستم ارتجاعی آموزشی به افکار مردم فشار میآورد . این دستگاه عظیم تبلیغاتی بخش مهمی از ماشین دولتی ضد خلقی و ضد ملی و یکی از ارکان ترور سازمان یافته حاکم بر کشور ماست .

از نخستین روز استقرار دربار رضاشاهی ، قطب مقابل آن کمونیستهای ایران بودند که برای شکستن ترور ، برای از میان برداشتن این سد و باز کردن راه تکامل جامعه ایران رزمیدند . حزب توده ایران همزمان با سلطنت محمد رضاشاهی تشکیل شد و همواره این حزب و دربار پهلوی و در قطب اساسی تقسیم کننده جامعه ایران بوده اند که هر چه پلید ، فاسد ، وطن فروش و ارتجاع مجسم بوده در قطب دربار گرد آمده و هر چه بالنده ، درخشان ، پاک نهاد ، میهن پرست ، در موکرات آگاه و از جان گذشته طالب آینده بهتر بوده ، در قطب حزب ما گرد آمده است . ما همواره علیه ترور متشکل دربار پهلوی رزمیده ایم و خواهیم رزمید . در برنامه حزب ما شکستن ماشین دولتی موجود — بمعنای وسیع این کلمه — و برقرار کردن یک دولت جمهوری ملی و در موکراتیک بعنوان یک هدف استراتژیک قید شد و در وظائف تاکتیکی ما ، سرنگون کردن استبداد محمد رضاشاهی ، با تمام دستگاه ترور ساواکی و همه ماجراجویی های ضد ملی نظامی ، بعنوان هدف مبرم و مقدم قرار گرفته است . ما به این هدف رسیده خواهیم رسید .

سرنگون ساختن رژیم استبدادی

مبرم ترین وظیفه همه میهن پرستان ایران است

پنجاه سال عقب ماندگی و وابستگی اقتصادی

تبلیغ پیرامون نقش سلسله پهلوی در رشد اقتصاد ایران یکی از حلقه‌های سست زنجیر سرهم بندی شده تبلیغاتی رژیم شاه را در جریان برگزاری جشن‌های پنجاهسالگی حکومت سلسله منقرض پهلوی تشکیل می‌دهد.

در اینکه در دوران سلطنت استبدادی رضاشاه اتحادی پایه‌های اولیه پیشرفت اقتصادی و رشد صنعتی کشور نهاده شد، یاد در وانی از سلطنت خود گامه محمد رضاشاه تحریک‌معینی در اقتصاد کشور پدید آمد، تردیدی نیست. ولی مسئله اساسی در بررسی وضع اقتصاد کشور در این دوران پنجاهساله، پیشرفت نسبی آن در قیاس با گذشته نیست.

شرایطی که پس از انقلاب مشروطیت و ویژه پس از جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر، چه در داخل و چه در خارج کشور، پدید آمد، مسئله تحول در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میهن ما را در دستور روز قرار داده بود. ایران دیگر نمیتوانست در همان بیراهه سابق گام بردارد. مسئله اساسی در اینجا اینست که آیا سلسله پهلوی توانست ایران را از این بیراهه بیرون آورد و در شاهراه تکامل هدایت کند یا نه؟ آیا پیشرفت ایران در دوران پهلوی چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی، با امکانات واقعی میهن ما هماهنگی داشته است یا نه؟ آیا در دوران حاکمیت پهلوی از وابستگی اقتصادی و سیاسی میهن ما به انحصارات و دول امپریالیستی کاسته شده است یا نه؟ آیا توده مردم، بخصوص زحمتکشان، از این پیشرفت نسبی بهره شایسته برده اند یا نه؟ پاسخ تمام این پرسش‌ها منفی است و اصل مطلب نیز در همین جا است.

سلسله پهلوی هنگامی زمام امور را در دست‌های خونین خود قبضه کرد، که برای پیشرفت اجتماعی، رشد اقتصادی، تأمین استقلال واقعی سیاسی و اقتصادی و بهبود وضع مردم ایران شرایط بسیار مساعدی فراهم شده بود.

با جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب اکبر سیستم جهانی سرمایه داری وارد بحران عمومی خود شد و در نتیجه تشدید تضاد میان کشورهای و انحصارهای امپریالیستی، اوج جنبش‌های آزاد بیخ‌ش امکانات وسیعی برای ایران بمنظور استفاده از این تضادها و بهره‌گیری از این مبارزات برای تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی و پیشرفت اجتماعی پدید آمد.

روسیه تزاری که یکی از عوامل عمده تبدیل میهن ما به کشوری نیمه مستعمره بود و در غارت ثروت‌های ملی و وابسته کردن اقتصاد میهن ما سهمی بزرگ داشت در نتیجه انقلاب اکبر از میدان خارج شد. اتحاد شوروی به پیروی از سیاست لنینی انترناسیونالیستی و ماهیت ضد امپریالیستی خود، تمام معاهدات، مقررات و قراردادهای نابرابر و غیر عادلانه‌ای را که روسیه تزاری به ایران تحمیل کرده بود لغو نمود و با این اقدام شرایط مساعدی برای رشد آزاد و مستقل ایران بوجود آورد. اتحاد شوروی کلیه موسسات روسی، اموال منقول و غیر منقول، نقدینةها و مطالبات آنها را که جمعاً نزدیک به ۶۰۰

میلیون روبل طلا ارزش داشت، رایگان به دولت ایران واگذار کرد و از این راه برای پیشرفت اقتصاد بخصوص بخش دولتی آن، یاری درخورد توجه نمود. دولت شوروی با انصراف از حق کاپیتولاسیون برسمیت شناختن استقلال گمرکی و حق انحصاری دولت بر بازرگانی خارجی ایران، مقاومت کمشورهای امپریالیستی را در مقابل به باین اقدامات دولت ایران در هم شکست. اتحاد شوروی با انعقاد قرارداد های بازرگانی و اقتصاد ی بر ابر حقوق، نمتنباه به پیشرفت اقتصاد ایران مستقیما کمک نمود، بلکه بطور غیر مستقیم شرایط را برای انعقاد چنین قرارداد های با کشورهای امپریالیستی برای ایران فراهم کرد، شرایطی که رضاشاه با کار شکنی های خود در راه گسترش مناسبات بازرگانی و همکاری های اقتصادی با اتحاد شوروی از آن استفاده نکرد.

و اما در دوران محمد رضا شاه: پیروزی بر فاشیسم هیتلری، پدید آمدن جامعه کشورهای سوسیالیستی، تلاشی سیستم مستعمراتی، تعمیق بیش از پیش بحران عمومی سرمایه داری، تحکیم روز افزون قدرت اقتصاد کشورهای سوسیالیستی، بخصوص همسایه بزرگ ما اتحاد شوروی، که با در نظر گرفتن شرایط جغرافیائی ایران، امکان کمک های اقتصادی و فنی این کشور را برای رشد سریع و همه جانبه اقتصاد میهن ما و در رقابت ما را در برابر اعمال فشار سیاسی و اقتصادی انحصارها بر مراتب میافزود، نضج جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی که کار را به ملی شدن صنایع و منابع نفت ایران کشاند، با شرایط بسیار مساعد نوینی برای پیشرفت میهن ما بوجود آورد، که محمد رضا شاه نیز مانند پدرش نمتنباه از آن استفاده لازم نکرد، بلکه با سیاست های ضد ملی و ضد دموکراتیک خود کشور ما را به بند دول امپریالیستی کشاند و تمام دستاوردهای مبارزات مردم ایران را بر باد داد.

میهن ما از لحاظ وسعت خاک و تعداد نفوس، از نظر منابع طبیعی و ثروت های زیر زمینی، و بخصوص با برخورداری از منابع عظیم نفت و گاز که می توانست کشور ما را، هم از لحاظ انرژی و مواد اولیه و هم از نظر منابع ارزی (آن عوامل بسیار مهمی که اکثریت مطلق کشورهای در حال رشد از آن بسی بهره اند) تامین نماید، در چنان شرایطی بود و هست که با استفاده از آنها می توان اقتصاد کشور و سطح زندگی زحمتکشان را با شتابی بس فزونی تر و با امنه ای بس گسترده و تر رشد و تکامل بخشید.

سلسله پهلوی از این عوامل مساعد نیز استفاده نکرد، بلکه با مسردن منابع طبیعی، بخصوص نفت میهن ما بدست غارتگران امپریالیستی، ایجاد شرایط مساعد و تسهیلات فراوان برای استثمار نیروی انسانی کشور و وسیله انحصارات خارجی و بر باد دادن منابع ارزی کشور در راه های غیر تولیدی بخصوص نظامی، موجبات عقب ماندگی اقتصاد و وابستگی آنرا فراهم آورد.

رضاشاه چه کرد ؟ پیشرفت نسبی اقتصاد ایران در زمان رضاشاه بطور عمدت در ده سال آخر

سلطنت وی انجام گرفت. در این سالها است که برخی موسسات مالی

و اقتصادی و واحدهای صنعتی در بخش دولتی احداث میشود، ساختمان راه آهن سراسری ایران پایان مییابد، راههای شوسه بوجود میآید. و نیز در همین سالها است که در بخش خصوصی فعالیت های صنعتی در جهت ایجاد واحدهای تولید ماشینی با شدت بیشتری دنبال میگردد.

ولی تقریباً تمام واحدهای صنعتی که در این دوران بوجود آمد، واحدهای صنایع سبک و غذائی بود. این موسسات از لحاظ میزان تولید قادر به تامین مصارف ناچیز داخلی کشور نبود و انحصارهای خارجی بدست بورژوازی کمراد و بخش بزرگ بازار داخلی ایران را در دست داشتند. در اواخر سلطنت رضاشاه، صنایع قند حد اکثر ۲۹٪، نساجی ۱۴٪، چای ۱۲٪ و سیمان ۵۰٪ مصارف داخلی را تامین میکردند. بسیاری از واحدهای صنعتی به علل مختلف، از جمله رقابت خارجی، عد متکافوی مواد اولیه، فقدان وسائل یدکی، و غیره با ظرفیت کامل کار نمیگردند. مثلا در صنایع قند

فقط از ۶۵٪ و سیمان از ۷۰٪ ظرفیت آنها بهره برداری میشد. منسوجات وطنی به علت کیفیت بد، قدرت رقابت با محصولات خارجی نداشت.

رضاشاه علاوه بر ایجاد کارخانه سیمان و چند کارخانه نظامی، درصدی از احداث برخی صنایع سنگین، آنها را در مراحل اولیه تولید، یعنی ذوب آهن، و ذوب فلزات رنگین نیز برآمد. ولی چون تکیه اساسی او در این کار به انحصارهای خارجی، مخصوصاً آلمان هیتلری، بود و این انحصارها را ایجاد چنین واحدهائی در ایران نینفع نبودند، پس از میلیونها صرف هزینه، هیچکدام از آنها به مرحله اجرا درنیامدند.

دردوران "طلائی" رضاشاه، کشاورزی ایران نیز در مجموع خود در همان حالت قرون وسطائی و حتی باستانی باقی ماند. سیاست اجتماعی و اقتصادی رضاشاه در روستا موجب این عقب ماندگی بود. رضاشاه با تحکیم و تثبیت قانونی مواضع مالکان و مناسبات ارباب - رعیتی، عملاً از پیشرفت کشاورزی جلوگیری کرد و از این راه مانع گسترش بازار داخلی که یکی از شرایط اساسی پیشرفت اقتصاد و مخصوصاً صنایع است، گردید.

اقدامات رضاشاه در زمینه راه سازی و احداث راه آهن که هزینه آن از راه تحمیل عوارض قند و شکر و جای به توده مردم تامین شد، بیش از آنکه زیر ساخت واقعی برای اقتصاد کشور بوجود آورد، هدف های نظامی و استراتژیک را دنبال میکرد.

در زمان رضاشاه نیز مانند زمان فرزندش محمد رضاشاه، غارت منابع طبیعی میهن ما بوسیله امپریالیسم و هزینه های غیر قابل توجیه نظامی از عوامل مهمی بود که مانع رشد اقتصاد کشور میشدند. در طول سلطنت رضاشاه درآمد ایران از نفت فقط ۳۵ میلیون لیره بود. اگر سود شرکت نفت ایران و انگلیس را ۲۰ برابر درآمد ایران فرض کنیم (نسبتی که طبق ارقام رسمی بدست میآید، ولی به هیچ وجه با حقیقت عتوق نمیدهد)، در این مدت لا اقل ۸۷ میلیون لیره بوسیله این کمپانی از درآمد ملی ما بخار رفت (مادامالتیاتی دولت انگلستان و تخفیف های گفنیروی دریائی این کشور بدست میآورد، به حساب نمیآوریم). اگر در نظر بگیریم که در طول سلطنت رضاشاه در مجموع صنایع کشور فقط ۱۶ میلیون لیره سرمایه گذاری شد، شدت این غارت و عظمت امکانات از دست رفته بنحویارزتری بحشم خواهد خورد.

هزینه های نظامی رضاشاه از زمان کودتا تا آخرین سال سلطنتش بطور متوسط ۳۳٪ در آمد بود چه کشور را می بلیمید. این هزینه ها فقط در دوران سلطنت رضاشاه رقمی بیش از ۵ میلیارد ریال یعنی در حدود ۴ برابر مجموع سرمایه گذاریهای ایران در صنایع بود (اعم از دولتی و خصوصی). سیاست رضاشاه نه فقط مانع پیشرفت سریع و واقعی اقتصاد کشور گردید، بلکه نفوذ امپریالیسم و میزان وابستگی ایران را شدیدتر نمود. نمونه بارز آن سیاست نفی اوست که قرارداد مرده و ضعیف قانونی داری را در سال ۱۳۱۲ بدست مجلس فرمایشی از نو زند کرد و به آن جنبه "قانونی" داد و دستهای غارتگران انگلیسی را برای ۶۰ سال دیگر آزاد گذارد. نکته قابل توجه در وابسته کردن ایران و بغارت دادن منابع ملی، کوششهای بود که این سرسلسله پهلوی، چه در سالهای که در راه قدرت و سلطنت میخیزید و چه پس از رسیدن به سلطنت، برای واگذاری امتیازات جدید نفت بعمل میآورد. دادن امتیاز نفت مناطق شمال به "استاندارد اوپل" و شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۲۱، واگذاری امتیاز در همین مناطق به "سینکراویل" در سال ۱۳۲۲، اعطای امتیاز نفت خراسان و گرگان به "ایرانیین اوپل کمپانی" امریکائی در سال ۱۹۳۲، واگذاری امتیاز نفت شمال به یک شرکت هلندی (شعبه "رویال داچ شل") در سال ۱۹۳۹ نمونه های آنست که

همگی با مفاد قرارداد ۱۹۲۱ با اتحاد شوروی مغایرت داشت و به همین جهت نیز هیچکدام به مرحله عمل نرسید .

کوششهایی که رضاشاه برای مسلط کردن امپریالیسم آلمان ، بخصوص آلمان هیتلری ، بر تمام شئون اقتصادی کشور بعمل آورد ، ماهیت ضد ملی و ارتجاعی این رژیم دیکتاتوری را بیشتر بر ملا میسازد . رضاشاه با دادن امتیاز حمل پست در سراسر ایران به شرکت هواپیمایی آلمان " یونکرس " (۱۳۰۶) ، واگذاری اداره اموری بانک ملی و در واقع سرنوشته مالی کشور بدست مستشاران آلمانی بریاست دکتر لیندن بلات (۱۳۰۹) ، مسلط کردن آلمان هیتلری بر بازگانی خارجی کشور - بخصوص پس از بازید دکتر یالمار شاخت ، وزیر اقتصاد آلمان هیتلری - سپردن اداره امور تریبای تمام واحد های صنعتی و موسسات مهم کشور به کارشناسان آلمانی که در واقع جاسوسان آلمان تجار و زکار بودند ، دست جنایتکاران هیتلری را برای فعالیت همجانیه در میهن ما آزاد گذارد . این بود خلاصه بسیاری فشرده ای از " خدمات " رضاشاه به اقتصاد میهن ما !

محمد رضاشاه دنباله رو

رضاشاه پهلوی

دوران محمد رضاشاه را از زمان " انقلاب " آغاز می کنیم و سالهای پیش از آنرا که گویا برای " نجات " ایران " شبها را تا صبح بتامیل و تفکر " میگذرانیده و " با خضوع و خشوع تمام برای یافتن راه چاره از خدای خویش استعانت می طلبیده ، نادیده میگیریم ولی با ذکر چند نکته " کوچک " : در سالهای پیش از " انقلاب " این محمد رضاشاه بود که نفت ملی شده ایران را درازا ، تاج و تختی که امپریالیستهای انگلیسی و امریکایی با او بازگردانند ، از نو و دست تقدیم انحصارات نفتی نمود و با تکیه بر امپریالیسم امریکا ، این ناجی اصلی خود ، راه را بر سلطه نیرومندترین و درنده ترین امپریالیسم در آن معاصر بر کشور ما هموار ساخت و در نتیجه نفوذ امپریالیسم امریکا و تشدید غارت منابع نفتی ، تحمیل وامهای گهر شکن و تنظیم و اجرای برنامه های هفتساله بدست مستشاران امریکایی و پیمانکاران خارجی بود ، که اقتصاد کشوری سالهای ۴۱-۱۳۳۹ دستخوش بحران اقتصادی گردید و این بحران همراه با بحران سیاسی ، بخصوص در میان هیئت حاکمه ، و نارضایتی عمومی کاربرا به بن بست میکشاند که اگر " توصیه " های اربابان امریکایی شاه اجرا نمیشد ، ممکن بود رشته امور از دست زمامداران خائن خارج شود و نتایج مهلکی برای غارتگران داخلی و خارجی ببار آورد .

دوران پس از انقلاب شاهانه با تحریک بیسابقه ای در اقتصاد کشور همراه بود . در این مدت تعداد نسبتاً زیادی واحد های بزرگ و متوسط تولید ماشینی ، بخصوص در رشته صنایع رکشوری بد آمد . موسسات مالی ، بخصوص بانکی ، گسترش یافت . پیشرفت معینی ، ولی کاملاً ناهماهنگ با نیازمندیهای کشور ، در کشاورزی بوجود آمد . سد ها و نیروگاههای متعددی احداث شد ، شبکه های ارتباطی و مخابراتی گسترش یافت . به درآمد ملی بمراتب افزوده شد .

ولی تمام ارقام و آمارهای رسمی منتشره در باره این پیشرفت ها ، که بنا بر اعتراف بسیاری از محافل اقتصادی کشور مبالغه آمیزند ، هر قدر هم چشمگیر باشند ، باز هم در مقایسه با آنچه که میهن ما میتواندست در این مدت بدان نایل آید ، حقیقرونا چیز است .

افزایش درآمد ملی کشور بیش از آنکه بحساب رشد همجانیه و هماهنگ اقتصاد تائین شود ، از راه افزایش درآمد نفت ، یعنی بخارت دادن بزرگترین ثروت ملی ما انجام گرفته است . در سال ۱۳۵۳

در سال ۱۳۱۹ سهم آلمان در مبادلات خارجی ایران به ۵۰٪ افزایش یافت و سهم اتحاد شوروی که در سالهای بحرانی ۱۳۱۲-۱۳۰۸ با همکاریهای بی شائبه خود کشاورزی و بازگانی خارجی ایران را نجات داده بود ، به ۵۰٪ تقلیل یافت .

بیش از ۵۰٪ تولید ناخالص داخلی کشور و بیش از ۸۶٪ درآمد دولت از راه درآمد نفت تامین شد . این امر وابستگی کامل اقتصاد کشور بود چه دولت را به نفت و لذا از گزند پذیری آنها را بخوبی نشان میدهد . وضع ناپهناج اقتصاد کشور در سال ۱۳۵۴ و پیش بینی وضع ناپهناج آن برای سال ۱۳۵۵ حاکی بر این واقعیت است .

صنایع کشور هنوز در جهت تولید کالاها و وسایل مصرفی رشد میکند . این صنایع از لحاظ تکنیک و تکنولوژی وحتى مواد اولیه و کادرفنی وابسته انحصارات خارجی است . صنایع سنگین ، بخصوص صنایع ماشین سازی ، که عامل اصلی تامین استقلال اقتصادی کشور است ، جز در مواردی که به همکاری کشورهای سوسیالیستی ، بویژه اتحاد شوروی ، ایجاد شده ، رشد ناچیز دارد . صنایع تولید وسایل مکانیکی و الکتریکی و نقلیه هنوز از مرحله مونتاژ خارج نشده است .

وضع کشاورزی چنان اسف انگیز است که نیازی به بازگویی آن نیست ، بهره برداری از مزارع ، نیروگاها و شبکه های آبیاری تقریباً در رست و راختیا سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی و سلسله پهلوی ایجاد تاسیسات زیربنایی ، نظیر بند روفرو و گاهها و شبکه های راه و مخابرات بطور عمده و جنبه نظامی دارد .

دردوران محمد رضاشاه نیز مانند سالهای سلطنت پدرش ، غارت منابع طبیعی و استثمار زحمتکشانی مبین ما بوسیله بزرگترین کشورهای امپریالیستی یکی از عوامل بسیار مهم عقب ماندگی اقتصادی است . با این تفاوت که دردوران محمد رضاشاه شدت این غارت و استثمار و گسترش نفوذ و تسلط انحصارها بسی افزایش یافته است . اکنون در کشور ما تقریباً هیچ رشته مهم فعالیت اقتصادی وجود ندارد که سرمایه های خارجی در آن نفوذ نکرده باشند .

هزینه های سرسام آور نظامی نیز دردوران محمد رضاشاه باشدت بیشتری نسبت بزمان پدرش رشد همه جانبه اقتصاد و ارتقاء سطح زندگی زحمتکشان را در فشار گذارده است . هزینه های نظامی مستقیم رژیم ۱۶٪ درآمدهای کشور را تشکیل میدهد که ۴-۳ برابر حد متوسط هزینه های نظامی کشور های عضو ناتو است . هزینه های مستقیم نظامی دولت در سال ۱۳۵۴ برابر ۵۲۶ میلیارد ریال بود که در حدود برابر مجموع هزینه های مستقیم نظامی دولت طی برنامه پنجساله چهارم است . مجموع هزینه های نظامی رژیم شاه طی سالهای ۵۱-۱۳۴۱ رقمی برابر ۳۱۵ میلیارد ریال را تشکیل میدهد ، درحالیکه مجموع سرمایه گذاری کشور در صنایع (اعم از دولتی و خصوصی) ۳۴۲ میلیارد تاجا وزنمیکرد .

نتیجه سیاستهای خانه برانداز رژیم شاه اکنون بنحویاری نمودار شده است . زمانیکه درآمد نفت ایران بطور جهشی بالا رفت ، شاه بمهانه اینکه کشور ما قادر به جذب این درآمد نیست و در واقع برای کمک به کشورهای پیشرفته صنعتی جهان سرمایه داری مبالغ هنگفتی و او سرمایه در اختیار آنان گذارد . ولی اکنون که درآمد نفت ایران بعلت کاهش میزان خرید کمرسیوم و افزایش بهای کالاهای وارداتی ، بخصوص جنگ افزارها ، بمیزان زیاد تقلیل یافته ، دولت ناگزیر شده است دوباره دست گذاری بسوی کشورهای امپریالیستی دراز کند . کسر بودجه سال ۱۳۵۵ به رقم نجومی ۲۵۸ میلیارد ریال بالغ شده است که دولت میخواهد آنرا از راه وامهای خارجی ترمیم کند . برای اینکه تصور روشن تری از این کسر بودجه داشته باشیم ، کافی است بگوئیم که دولت در نظر داشت طی پنج سال برنامه پنجم (پراژتجدید نظر) مجموعاً ۱۵۰ میلیارد ریال وام خارجی اخذ کند ، یعنی سالانه بطور متوسط ۳۰ میلیارد ریال . ولی اکنون نیاز دولت به وام خارجی فقط طی سال ۱۳۵۵ به ۲۵۸ میلیارد ریال بالغ شده است . باز یک مقایسه دیگر : دولت ایران طی ۱۰ سال

برنامه‌های سوم و چهارم (۵۱-۱۳۴۱) که درآمد نفت ایران قابل مقایسه با درآمد کنونی نبود ، مجموعاً ۱۶۶ میلیارد ریال وام خارجی دریافت داشته بود ، و حالا پس از دست یافتن به درآمد هنگفت نفت میخواهد فقط طی یکسال ۲۵۸ میلیارد ریال وام خارجی اخذ کند . تازه دولت برای جبران ۱۴۵ میلیارد ریال این کسر بودجه نتوانسته است از بازارهای خارجی محلی تأمین نماید . کشورهای خارجی به وضع اقتصادی و سیاسی این " جزیره ثبات " اعتماد ندارند . تاثیر این سیاست‌های خائنانانه بر زندگی روزانه مردم ایران روشن است : گرانی ، کمیابی ، معضل مسکن ، فقدان بهداشت و آموزش ، ورشکستگی دهقانان و . . .

حال دستگا‌ه‌های تبلیغاتی رژیم باز در باره معجزه‌های پنجاهساله سلسله پهلوی گریبان چاک بدهند . ولی مردم ایران که نتایج شوم سلطنت پنجاهساله سلسله متفورپهلوی را بر پوست و گوشت خود احساس میکنند ، هرگز فریب این ریاکاریهای تبلیغاتی را نخواهند خورد .

مهر

بکاخ اورمزدی ایـززد مهر
 خد اوئد بست نیرومند و گنجهر
 بختیابی آسمانش تختگاه است
 بهارش خنده ، خورشیدش نگاه است
 چوبرگرد ونه‌ی زین بتـسازد
 " اهورا " بر جمال وی بنـسازد
 کند از لاژورد آسمانی
 بکاخ آریا پرتوفشانی
 چوبیند از ماوند کهنسال ،
 که بر ایران یکی جغد سیهال ،
 بروی دشت وهامون پرگشوده
 همه سورنگ شادی رازدوده ،
 غمین گردد ، خروش آرد به مردم :
 که ای در ظلمت وحشت شده گم .
 یکی دیواست این جغد سیه چهر
 که نام خود نهاده " آریامهر " .
 اگر از عمر خود خواهید بهری
 بهم گردید دهقانی و شهری
 بفضد خصم ایران درستیزید
 سیه بال ستم را بر بریزید !

سلسله پهلوی و خیانت در مسئله نفت

(بررسی تاریخی-سیاسی)

پنجاه سالگی سلطنت سلسله پهلوی پنجاه سال خیانت به منافع مردم ایران در نفت است. ثروت عظیمی بنام نفت و گاز در دل خاکهای ایران نهان بود و هرگاه امکان مادی و فنی استفاده از آن میسر میگردید میبایست بنام سعادت مردم ایران و صلح جهانی مورد بهره برداری قرار میگرفت. ماوریتی که امپریالیسم به خاندان پهلوی واگذار نموده جلوگیری از تحقق این امر و اسناداری از شرایطی است که از تمامی نفت ایران بسود غارتگران امپریالیستی و جنگ افروزان جهانی استفاده شود. اکنون این سخن در پیکر پیشگوش و پیشداوری نیست، بلکه واقعیت تلخ و جاری پنجاه ساله است.



کودتای سوم اسفند و نفت - قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در جهان و ایران حوادث بسیاری روی داد بود که امتیازنامه داری را بکلی از اعتبار انداخته بود. این امتیازنامه ننگین در سال ۱۹۰۱ بکشور ما تحمیل گردید - هنگامیکه امپریالیسم بر جهان تسلط مطلق داشت، استعمار انگلیس و تزار ایسم روسیه ایران را در وضع نیمه مستعمره قرار داده بودند و رژیم خود کامه استبدادی و پیوسیده قاچار بر جامعه ایران حکمروائی میکرد. طبق امتیازنامه داری بهره برداری از ثروت نفت ایران در مساحت چهار پنجم کشور با شرایط استعماری به سرمایه انحصاری نفتی انگلیس داده شده بود.

در دوره پس از تحمیل امتیازنامه داری به ایران ابتدا انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه و سپس جنگ بین الملی اول و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ اوضاع جهان را متحول ساخت. پس از آن انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و پید آمدن که با پیروزی آن نه فقط رژیم سرمایه داری در کشور به مساحت یک ششم کره ارض محو گردید، بلکه به سلطه مطلق امپریالیسم بر جهان پایان داد. مشد و عصر نوری در تاریخ بشریت آغاز گردید - عصر هائی ملل مظلوم و ستمکش از یوغ استعمار و امپریالیسم. این همه، شرایط بین الملی مساعدی برای احیاء استقلال سیاسی ایران و طرد تسلط اقتصادی امپریالیسم، منجمله لغو امتیازنامه داری و هائی ایران از تسلط انحصارات غارتگری فراهم آورده بود.

دوره پس از تحمیل امتیازنامه داری به ایران همچنین با تغییرات مهمی در حیات سیاسی - اجتماعی کشور ما ایران همراه بود. انقلاب مشروطه ۱۹۱۱-۱۹۰۶ با طرد رژیم خود کامه استبدادی امتیازاتی را که سلاطین قاچار به دول امپریالیستی داده بودند از اعتبار انداخته بود. نیروهای مردم که بر اثر انقلاب به صحنه آمده بودند و مجالس دوره های اول نمایندگانه آنها بود، نه فقط در برابر تحمیلات جدید دول امپریالیستی مجدانه مقاومت میورزید، بلکه خواستار طرد و لغو کلیه امتیازات داده شده، و پیویژه امتیازنامه ننگین داری بود.

با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر امکان احیا* استقلال سیاسی ایران پدید آمد . لغو یکجانبه امتیازات تزاریسم از جانب دولت جوان شوروی زمینه مساعدی را برای لغو امتیازات غارتگرانه امپریالیسم انگلیس در ایران بوجود آورد . انقلاب اکتبر جنبش آزادی ملی و انقلابی مردم ایران را اعتلاء بخشید که میتوانست رهائی کامل ایران از تسلط امپریالیسم و لغو امتیازات آن ، بخصوص لغو امتیاز نفت را ، که امپریالیسم انگلیس از همان اوائل قرن بیستم برای آن اهمیت فوق العاده قائل بود ، از قوه بفعل درآورد .

در قرن نوزدهم و قبل از آن تسلط بر ایران از نظر محو استقلال سیاسی وابقا* ایران در عقب ماندگی اقتصادی ، حفظ مستعمرهای چون هند وستان و رقابت با تزاریسم و دیگر ول اروپائی مطمح نظراستعمار و امپریالیسم انگلیس بود . از اول قرن بیستم با آشکار شدن اهمیت نفت در اقتصاد ملی و نقش آن در جنگهای معاصر ، مبره اصلی سیاست بریتانیای کبیر در ایران تسلط بر منابع نفتی است . امتیازنامه داری جوهر این سیاست بود . وینستون چرچیل با توصیه خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران (ب.پ.) در سال ۱۹۱۴ ، عملا رسمیت ارتقاء سیاست نفت را تا سطح سیاست دولتی امپریالیسم انگلیس اعلام داشت .

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در چنین شرایطی سرهم بندی شد و طبیعی است که نقطه آسرا ادامه امتیاز نفت و وسط غارت ثروت نفت ایران تشکیل میداد . پیوند نامعونی مرکب از اتحاد سیاه ترین نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی داخلی و امپریالیسم و انحصارات عمده نفتی آن میتوانست به چنین خیانتی به منافع مردم ایران تحقق بخشد . سلسله پهلوی بعنوان حلقه اساسی این پیوند انتخاب شد . تاریخ پنجاه ساله اخیر نشان میدهد که سلسله پهلوی وظیفه خود را در نفت با " شایستگی " انجام داده و امید هد .

رضاشاه و قرارداد باطل ۱۹۳۳ — امپریالیسم انگلیس هنگام به صحنه درآوردن رضاخان از طریق کودتای سوم اسفند ، سپس انتقال سلطنت به سلسله پهلوی قبل از هر چیز به تثبیت مواضع غارتگرانه اقتصادی خود ، و ویژه توسعه غارت نفت و تثبیت و ابقا* امتیازنامه داری چشم دوخته بود . در تدارک این کار ابتدا جنبش آزادی ملی و انقلابی مردم ایران بدست رضاخان سرکوب گردید . این جنبش با الهام از انقلاب اکتبر و اقدامات جوانمردانه دولت شوروی در لغو کلیه امتیازات تزاریسم در ایران خواستار استقلال کامل کشور ، لغو امتیازات امپریالیسم در ایران و استقرار دولت ملی و دموکراتیک بود . همه اینها برای ادامه تسلط امپریالیسم انگلیس و ویژه امتیاز نفت خطر جدی محسوب میشد . رضاخان قبل از هر چیز با موریت داشت جنبش استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی مردم ایران را با نیروی قزاق تحت فرماندهی خود که بحمایت سرنیزه سربازان انگلیسی مقیم ایران متکی بود ، سرکوب نماید .

تثبیت امپریالیسم در مواضع غارتگرانه ، و ویژه فراهم آوردن شرایط لازم به منظور توسعه صنعت نفت و وسط سریع استثمار و غارت در خایران در مرحله بعدی مستلزم لغو حکومت خانگی و ملوک الطوائف بود . گسترش صنایع نفت مستلزم جلب صد ها هزار نیروی کار از سراسر ایران به مناطق نفت خیز خوزستان بود . قسمتی از حوائج این صنعت مانند خواربار و نظایران لا محاله باید از بازار داخلی تامین میشد . گذشته از آن شرکت انگلیسی نفت ، خود ایران را به بازار مناسبی برای فروش فرآورده های نفتی بشمار میآورد . توسعه صنایع نفت در مقیاسی که با دورانیهای اولیه بهره برداری از منابع نفت قابل مقایسه نبود ، بهره گشتی از تمام کشورهای کلیه امکانات آنرا ضرور ساخته بود . ادامه حکومت خانگی و سلاطین* مدنی با این جریان مطابقت نداشت . پیاد کردن امتیاز نفت ایجاد دولت " قوی " مرکزی را میطلبید .

رضا خان مطامع امپریالیسم انگلیس و شرکت غاصب انگلیسی نفت را در این زمینه‌ها نیز بر آورد هاست .
 امپریالیسم انگلیس نیز با وارد داشتن خوانین وابسته بخود نظیر خزعل به تسلیم در برابر رضا خان جریان
 را تسریع نمود که هم بسود شرکت نفت بود و هم منطبق با استراتژی امپریالیسم در ایران و " کمربند صحرایی"
 بدورد و ملت جوان شوروی . آنجا که کار به سرکوب جنبش آزادی ملی و انقلابی مردم ایران مربوط میشد
 چون انتقال حاکمیت به نیروهای خلق مطرح بود ، اشغالگران انگلیسی و قزاقان رضاخانی با هم
 این جنبش را در خون غرق ساختند . لیکن در کارتسلیم خوانین سرکش به رضا خان و انتقال سلطنت
 از خاندان قاجاریه پهلوی ، چون مسئله بر سر انتقال قدرت از گروه و امانده ترارجای به گروه تازه
 نفس تر ضد انقلابی بود ، کار با سلاح دیپلماتیک فیصله یافت .

با تا جگذاری رضا خان در اردیبهشت ۱۳۰۵ شرکت انگلیسی نفت شرایطی را که برای دستبرد
 به ذخایر " طلای سیاه " ایران در مقیاس وسیع لازم داشت آماده یافت . به همین جهت غارت نفت
 در مد شکوایه به مقادیر عظیم افزایش پیدا کرد . ماشین تبدیل " طلای سیاه " ایران به طلای زرد (که
 تماماً به خزانه دولت انگلستان و گاو صندوق شرکت غاصب انگلیسی نفت سرانبر میشد) بنام صنایع
 نفت ایران با قدرت تمام بکار افتاد . استخراج سالیانه نفت در ایران در سال ۱۲۹۸ (۱۹۲۰) ،
 سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ تنها ۱۲ میلیون بشکه بود . در پایان سلطنت رضاشاه در سال ۱۳۱۸
 (۱۹۳۹) استخراج نفت از ۷۸ میلیون بشکه در سال گذشته بود . مجموع مقدار نفتی که از ابتدا
 واگذاری امتیاز نفت به داری از ۱۲۸۰ تا کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۰ - ۱۹۰۱) به تصاحب
 شرکت انگلیسی نفت در آمده بود به ۵۵ میلیون بشکه بالغ میشد . در دوره بیست ساله دیکتاتوری
 رضاشاه شرکت نفت انگلیسی نفت به استخراج و تصرف ۹۶۰ میلیون بشکه از ذخایر نفت ایران نائل
 آمد (۱) . در اوایل سلطنت رضاشاه جمعاً کمتر از ده هزار نفر در صنایع نفت استثمار میشد . در پایان
 سلطنت او تعداد ایرانیانی که مستقیماً در استثمار شرکت انگلیسی بودند متجاوز از پنجاه هزار نفر بود .
 با سرکوب جنبش آزادی ملی و انقلابی مردم ایران خطر جدی که تسلط امپریالیسم انگلیس و امتیاز
 نفت را تهدید میکرد موقتاً از بین برده شده بود . لیکن امتیاز نامه داری ، که اکنون پایه بسط و
 توسعه عظیم صنایع نفت قرار گرفته بود ، همچنان در هوا معلق بود . هیچیک از ادارات و مجلس شورای
 ملی تن به قبول امتیاز نامه داری نداده بود . لغو قرارداد خائنه ۱۹۱۹ پایه امتیاز نفت را
 متزلزل تر ساخته بود . بعلاوه باروشن شدن اهمیت صنعت نفت ، رفته رفته صدای مردم ایران
 برای لغو امتیاز و بهره برداری مستقل از صنایع نفت رساتر میگردد . مردم در سال ۱۳۰۵ طلب
 میکردند امتیاز نفت لغو شود و مجلس در دوره ششم میخواست خود " دولت فکری برای استخراج منابع
 طبیعی مملکت از قبیل نفت و مس و غیره بنماید " (۲) .

وجود آنچه از قیای مشروطه باقی مانده بود امپریالیسم انگلیس و شرکت انگلیسی نفت را نسبت
 به سرنوشت سرمایه گذارین و ایجاد صنایع نفت در ایران نگران میساخت . رفع این نگرانی مستلزم آن
 بود که مشروطه ایران بکلی پایمال گردد . تمام قدرت در دربار رضاشاهی متمرکز شود و شخصی
 دیکتاتور با فراغ بال بیشتری بجای امتیاز نامه بدون اعتبار داری تضمین بظواهر قانونی جدیدی ،
 (البته با تعدید مدت - تکرار میکنیم با تعدید مدت) به شرکت انگلیسی نفت بدهد . طی سالهای
 ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۰ رضاشاه با تشدید - علیه نمایندگان وطن پرست مجلس ، سپس محولگیه آزادی
 های دموکراتیک ، برگزاری انتخابات فرمایشی و تصویب قوانین نظیر قانون سیاه ۱۳۱۰ شرایط

۱ - OPEC, "Annual Statistical Bulletin 1972", 1973, page 16.

۲ - "اطلاعات" ۸ اردیبهشت ۱۳۰۶ .

لازم را برای دادن آن تضمین که همان قرارداد باطل ۱۹۳۳ نفت بود فراهم آورد .

انتخاب لحظه مساعد نیز برای تحویل قرارداد باطلی که باید جانشین امتیازنامه نفت می‌شد در تائید موفقیت در این خیانت عظیم اهمیت داشت . این لحظه مساعد نیز چنانکه می‌دانیم در سال ۱۹۳۳ فرارسید . سالی که میراث جرحان جهانی ۱۹۳۲-۱۹۲۹ عدم رضایت جدی از ادامه غارت ثروت نفت ایران در افکار عمومی ایجاد شده بود . در این لحظه ایران می‌توانست از تسلط امتیازنامه بدون اعتبار ارسای رهایی یابد و خود به بهره برداری از منابع و صنایع نفت خود بپردازد . لیکن رضاشاه درست همین لحظه را برای ایفای عهد هترین خیانت خود به مردم ایران و خد مسست به امپریالیسم مساعد دید . دیکتاتور خود سرانه و بدون آنکه کار لغو امتیاز را به مجلس واگذارد ، در یک ماجرای ساختگی در شب هشتم آذر ۱۳۱۱ "دوسیه نفت را در آتش انداخت" و درست شش ماه بعد ، در هشتم خرداد ۱۳۱۲ دستور اجرای قرارداد جدیدی را که هنوز به تصویب مجلس رضاشاهی نرسیده بود ، صادر کرد .

قرارداد باطل ۱۹۳۳ نفت بزرگترین خیانت رضاشاه به منافع مردم ایران - در این جنبش جریانی به مردم ایران تحمیل گردید . این قرارداد نتیجه منطقی کودتای سوم اسفند و عمل آگاهانه "قهرمان" اصلی آن کودتا ، رضاخان میرپنج بود . رضاشاه اورنگ شاهنشاهی را از دست امپریالیسم انگلیس گرفت و تعهد دست اول او تبدیل امتیازنامه بدون اعتبار ارسای به قرارداد باطل ۱۹۳۳ نفت بود . رضاشاه نه فقط به تعهد خود عمل کرد ، بلکه خوش خدمتی هم نشان داد . تعدید امتیاز ارسای بعدت سی سال خوش خدمتی رضاشاه و همه دست نشاندهگان رژیم دیکتاتوری به امپریالیسم بود . این خیانت تا همین امروز که ۱۵ سال از پایان امتیاز ارسای بعدت ۶۰ سال میگذرد و پال گردن مردم ایران است و شرایط قرارداد خائنانه فروش نفت به کنسرسیوم بیس از ۱۵ سال دیگر همچنان منشاء بدبختی کشور ما خواهد بود .

تقی زاده - وزیر اراضی وقت که در خیانت تحویل قرارداد باطل ۱۹۳۳ شرکت مستقیم داشت در مجلس ۱۵ به منظور پیرایه خود و رضاشاه از آن خیانت عظیم اظهار داشت که گویا " ... روز آخر کار ، به ناگهانی صحبت تمدید را به میان آوردند و اصرار ورزیدند . . . ما چند نفر مسلوب الاختیار به آن راضی نبودیم . . . لیکن هیچ چاره ای نبود . . . تقصیر آلت فعل نبوده بلکه مقصر فاعل بود که بختان بختناهی کرد و نتوانست برگردد" (۱) . اما حتی همین اظهار نیز روشی بی‌بش نیست . چه خود تقی زاده میدانست که رضاشاه بعنوان فاعل و او بعنوان آلت فعل نه فقط مأموریت داشتند به امتیازنامه ارسای قوت قانونی بدهند ، بلکه از قبل موافقت خود را با تمدید مدت آن نیز اعلام داشته بودند .

دکتر محمد مصدق پیشوای جبهه ملی در نطق خود در جلسه ۲۲ فروردین ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی با توجه به این اظهارات تقی زاده و اشاره به مکاتباتی که او قبلاً با تیمورتاش داشته با قرائت متن یکی از آن نامه‌ها بتاريخ ۱۹ آذر ۱۳۰۸ بد رستی یاد آور گردید که اظهارات تقی زاده " خلاف محض است" و عاقدین قرارداد " خوب میدانستند که ازاله ای قرارداد ، مقصود این نبود که دست کمپانی نفت کوتاه شود ، بلکه این بود که قرارداد تمدید شود" (۲) .

سرسلسله خاندان پهلوی عالماعدا به خیانت تحویل قرارداد ۱۹۳۳ مبادرت ورزید . این

۱ - کتاب " نطق‌های دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی " ، انتشارات مصدق ۴ ، صفحه ۹۸ .

۲ - همانجا ، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶ .

خیانت سرآمد خیانت‌های دوره رضاشاهی است . همانطور که خیانت تحمیل قرارداد باطل کنسرسیوم در سال ۱۳۳۳ و خیانت تحمیل قرارداد فروش نفت به کنسرسیوم در ۹ مرداد ۱۳۵۲ سرآمد خیانت های محمد رضاشاه بمردم ایران بشمار میرود .

قرارداد باطل ۱۹۳۳ و خیانت بود وگنا عظیمی بشمار میرفت . این گناه فریب افکار عمومی مردم ایران بود که به آنها گفته میشد امتیاز نامه داری لغو شده و آرزوی آنها را ستیفای حقوق ملی در نفت تحقق پذیرفته است . شیوه ای که در بار چند مورد دیگر آنرا بکار برد . لیکن در همان حال که مردم کوچک و بزرگ چرافغانی و آقین بندی به مناسبت لغو امتیاز نامه داری دعوت میشدند ، در بار پهلوی سرگرم خیانت انعقاد قرارداد جدید و تحمیل آن به مردم ایران بود .

آرزوی مردم ایران در سال ۱۹۳۳ برای طرد واقعی امتیاز و ستیفای حقوق ملی در نفت آرزوی غیر واقعی نبود . شرایط لازم برای لغو امتیاز نفت و اقامت وجود داشت . دولت جوان شوروی همسایه شمالی ایران از خواهستهای مردم ایران پشتیبانی میکرد . کشتیهای انگلیسی که بظا هر برای مرعوب کردن ایران به آبهای آبادان گسیل شد بمورد خود میدانستند که کاری از پیش نخواهند بسرد . قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی ضامن معتبر امنیت ایران بود و آنرا از خالتسلحانه خارجی مصون نگاه میداشت . در آن شرایط سرنوشت نفت در ارتباط با تناسب نیروهای داخلی حل میشد و ملی کردن آن محتاج دولتعلی و موکراتیک نبود . لیکن بجای دولتعلی و موکراتیک ، رژیم ارتجاعی و در رأس آن دربار دستنشانده بر اوضاع مسلط شده بود ، درباری که ما موریت داشت امتیاز داری را تمدید کند و ثروت نفت ایران را در قباله امپریالیسم نگاه دارد . از همین جا بود که نه فقط از امکانات استیفای حقوق ملی در نفت استفاده نشد ، بلکه قرارداد امتیازی دیگری جانشین امتیاز نامه معلوم الحال داری گردید .

تنها سرسلسله خاندان پهلوی نیست که امکانات استیفای حقوق مردم ایران در نفت را بسلا استفاده نگذاشته و خنثی ساخته است . محمد رضاشاه در شرایط مساعد تری بسود مردم ایران همین خیانت را انجام داده و میدهد . تاریخ ورق میخورد . تنا سبب نیروها عوض میشود . لیکن واقعیت ایران حاکمیت که تداوم سلسله های سلطنتی همچنان مانع عمده تحقق هدفهای ملی است . سلسله پهلوی و نفت عجین یکدیگرند . تا آن یک باقی است ، این یک نیز به تاراج امپریالیسم و انحصارات غارتگر خواهد رفت .

در بار پهلوی و ملی شدن نفت ایران — پس از جنگ دوم جهانی و پیروزی درخشان اتحاد شوروی بر فاشیسم هیتلری و میلیتاریسم ژاپن قرارداد تحمیلی نفت ۱۹۳۳ در شرایط مشابهی نظیر امتیاز نامه داری پس از جنگ اول جهانی و پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر فرار گرفت . همانطور که آن امتیاز نامه در شرایط جدید تناسب قوا در جهان و ایران اعتبار خود را از دست داده و شرایط بالنسبه مساعدی برای لغو آن فراهم آمده بود ، همانطور هم قرارداد تحمیلی نفت ۱۹۳۳ پس از تغییر اوضاع که در تناسب نیروهای جهانی و داخلی بزبان امپریالیسم و ارتجاع و بسود سوسیالیسم و جنبشهای ملی و مترقی روی داد بکلی از اعتبار ساقط گردید و شرایط کاملاً مساعدی برای طرد آن بوجود آمد . محو فاشیسم هیتلری در لائان و انهدا میلیتاریسم ژاپن در خاور و بر قیمت فد اکاری مردم اتحاد شوروی و قهرمانیهای بی نظیر ارتش سرخ ضربات شکننده ای بموضع امپریالیسم وارد آورد . پیروزی جهانشمول اتحاد شوروی در جنگ دوم جهانی ضمن حفظ دستاوردهای اولین دولت کارگری در هقانی در جهان برهائی بسیاری از کشورهای از تسلط رژیمهای سرمایه داری و ایجاد ارد و گاه کسورهای سوسیالیستی انجامید . تحت تاثیر ایران پیروزی جنبش آزادی ملی نیرو یافت و بازیافت استقلال

سیاسی و درین آن جنبش استقلال اقتصادی و تحولات اجتماعی در کشورهای مستعمره و وابسته آغاز گردید . جنبش کارگری جهانی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بسط یافت و سرمایه داری وارد در مراحل جدیدی از بحران عمومی خود گردید . این جریان تاریخی که از سه دهه قبل آغاز شده و همچنان برتوان آن افزود همیشه به ضعف بیشتر امپریالیسم و قدرت برتر سوسیالیسم منتهی میگردد . از همان اوان جنگ دوم جهانی شرایط مساعدی برای رهائی ایران از تسلط امپریالیسم و در نتیجه اول انحصارات غارتگرنت پدید آورده است .

بنوبه خود با درهم ریختن بساط دیکتاتوری رضاشاه در سوم شهریور ۱۳۲۰ ، اقدام مردم به احیاء قانون اساسی ، آغاز فعالیت احزاب و سازمانها ی مترقی و ملی و در پیشاپیش همه حزب توده ایران ، که نقش برجسته ای در مبارزات ضد فاشیستی و توسعه مبارزات ملی و دموکراتیک داخل کشور ایفاء نمود ، زمینه مساعدی برای پیروزی در مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران و در رأس آن ، پیروزی در مبارزه ملی شدن نفت فراهم گردید . قرار رضاشاه تا عقد قرارداد باطل نفت پدیدایش اختلال در کار دستگاه نظامی سپهیی دوره بیست ساله ، که بطور عمده به منظور پاسداری از غارت شروت نفت ایران ایجاد شده بود ، هر نوع اعتباری را از قرارداد ۱۹۳۳ سلب کرد و امکان لغو آن را بوجود آورد . تزلزل ارکان غارتگری شرکت غاصب انگلیسی نفت و قرارداد امتیازی آن پس از آغاز جنگ دوم جهانی و سالهای بلافاصله پس از آن برای محافل امپریالیستی نفت ، بویژه امپریالیسم انگلیس آشکار بود . بهمین جهت امپریالیسم انگلیس از همان آغاز جنگ و بلافاصله پس از تغییر اوضاع در ایران سیاست اصلی خود را متوجه تثبیت و تحکیم قرارداد نفت و موقعیت شرکت غاصب سابق انگلیسی نفت نمود . دولت امپریالیستی برای نیل به این منظور قبل از همه ، از همکاریهای اقتصادی و فنی ایران و اتحاد شوروی در نفت که پیشنهادات آن یکی در سال ۱۳۲۳ و دیگری در سال ۱۳۲۵ مطرح گردید جلوگیری کردند (۱) . سپس آنها ارتجاع در بار بار به سرکوب جنبشهای ملی و دموکراتیک در آن رایجان و کردستان تحریک و تشویق نمودند و درین آن حزب توده ایران را غیر قانونی ساختند . بعد از تشکیل مجلس موسسان در فروردین ۱۳۲۸ ، تغییر در قانون اساسی ، واگذاری اختیارات انحلال مجلس به شاه به تمرکز مجدد قدرت در دربار بعنوان مهمترین اهرم تحمیل قرارداد های امتیازی نفت به مردم ایران اقدام کردند . بالاخره پس آمد مجموعه این جریان قبهقراضی قرارداد الحاقی گس - گلشایان بود که امپریالیسم انگلیس بوسیله دربار ، کابینه های مختلف ، منجمله کابینه رزم آرا را روی کار آورد تا به تثبیت و تحکیم قرارداد نفت ۱۹۳۳ نائل آید .

۱ - پیشنهاد کمک اتحاد شوروی به توسعه صنایع ملی نفت ایران با راول در سال ۱۳۲۳ عنوان گردید . بهمین منظور نمایندده اتحاد شوروی با پیشنهاد بهره برداری مشترک از منابع نفت شمال ایران به تهران آمد . لیکن بر اثر اغوای دولت امپریالیستی و شرکت غاصب نفت و محافل ارتجاعی ، مجلس در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ با مانور خدعه آمیزی از قبول پیشنهاد اتحاد شوروی طفره رفت . حتی شخصی مانند حاجزاده بعد ها مجبور شد اعتراف کند که این " قانون کمک مجلس گذشت صورتا مخالف با تقاضای روسها بود ، معنای مخالف با هر دولت و شرکتی که مزاحم با نفت جنوب باشد بود " روزنامه " کیهان " ۲۳ مهس ۱۳۳۳ . پیشنهاد دیگر کمک اتحاد شوروی به توسعه صنایع ملی نفت ایران ، اواخر ۱۳۲۴ عنوان شد که به عقد موافقتنامه ایران و اتحاد شوروی برای تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی - بمنظور بهره برداری از منابع نفت شمال در فروردین ۱۳۲۵ منتهی شد . این بار نیز پس از سرکوب جنبش ملی و دموکراتیک در سال ۱۳۲۵ (پس از آنکه کابینه قوام در ۱۳ مهس ۱۳۲۶ به انعقاد قرارداد جدید نظامی با آمریکا مبادرت ورزید در ۲۹ مهس ۱۳۲۶ مجلس از تصویب موافقتنامه همکاری ایران و شوروی در نفت امتناع ورزید و بدینسان حفظ موقعیت انحصاری شرکت انگلیسی غاصب سابق و محرومیت ایران از ایجاد صنایع ملی نفت را تأیید و تثبیت نمود .

با چنین مقدّماتی امپریالیسم انگلیس، و شرکت نفتگرانگلیسی نفت به تحقق توطئه تثبیت قرارداد باطل ۱۹۳۳ مانند امتیازنامه دارسی امیدواری کامل داشتند. بویژه آنکه ارتجاع و دربار و شخص محمد رضا شاه مانند پدر برای تثبیت قرارداد امتیازی نفت و فریب مردم ایران کلیه تلاشهای لازم را بعمل آورده بودند.

لیکن این بار مردم ایران و در پیشاپیش آنها سازمانهای ملی و احزاب مترقی آگاهی سیاسی خود را نشان دادند. تجربه به مردم ایران نشان داده بود که دربار ما مورتحمل قرارداد های امتیازی نفت است و ما مستخلاص ایران از تسلط شرکت نفتگرانگلیسی نفتورهای آن از تسلط انحصارات نفتی تنها با مبارزه خود مردم میمیدان آمدن آنان میتواند تحقق پذیر گردد. گرد آمدن کلیه نیروهای ملی و مترقی در اطراف شعار لغو قرارداد باطل ۱۹۳۳ و ملی کردن صنایع نفت، درهم آمیزی مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی، منفرد ساختن ارتجاع و رزاری و تمرکز قوای مردم در اتحاد بالقوه ضد امپریالیستی مرکب از حزب توده ایران و جبهه ملی به رهبری دکتر محمد مصدق، نقشه امپریالیسم و دربار را در تحمیل قرارداد الحاقی پوچ ساخت و با پیروزی تصویب قانون ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ و اجرای آن با روی کار آمدن دولت مصدق نتیجه بخش گردید.

تحریر کنندگان تاریخ معاصر ایران نه فقط نقشی را که در مبارز توطئه تحمیل قرارداد الحاقی گری گلشایان به عهد گرفته بود و تمام نیروی خود را به منظور تثبیت و تحکیم قرارداد باطل ۱۹۳۳ و نفت بکار برد به عمد فراموش میکنند، بلکه حتی ادعا دارند که گوید دربار در کار ملی کردن صنعت نفت ایران در جبهه مردم قرارداداشته است. در حوزوه ای که وزارت آموزش و پرورش به منظور تدریس در دبیرستانهای کشور انتشار داده ادعا میشود که " ملی شدن صنعت نفت ایران در ۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۲۹ بر اثر مبارزات ملت ایران با پشتیبانی شاهنشاه آریامهر " صورت گرفته است (۱). این یک جعل آشکار و دروغ کاملاً رسوائی است.

در تمام سالها پس که امپریالیسم انگلستان و شرکت نفتگرانگلیسی نفت هدف خود را تحکیم و تثبیت قرارداد باطل ۱۹۳۳ قرارداد بود دربار و در رأس آن شاه طبع امیال و دستورالعمل محافل امپریالیستی نفت عمل میکردند و از هیچ خیانتی به منظور خنثی ساختن مبارزه مردم ایران علیه این قرارداد ننگین و بخاطر استیقای حقوق ملی در نفت خود داری ننمودند. دربار پهلوی و محمد رضا شاه غیر از این نیز نقش دیگری نمیتوانست ایفا کند. سلسله ای که برای حفظ منافع امپریالیسم در نفت ایران روی کار آورده شده با خود داری از ایفای وظیفه ضرورت موجود بیت خود را از دست میداد.

در جریان سالهای قبل از تصویب قانون ملی شدن نفت تا موقعیکه دولت مصدق روی کار نیامده بود و امور مملکتی در دربار متمرکز نبود شاه و درباریان بدون آنکه خود در صحنه حاضر شوند از طریق روی کار آوردن کابینه های مختلف، اعمال نفوذ در دستگاه مقننه، اقدام به سرکوبی نیروهای مترقی و ملی بدست ارتش و حکومت های نظامی بسود مقاصد امپریالیسم انگلیس در نفت و برای حفظ مواضع غارتگرانه شرکت سابق نفت عمل میکردند. لیکن همینکه چنین امکانی از آنها گرفته شد دربار پهلوی و شخص شاه را سابه صحنه آمدند، و چنانکه میدانیم، از همان آغاز ملی شدن نفت و در تمام دوران حکومت ملی مصدق بابتی پروائی تمام به اخلال و کار شکنی و خیانت های بی دریغ به جنبش ملی شدن نفت دست برداختند.

دکتر محمد مصدق نخست وزیر در پیام رادیویی ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ که به تشریح دلالت های ناروا شاه و درباریان در کار ملی شدن نفت اختصاص یافته از دلالت های آنان که به قضایای ۲۳ تیر ۱۳۳۰

۳۰ تیر ۱۳۳۱ نهم اسفند همانسال منجر گردیده بود پرده برداشته است . منجمله در مورد حادثه نهم اسفند ۱۳۳۱ که تحت عنوان مسافرت شاه بخارج بلواش بقصد کشتن مصدق ترتیب داده شد^۱ بود نه فقط شخص شاه ، بلکه همه درباریان شرکت داشتند . بطوریکه یکی از کسانی که پس از سرنگرفتن هجوم به مصدق هنگام خروج از قصر سلطنتی او باشان راه ریختن به خانه مصدق تشویق مینموده شاهپور محمد رضا بوده است . در این پیام ضمن اینکه از دخالتهای علنی شاه پرده برگرفته شده قید شده است که " در دوره شانزدهم اقلیت مخالف دولت در مجلس با علیا حضرت ملکه مادر و اولاد حضرت شاهدخت اشرف دافعاً در مراد بود و ارتباط کامل داشتند " . پیرامون هدف دربار : وشاه از اخلال در امور مملکت در دوره ملی شدن نفت چنین گفته میشود : " حوادث اخیر معلول يك سلسله تحریکات و دنیاله يك رشته دسائسی است که از بدو تشکیل دولت حاضر هر روز پهنوی جلوه گز شد و منظور محرکین همواره هدف واحد بوده و آن عقیم ساختن نهضت ملی ما میباشد " (۱) .

با چنین جریانی تحریف کنندگان تاریخ با زهم بخود اجازه میدهند شاه و دربار پهلوی را " پشتیبان جنبش ملی شدن نفت معرفی نمایند . نه فقط چنین پشتیبانی هیچگاه وجود نداشته و نمیتوانسته وجود داشته باشد ، بلکه هنگامیکه دولت امپریالیستی و محافل ارتجاعی در متشان از دخالت در جنبش ملی شدن نفت کوتاها شده و توسطه های بی درین آنان به نتیجه نرسید ، شاه و دربار به اقدام نهائسی ، به کرد تائی که دستگا ههای جاسوسی امریکا و انگلیس به منظور سرنگون ساختن دولت ملی مصدق ترتیب داده بودند مبادرت ورزید . دکتر محمد مصدق در جریان محاکمات خود در دادگاه تجدید نظر نظامی ضمن بر شمردن و توضیح شش نقشه ای که محافل امپریالیستی و دربار به منظور سرنگون ساختن دولت در جریان ملی شدن نفت ترتیب داده بودند با استناد به اظهارات شخص شاه در مصاحبه با روزنامه " مصری " المصور " در مورد کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، خیانت دربار پهلوی به جنبش ملی شدن نفت را چنین افشا ساخته است : " نقشه ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتیالات مختلف را نیز پیش بینی کرده بودیم و امید نستیم در مقابل نقشه های معکوس چه کنیم " (۲) .

آری ! محمد رضا شاه آگاهانه مجری کودتای امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود . کودتائی که فصل نوی در تسلط امپریالیسم و نواستعمار بر ایران گشود و به قیمت عقب ماندگی ایران در شرایط نوین تاریخی و غارت ثروت و ذخایر نفت در مقیاسی غیر قابل مقایسه با دوران اولیه زمامداری این خاندان برای ایران تمام شد و همیشود .

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - غارت نواستعماری نفت ایران - نهضت ملی شدن نفت ایران در یکی از مراحل حساس تاریخی صورت گرفت . به همین جهت پیروزی و یا شکست این نهضت از نظر سرنوشت آتی کشور و جامعه ما دارای اهمیت فوق العاده بود . -

آغاز ده پنجاهم قرن بیستم ، آغاز کسب استقلال سیاسی و مبارزه برای استقلال اقتصاد و پیشرفت اجتماعی در کشورهای عقب مانده آسیا ، آفریقا و امریکا لاتین است . این دوره هم چنین با آغاز توان کشورهای سوسیالیستی ، بویژه اتحاد شوروی در کمک فنی و اقتصادی بکشورهای در حال رشد و همچنین آغاز انقلاب علمی و فنی در جهان علم و صنعت همراه است . از جانب دیگر این دوره - دوره آغاز جنگ سرد ، پیدایش و بسط نواستعمار و به میدان آمدن کامل امپریالیسم امریکا بعنوان غارتگرترین و متجاوزترین نیروی امپریالیسم جهانی بشمار میرود .

۱ - " مجموعه ای از نطق های تاریخی دکتر مصدق " ، ۱۴ اسفند ۱۳۴۶ ، صفحه ۱۱۵ .

۲ - " محاکمات مصدق " ، نشریه شماره ۲ باختر امروز ، ۳۰ تیر ۱۳۴۱ ، صفحه ۲۸ .

پیروزی جنبش ملی شدن نفت ایران در چنین دوره ای از نظر تحکیم استقلال سیاسی ، حفظ ثروت ملی نفت و استفاده از آن به سود تأمین سعادت مردم ایران و صلح جهانی اهمیت شگرف داشت . این پیروزی و تثبیت آن بکشور ما امکان میداد در آغاز انقلاب علمی و فنی بهره برداری از ذخایر نفت را که دیگر اهمیت صنعتی و استراتژیک آن از هر جهت روشن شده بود ، را صاحبند و گیرد و باینکه به کمکهای فنی و اقتصادی کشورهای سوسیالیستی در ربع قرن گذشته هم از صنعت ملی نفت استفاده های شایان ببرد و هم به پیشرفتهای واقعا عظیم اقتصادی و اجتماعی نائل آید . متقابلا شکست جنبش ملی نفت نتایج کاملا معکوس به بار میآورد . به استقلال سیاسی ایران لطمه شدید وارد میماند ثروت و ذخایر نفت را به تاراج نواسته و رفتار تجمعی میداد و آنرا در استفاده جنگ افروزان با قس میگذاشت و امکان تبدیلی ایران به پایگاه تجار و مصادف غارتگرانه دول امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم امریکارا فراهم میآورد . محرومیت از استقلال سیاسی و رجا زدن در عقب ماندگسی اقتصادی و اجتماعی نتیجه ناگهیر این وضع بود .

بدینسان در مبارزه ملی شدن نفت تعیین سرنوشت آینده ایران و اجتماع آن در میان گذارده شده بود . پیروزی این مبارزه و تثبیت آن ، ایران را در جهت استقلال و ترقی هدایت میکرد . شکست مبارزه ملی شدن و سرکوب آن به وابستگی و رجا زدن در عقب ماندگی منجر میگردد . در چنین لحظه تاریخی که مردم ایران و نیروهای مترقی و ملی با حمایت جبهه ضد امپریالیستی و در رأس آن کشور های سوسیالیستی برای پیروزی جنبش ملی شدن نفت مبارزه میکردند دربار و محمد رضا شاه چنانکه خود اعتراف دارند آگاهانه در راه نیروها و ارتجاعی با حمایت دول امپریالیستی به دشمنی با جنبش ملی نفت ادامه داد و بیهوده کودتای امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرداختند ، کودتای گه به سرکوب جنبش ملی شدن نفت منتهی گردید .

امپریالیسم انگلیس رکودتای سوم اسفند ۱۳۲۹ را بر روی کار آوردن رضاخان غارت استعماری نفت ایران را یکی از هدفهای عهد خود قرار داد . دول امپریالیستی امریکا و انگلیس با بازگرداندن تاج و تخت به محمد رضا شاه در رکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ غارت نواستعماری ثروت و ذخایر نفت ایران را هدف خود قرار دادند . این غارت چنانکه در دهه گذشته نشان داده به قیمت همراتب سنگین تروزیان بخش تهرانی کشور ما تمام شد و میشود .

نیچه اول قرن بیستم ، پنجاه سالگی کفایتی از نامه داری و قرارداد باطل ۱۹۳۳ نفت را در بر میگردد ، دوران غارت استعماری نفت ایران محسوب میشود . این بدان معنی است که در این دوران انحصار غارت نفت ایران تنها در دست يك شرکت غارتگر نفت متمرکز است ، خود نفت تقریبا در تمام این انرژی و مواد خام برای صنایع دول امپریالیستی دارد و سطح نسبتا نازل رشد صنایع نفت امکان بهره برداری وسیع از ذخایر نفتی را محدود نگاه داشته است .

از سالهای ۱۹۵۰ به اینطرف یعنی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ما با غارت نواستعماری ثروت و ذخایر نفت خود مواجه هستیم . این بنوبه خود بدان معنی است که نفت ایران مورد غارت کلیه انحصارات نفتی عضو کارتل " هفت خواهر " و مجموع دول امپریالیستی قرار گرفته است (۱) . ضمنا این غارت جمعی بهنگامی آغاز شده که نقش اصلی در تأمین انرژی و مواد خام برای صنایع شیمیایی و پتروشیمی که با آغاز انقلاب فنی علمی به رشد بیسابقه ای نائل شده و میشود به نفت اختصاص یافته است

۱ - برای توضیحات بیشتر در این زمینه رجوع شود به مجله " دنیا " شماره ۴ ، سال ۱۳۴۴ و شماره ۴ سال ۱۳۵۰ " کنسرسیوم بین المللی نفت عهد هترین اهرم تسلط استعمار نوین در ایران " .

بعلاوه ترقیات عظیم در صنعت نفت نیز (در همه مراحل) امکانات عظیم و خارق العاده ای بر سر ای بیرون کشیدن ذخایر نفت کشورهای در حال رشد و عرضه آنها به بازار جهانی مصرف بوجود آورده است. در دوران غارت استعماری نفت به کشورهای زبانه‌های مهمی وارد آمد. ولی امریالیسم به علت محدودیت های سرمایه ای، فنی و تکنیکی و محدود بودن بازار مصرف تنها موفق شد بخشی جزئی از ثروت نفت ایران را غارت کند. در دوره ای که از آغاز غارت نوا استعماری نفت ایران پس از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد میگذرد غارت جمعی ثروت نفت ایران در شرایط پیشرفته ای عظیم صنعتی و فنی به قیمت تصاحب بخش اعظم ذخایر نفت ایران تمام شده است. کافیتست این جریان یک دهه دیگر ادامه یابد تا ماهمه ذخایر شناخته شده ثروت نفت خود را از دست بد هیم. بین دوران غارت استعماری ثروت نفت ایران در گذر شته و غارت نوا استعماری آن در حال حاضر تفاوت عظیم و وحشت آوری بزیان ایران وجود دارد که بیان کامل آن واقعا دشوار است.

طی نیمه اول قرن بیستم (۱۹۵۰-۱۹۰۱) یعنی پنجاه سالی که شرکت غاصب سابق نفت بر صنعت نفت ایران مستولی بود جمعا ۲۰۳۸۵ میلیون بشکه (۳۲۸ میلیون تن ، هر ۷۲۲۷ بشکه نفت مبنای محاسبه یک تن نفت قرار گرفته است) از ذخایر نفت ایران غارت شد. اکنون تنها طی یکسال همین میزان نفت از کشور ما غارت میشود. در فاصله ۲۰ سال پس از جمعیت قرارداد باطل کسرسیسوم در هفتم آبان ۱۳۳۳ بشکورها (۱۹۷۴-۱۹۵۴) بیش از ۱۷۰۴۷۹ میلیون بشکه نفت (۲۴۰۵ میلیون تن) از ذخایر نفت ایران غارت شده است (۱) . این ۷۳ برابر میزان نفتی است که در ۵۰ سال گذشته قبل از آن از ذخایر نفت ایران برداشت شده بود.

ارزش اقتصادی نفتی که امریالیسم در ۵۰ سال اول تسلط خود بر نفت ایران در سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۵۰ بخارت برده ، با احتساب فوایدی که از آن در همان زمان نصیب دول امریالیستی شد ، شاید به پنج میلیارد دلار نرسد. لیکن ارزش اقتصادی نفتی که امروز انحصارات دول امریالیستی از کشور ما بخارت میبرند (با احتساب صد رسالیانه ۳۰۰ میلیون تن نفت و ۱۰ هزار دلار ارزش اقتصادی حاصل از هر تن نفت در شرایط کنونی) به ۳۰۰۰ میلیارد دلار بالغ میشود. برای مقایسه خاطر نشان میسازیم که مجموع تولید ناخالص ملی ایران در سال جاری ۱۳۵۴ چنانکه هویدا در نطق خود بهنگام تقدیم بودجه به مجلس یاد آور شد تنها ۳۷۲۶ میلیارد ریال یا ۵۵ میلیارد دلار است (۲) . در شرایط غارت نوا استعماری ذخایر نفت ایران که محمد رضا شاه و رژیم پلیسی او پاسدار آنند امریالیسم سالیسانه ثروت بالقوه ای معادل شصت برابر ارزش تولید ناخالص ملی ایران را غارت میکند. در شرایط کنونی ادامه عمر رژیم ضد ملی و دستنشانده برای کشور ما به چنین قیمتی تمام میشود.

لیکن آیا زبانی که از تسلط امریالیسم بر نفت ایران در دوران کنونی تسلط نوا استعمار بکشورها وارد میآید منحصر به همان غارت خود ذخایر نفت است ؟ بهیچوجه ! به همراه غارت ذخایر نفت که محور اصلی و اساسی تسلط امریالیسم بر ایران را تشکیل میدهد ، مفاد عظیم ثروت گاز ایران که ثروت بالقوه آینده است تبا میشود. همان درآمدی که بنام درآمد نفت به ایران داده میشود و مبلغ آن حتی بیک در صد ارزش اقتصادی حاصل از هر تن نفت بالغ نمیشود مجدداً وسیله استثمار و غارت مردم ایران و بالا تر از همه تحمیل سیاستهای نظامی و تسلیحاتی خطرناک بکشور ما قرار گرفته و میگیرد. نتایج بهره برداری از " طلای سیاه " در شرایط تسلط امریالیسم و نواستعمار که خاندان پهلوی در خدمت آن

1-OPEC, "Annual Statistical Bulletin 1972", 1973, P. 16-17

" بحث و تحلیل قرارداد فروش نفت " از انتشارات دفتر اطلاعات و روابط عمومی وزارت کشور، ۱۳۴۲

۲ - " اطلاعات " ۱۴ بهمن ۱۳۵۴ .

ایستاده به معنی واقعی کلمه بلای سیاه است - بلای از دست رفتن ذخایرنفت ، بلای تشدید استثماری و ضرر مردم ایران و دیگر منابع طبیعی کشور ، بلای تبدیل ایران به سپریلای امپریالیسم - بلای محرومیت جامعه از پیشرفت اجتماعی و نیل به آزادی و رفاه .

از تحمیل قرارداد باطل کنسرسیوم در آبان ۱۳۳۳ بعنوان ادامه قرارداد های امتیازی نفت و آغاز نفارت نواستعماری شروت نفت ایران بیش از دهه میگذرد . از آنجا که این قرارداد با مصالح رشد اقتصادی و اجتماعی کشور ما مغایرت آشکار داشته و دارد از جانب عاقدین آن شاه و امپریالیسم برای " نوسازی " و انطباق آن با شرایط روز تلاشهای بسیار صورت گرفته و میگیرد . قرارداد های الحاقی درین ، دادن دهها امتیازات جدید به انحصارات نفت ، انعقاد قرارداد خائنه فروش نفت به کنسرسیوم در ۹ مرداد ۱۳۵۲ و اقداماتی که هم اکنون به منظور باقی ماندن این قرارداد خائنه صورت میگیرد از جمله این تلاشها هستند .

محمد رضا شاه با انحصار سیاست نفت در دست خود و با ارتکاب به خیانتهای یو درین به منافع ایران در نفت همچنان مانند پد راز منافع امپریالیسم و انحصارات عمده نفت پاسداری میکند . خاندان پهلوی عامل عمده تسلط امپریالیسم ، استعمار و استعمار نو بر نفت ایران بوده و نیم قرن زمامداری خود را مدیون ایفای همین نقش عمده است . مخالفت شاه و خاندان پهلوی با ملی کردن واقعی صنعت نفت ایران ، که امروز شرایط کاملا مساعدی برای تحقق آن وجود دارد ، تنها و تنها در چهار چوب انجام وظیفه آنان در برابر امپریالیسم ، نواستعماری و کارتل که در رکودهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاج و تخت سلطنت را به محمد رضا شاه بازگردانده اند قابل توضیح و توجیه است .

خطر جدی و وظیفه مهم روز - خطری بسیار جدی و مهم کشور ما را تهدید میکند . این خطر ،

خطر از دست رفتن کامل ذخایرنفت است که حفظ باقیمانده آن از نظر منافع حال و آینده ایران اهمیت فوق العاده عظیم و حیاتی دارد . از مجموع ۱۰۴۱ میلیارد تن ذخایر شناخته شده نفت خام ایران در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) بیش از ۷۵۰ میلیون تن آن در دو سال و نیمی که از انعقاد قرارداد خائنه فروش نفت به کنسرسیوم میگذرد نفارت شده است (۱) . در دهه جاری ۱۳۶۴ - ۱۳۵۵ (۱۹۸۵ - ۱۹۷۶) طبق تعهد دولت ایران در برابر کنسرسیوم ۳/۷۲۶ میلیارد تن دیگر (۲۷۰۷۹ میلیون بشکه) از ذخایرنفت خام ایران استخراج و بفارغ فرسایش رفت (۲) . این بدان معنی است که در دهه ای که در پیش داریم حتی یک میلیارد تن نفت خام بیشتر از تمامی نفتی که در عرض ۷۵ سال گذشته از ذخایرنفت خام ایران برداشت شده نفارت خواهد شد . بدینسان یک دهه دیگر تکرار میکنیم یک دهه دیگر ، همه ذخایر سهیل الوصول نفت خام ، عملا همه ذخایرنفت خام ایران که بد رستی بسه آن " طلای سیاه " نام داده اند ، بفارغ فرسایش خواهد رفت .

در برابر چنین وضعی آیا میتوان ساکت نشست و همچنان دست روی دست گذاشت ؟ پاسخ بسه این سؤال منفی است . این وضع نمیتواند همه مهین پرستان ، کلیه افراد علاقمند به حال و آینسده ایران را صرف نظر از معتقدات سیاسی و ایدئولوژیک به اهمیت ضرورت مبارزه بمنظور جلوگیری از بسد ر رفتن ذخایرنفت واقف نگرداند . طرد کلیه قرارداد امتیازی نفتی و راس آنهابالغو " قرارداد فروش نفت بسه کنسرسیوم " و نیل به ملی کردن واقعی صنعت نفت ایران یکی از مهمترین و تاخیر ناپذیرترین وظایف مبارز ملی و دموکراتیک است که باید به اجرا درآید . (ادامه در صفحه ۴۴)

1 - "Oeldorado 74", Herausgegeben von der Esso A.G. Hamburg.

۲ - " بحث و تحلیل قرارداد فروش نفت " ، از انتشارات دفتر اطلاعات و روابط عمومی وزارت کشور

خاندان پهلوی و سیاست نظامیگری و شرکت در پیمانهای نظامی

خاندان پهلوی طی پنجاه سال حکومت تحمیلی خود بعد از ایران که بدست یاری مستقیم امپریالیستهای انگلیسی و امریکائی انجام گرفته ، همواره میهن ماراد راه سیاست نظامیگری و شرکت در پیمانهای نظامی مغایر با منافع ملی مردم ایران ، در راه حفظ و تقویت مواضع اقتصادی و سیاسی و نظامی دولت امپریالیستی گسیل داده و در هر دوره به مقتضای زمان با اشکال گوناگون در حفظ و توسعه وابستگی اقتصادی و سیاسی و نظامی ایران به دولت امپریالیستی کوشش نموده است . گزینش رضاخان سرسلسله این خاندان خیانت پیشه برای انجام کودتای نظامی و قبضه کردن حاکمیت بدست خود که مستقیماً از طرف اعمال و جاسوسان امپریالیستهای انگلیسی انجام گرفت ، این هدف را برداشت که امپریالیستهای در شرایط نوین که پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و در نتیجه آن تغییر متناسب نیرو در هر صحنه جهان و تأثیرات مستقیم آن در ایران ایجاد شده بود ، بتوانند نقشه های استعماری خود را در ایران عملی سازند و با استقرار سلطه اقتصادی و سیاسی و نظامی بر میهن ماکلاز لحاظ جغرافیائی — داشتن مرزهای مشترک با اتحاد شوروی و از لحاظ اقتصادی — داشتن منابع پرشروت نفت برای آنها موقعیت ممتازی دارد ، آنرا در مسیر هدفهای استعماری و نوواستعماری و استراتژی نظامی جهانی خویش قرار دهند .

طی بیش از پنجاه سال که این خاندان تبه کار دستیار امپریالیسم در میهن مابه قدرت رسیده ، برخلاف معرکه گیری های دستگا ههای تبلیغاتی رژیم محمد رضا شاه که تلاش دارند مباحه را سپید جلوه دهند و استقرار سیطره شوم این خاندان فاسد را بر حیات مردم ایران " موهبتی الهی " وانمود سازند ، بررسی جهات گوناگون سیاست این خاندان طی پنجاه سال بر زمینه واقعات تاریخی بخوبی روشن خواهد کرد که کارنامه پنجاه ساله این خاندان کارنامه ایست مشحون از خیانت ، دزدی ، آدم کشی و خد مت به امپریالیسم جهانی .

رضاخان از طرف امپریالیسم انگلستان و بدست دوا بر جاسوسی و نظامی آن کشور به حکومت رسید . در ماه آوریل ۱۹۲۳ روزنامه انگلیسی " دیلی اکسپرس " طی گزارشی بقم . چپمن پنجر تحت عنوان " افتخارات برای مرد محبوب شاه " هویت سرشاپور به پورتر ، سر جاسوس مهم انگلیس و امریکاد را بران را افشا نمود . این نوشته سبب بسیار مهمی است و در آن یکبار دیگر واقعیتی را تایید میکند که یک اعلامیه رسمی ارتش انگلستان پس از ورود این ارتش در شهر ریور . ۱۳۲ نیز همان اشاره کرده است که رضا شاه " با کمک مابه قدرت رسید ولی در این او اخرا زمان نیز حرف شنوی نداشت " .

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه در اوضاع جهان تأثیرات ژرفی نمود ولی دولت امپریالیستی از آنجمله امپریالیسم انگلستان را در برابر شرایط نوینی قرار داد که ناگزیر بود ند سیاست خود را بطور کلی و ویژه در ایران ، کشور هم مرز با اتحاد شوروی تغییر دهند . لغو قرارداد های تحمیلی

د ولتتزاری روسیه از طرف حکومت نو بنیاد شوروی و شناسائی استقلال و تمامیت ارضی ایران ، امپریالیسم انگلیس را مجبور میساخت که سیاست استعماری خود در ایران را با اشکال تازه بدست دولت نسبتاً مقتدری اعمال نماید . پس از شکست مداخله نظامی دولت امپریالیستی در روسیه شوروی که هدف آن نابودی دولت جوان سوسیالیستی شوروی بود ، امپریالیستها ناگزیر شدند در استراتژی سیاسی و نظامی خود علیه اتحاد شوروی تجدید نظر کنند و ایران که از کشورهای هم مرز با اتحاد شوروی بود در برنامه استراتژیک نظامی جدید امپریالیسم مقابله ای داشت . بهمین مناسبت روی کار آمدن رضاخان توسط امپریالیسم انگلستان گامی در زمینه تحقق بخشیدن به همین هدفهای سیاسی و نظامی بود .

رضاشاه ما موریت داشت يك حکومت متمرکز و نظامی ایجاد نماید ، تا این حکومت جنبش های ملی و ترقی خواه در داخل کشور را که تحت تاثیر انقلاب اکثر دامنه آنها بسوی گسترش میگرایید ، سرکوب سازد و بنا بر اجرای سیاست انتی کمونیسم و ضد شوروی از سوخ و بسط اندیشه های انقلابی و مترقی در ایران جلوگیری کند و یکی از حلقه های محاصره نظامی علیه نخستین کشور سوسیالیستی در جهان را تشکیل دهد . ضمناً شخص رضاشاه هم برای اجرای این نقشه های امپریالیستی و نواستعماری آماده گردید . نخست آنکه بدست عمل و جاسوسان امپریالیسم انگلستان حکومت رسیده بود و بازرار اجرای سیاست آنها بود ، دوم آنکه پایه های اجتماعی حکومت او را نفوذ البها و ملاکین بزرگ تشکیل میدادند و خود نیز در انباشت مال و غصب زمین آزمندی جنون آمیزی داشت ، بدین ترتیب هم مرز بودن با کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی که در آن مالکیت خصوصی و بهره کشی از میان برداشته شده بود و ایمن دگرگونی ها که در جامعه ایران به ترتیب پرتاثر می بخشید برای حکومت رضاشاه قابل گواش نبود . و همین عوامل بودند که سمعتمد سیاست رضاشاه را تعیین میکردند . تقسیم بندی مناطق نظامی در کشور ، استقرار پادگانهای نظامی ، احداث راه آهن سرتاسری و راههای شوسه همه در جهت نقشه های استراتژیکی و نظامی امپریالیسم انجام گرفت . رضاشاه در سال ۱۹۳۷ با دولت ترکیه و عراق و افغانستان پیمان نظامی سعد آباد را امضاء نمود ، این پیمان در سیاست امپریالیستی محاصره نظامی و انزوای اتحاد شوروی میبایست نقش مهمی را ایفا کند ، زیرا کشورهای عضو پیمان از لحاظ موقعیت جغرافیائی یعنی داشتن مرزهای مشترک و نزدیکی با اتحاد شوروی وضع بسیار مناسبی داشتند .

آنتی کمونیسم در نزد رضاشاه او را بطور جبری و قهری به همکاری با نیروی ضرتی سرمایه داری ، علیه سوسیالیسم یعنی فاشیسم رساند . آلمان که پس از شکست در جنگ جهانی اول نفوذ و مواضع خود را در ایران از دست داده بود در دوره حکومت رضاشاه زمینه را برای احیاء آن مساعد دید و از سال ۱۹۲۵ به گوشش در این راه پرداخت . شرکت هوا پیمائی " یونکرس " خط هوایش میان آلمان و ایران را تأسیس کرد . در سال ۱۹۲۷ پس از استعفاء میلیسیو ، مستشار مالی آمریکا ، از آلمان " لیند بلات " به این سمت به ایران دعوت شد . پس از روی کار آمدن رژیم فاشیستی در آلمان فعالیت آلمان در ایران توسعه یافت . در سالهای ۲۸-۱۹۳۷ سهم آلمان در بازرگانی خارجی ایران به ۲۷ درصد رسید و مقام دوم را در بازرگانی خارجی ایران بدست آورد . نمایندگان شرکتهای آلمانی به ایران آمدند و در تمام موسسات مهم صنعتی ایران رخنه کردند . کارشناسان و نمایندگان آلمان نسبت به تأسیسات و ادارات نظامی توجه ویژه ای داشتند . نمایندگان گهائی شرکت های آلمانی شبکه وسیعی از شعب خود را در ایران تأسیس کردند و اغلب آنها با د وایر جاسوسی رژیم هیتلری " گشتاپو " ارتباط داشتند که فعالیت آنها بوسیله سفارت آلمان در تهران و کنسولگریهای آن در شهرستانها هدایت میشد .

عمال رژیم فاشیستی با تبلیغات عوامفریبانه موفق شد ندد فای از افسران و بیوزه افسران ارشد و نمایندگان مجلس رابه شبکه های جاسوسی خود جلب کنند . از آغاز جنگ جهانی دوم و سپس تجاوز آلمان هیتلری به اتحاد شوروی با اینکه ایران دولت بیطرف اعلام شده بود ، با مساعدت حکومت رضا شاه فعالیت عمال فاشیستی در ایران گسترش یافت . سفیر آلمان تلاش داشت ایران را علیه اتحاد شوروی وارد جنگ کند . به رضا شاه پیشنهاد کمک نظامی نمود و خواستار شد که امکان داد شود پایگاه نظامی و هوایی در ایران تاسیس شود . این سیاست رضا شاه در جهت گسترش نفوذ سیاسی و نظامی رژیم فاشیستی هیتلری در ایران کنشاشی از ماهیت ضد خلقی و ضد دموکراتیک حکومت وی بود زمانی اجرا میشد که ارتش هیتلری تقریباً تمام اروپا رابه قید اسارت در آورده بود و مبارزه علیه فاشیسم به مقیاس جهانی به شمار روزتبدیل شده بود و زمامداران ایران به اهداف فاشیسم هیتلری وین آمد های خطرناک این سیاست برای سرنوشت مردم و کشور ایران آگاه بودند . خود محمد رضا شاه که در آن دوره ولیعهد بود در کتاب " ماموریت برای وطن " (چاپ ۱۳۵۰ ، صفحه ۸۷-۸۵) خاطرنشان میکند : " اگر آلمانها خطوط دفاعی روسیه را در رققتا درهم شکسته بودند ... بدون تردید به پیشروی خود در خاک ایران ادامه میدادند . آرزو داشتند نفت ایران و پالایشگاه های آنرا تصرف کنند . احتمال میرفت که اگر حمله آلمانها در سال ۱۹۴۲ به پیروزی منتهی میگردد کشور من را مسخر میکردند " .

ولی پس از سی سال از نابودی فاشیسم هیتلری همان محمد رضا شاه که خود به مبره جدید درست امپریالیسم امریکائی تبدیل گشته و سیاست نظامیگری و مسابقه تسلیحاتی بی بند و بار و شرکت فعال در پیمان های تجاویز امپریالیستی را اعمال میکند ، نقش ژاندارم منطقه را به عهد گرفته و ارتش ایران رابه هزار اعمال سیاست نواستعماری امپریالیسم امریکا و سرکوب جنبشهای ملی در منطقه تبدیل ساخته و از اینکه در جنگ دوم جهانی ایران در کنار فاشیسم قرار نگرفته با حسرتی دردناک زبان به شکوه گشوده و میگوید : " در جنگ بین المللی دوم بر اثر خوش باوری در قفس طلائی به اصطلاح بیطرفی خود مان آوریده بودیم تا اینکه صاحبان زور معنای بیطرفی را به نشان دادند ایکاش حقیقارزمی پیش میآمد . ایکاش رزم نیروی دریائی به همه ملت سرایت میکرد . و ایکاش این میشد یک جنگ میهنی و مقاومت میهنی " (از نطق شاه بمناسبت روز نیروی دریائی ۱۴ آبان ۱۳۵۳) .

محمد رضا شاه در مصاحبه بالرد چالوند ، عضو مجلس اعیان انگلستان در سال گذشته عدم همکاری انگلستان را با هیتلر علیه شوروی خطای فاحش غرب دانست !

سلطنت محمد رضا شاه و گسترش سلطه سیاسی و نظامی امپریالیسم امریکا

در دوره جنگ دوم جهانی امریکا در ایران به تحکیم مواضع خود پرداخت . نخستین مرحله این بسط نفوذ و تحکیم مواضع امریکا در دوره حکومت قوام السلطنه تحقق یافت .

اواخر سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) دولت امریکا بدون هیچگونه قرارداد و موافقتنامه ای با توافق سق محمد رضا شاه و نخستوزیر وقت قوام السلطنه بهمهانه تائین ارسال معمولات نظامی از طریق ایرانش به اتحاد شوروی واحد های ارتش خود رابه ایران وارد کرد و بر منطقه جنوبی راه آهن سرتاسری ایران بنادر خرمشهر و شاهپور در خلیج فارس کنترل نظامی خود را برقرار ساخت . در ماه مارس ۱۹۴۳ میمیسو نظامی امریکا برپاست ژنرال " ایدلی " از طرف وزارت جنگ ایالات متحد به موافقت محمد رضا شاه به ایران اعزام گردید . مشاور تسکوف ژنرال امریکائی با موافقت دولت ایران برپاست ژاندارمری کسسل کشور منصوب گردید و مستشاران امریکائی به استخدام شهرهائی و وزارتخانه های دیگر درآمدند .

پس از جنگ دوم جهانی فعالیت میسیون نظامی امریکا در ایران گسترش یافت و در آغاز سال ۱۹۴۷

قراردادی در باره مستشاران نظامی امریکاکه قرار بود فقط تا پایان جنگ در ایران باشند بسته شد و باقی آنان در ایران ابتدا تا سال ۱۹۴۹ و سپس برای مدتی طولانی تمدید گردید. مستشاران امریکائی بنابر دستور وزارت جنگ امریکا برنامه تجدید سازمان و تسلیحات ارتش ایران را تنظیم کردند و به اجرای آن پرداختند. برای خرید اسلحه و تجهیزات امریکائی بدون تصویب مجلس قراردادی جهت واگذاری ۲۵ میلیون دلار وام به ایران بین دولت امریکا و ایران بسته شد (۱). ایالات متحده امریکاکه میکوشید ایران را به پایگاه استراتژیک نظامی خود تبدیل سازد در نواحی مختلف کشور دست به ساختمان فرودگاههای جدیدی زد. ششم اکتبر ۱۹۴۷ بین ایالات متحده امریکا و ایران قرارداد جدیدی در باره میسورین نظامی امریکا در ایران بسته شد که بموجب آن دایره فعالیت و کنترل این میسورین در وزارت جنگ، ستاد ارتش و تمام واحدهای ارتش ایران گسترش یافت، بر شماره افسران و درجه داران امریکائی در ارتش ایران افزوده شد و حق مستشاری نظامی در ارتش ایران به انحصار وزارت جنگ امریکا درآمد (۲). امپریالیسم امریکا تلاش میکرد با تقویت نظامی ایران زمینه را برای تبدیل این کشور به پایگاه تجاوزکاری علیه اتحاد شوروی و ورود آن به پیمانهای نظامی تجاوزکار فراهم کند. حکومت محمد رضا شاه با پیروی از نیات تحافل امپریالیستی گامی در راه خیانت وارد بست. دادن استقلال سیاسی و نظامی ایران پیش میرفت. میلیسپودرکتا بنام "امریکائیهاد در ایران" که در سال ۱۹۴۶ انتشار یافت مینویسد: "ایران فقط بصورت ظاهرا زلحاظ حقوقی مستقل است ولی عملا استقلال و حق حاکمیت از آن سلب شده است" و اضافه میکند: "ایران هیچگاه استعداد و توانائی خود را برای استقلال اثبات نکرده است" (۳).

کودتای شاه - زاهدی و بیسپ سیاست نظامی و شرکت در پیمانهای نظامی

کودتای شاه - زاهدی که موجب سرنگونی دولت قانونی دکتر مصدق و سرکوب جنبش ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران گردید راه را برای تسلط اقتصادی و سیاسی و نظامی دول امپریالیستی و در درجه اول امپریالیسم امریکا هموار ساخت. این کودتا با توطئه دربار و شرکت مستقیم محافل نظامی و جاسوسی امریکا و انگلستان تدارک شد و مرحله اجرا درآمد. هدف محافل امپریالیستی از این کودتا آن بود که علاوه بر سرکوب هرگونه جنبش ملی و ضد امپریالیستی و بازگرداندن ثروت ملی نفت ایران به انحصارات امپریالیستی در ایران رژیم استقراریابد که قبل از هر چیز وثیقه اطعمینان بخش تامین منافع دراز مدت آنان باشد و کشور را در بسترسایست نظامی و مسابقه تسلیحاتی و شرکت در بلوکهای نظامی تجاوزکار امپریالیستی قرار دهد.

بطوریکه روزنامه "ابزرور" اول اکتبر سال ۱۹۵۳ اطلاع داد: "ایالات متحده امریکا در راز ۴۵ میلیون دلار که بدولت زاهدی دادا زوی خواسته است که کمونیستهارا سرکوب کند و برای حل مسئله نفت، احیای روابط دیپلماتی با انگلستان، الحاق ایران به "جهان آزاد" و برای انعقاد پیمان نظامی با ایالات متحده و ترکیه زمینه فراهم سازد". (خواندنیها، ۱۷، مهر ۱۳۳۲). هفتده نامه امریکائی "یونایتد استیتس نیوز اند ورلدریپورت" ۲۸ اوت سال ۱۹۵۳ در مقاله ای زیر عنوان "کمک امریکا جبران شد" خاطر نشان نمود: کودتا در تهران بوسیله نیروهای مسلحی که با سلاح امریکائی مجهز بودند و زیر دست امریکائیان آموزش یافته بودند، انجام گرفت و واضافه نمود که واحدهای ارتش ایران

1 - "The State Department Bulletin" July 1947, P.47.

2 - "United Nation Treaty Series" vol.1 Genev 1947, P.303.

3 - A. Millsapugh, American in Persia, P.243.

باتانکهای " شرمین " امریکائی واسلحه ساخت امریکانخستوزیرمصدق را از حکومت راندند و حکومت را بدست گرفتند .

پس از امضای قرارداد نفت با کنسرسیوم در سال ۱۹۵۴ و انعقاد پیمان نظامی بغداد که در بهار سال ۱۹۵۵ بین ترکیه و عراق بسته شد ، ایالات متحده امریکا و انگلستان ایران را به این پیمان نظامی تجاوزکارانه ملحق کردند . در آوریل سال ۱۹۵۵ انگلستان و در سپتامبر همان سال پاکستان به این پیمان وارد شدند . دولت حسین علاء در مهر ۱۴۳۴ تصمیم دولت را مبنی بر ورود به پیمان بغداد در مجلس اعلام کرد . ورود ایران به پیمان بغداد بمنزله امتناع ایران از سیاست بیطرفی و نقض صریح قرارداد سال ۱۹۲۶ ایران و شوروی بود . ورود ایران به این پیمان نظامی تجاوزکارانه در کشور موجب عدم رضایت و اعتراض گردید . جنبش اعتراضی مردم از طرف رژیم با وحشیانه ترس و شیوه های سرکوب و پیگرد و روبرو گردید . کشف سازمان نظامی حزب توده ایران در پانزدهم سال ۱۳۳۴ و مجازاتهای اعدام و زندان دراز مدت اعضای این سازمان راه را برای نفوذ هر چه بیشتر عمال امپریالیستی در کشور هموار ساخت . مستشاران امریکائی در ارتش ، شهربانی و ژاندارمری کشور دست به " تصفیه " گسترده ای زدند و افسران و درجه داران میهن پرست را از صفوف نیروهای مسلح کشور برکنار کردند .

۵ مارس ۱۹۵۷ از طرف دولت امریکا دکترین جدیدی بنام " دکترین ایزنهاور " رئیس جمهور وقت ایالات متحده اعلام گردید . در این " دکترین " سیاست امپریالیسم امریکا برای به ایستادگی در آوردن کشورهای خاور نزدیک و میان و اعمام سیاست نواستعماری در این منطقه زیر عنوان " استحکام استقلال ملی و دفاع از تمامیت ارضی " کشورهای این منطقه فرمول بندی شده بود . در بهار سال ۱۹۵۷ رژیم محمد رضا شاه " دکترین ایزنهاور " را قبول نمود و بدین ترتیب وابستگی سیاسی و نظامی ایران را به ایالات متحده امریکا با رهم شدید تر کرد . هدف واقعی " دکترین ایزنهاور " عبارت از سرکوب جنبشهای رهایی بخش ملی خلقهای کشورهای عربی و سایر کشورهای منطقه و پشتیبانی از رژیمهای دست نشانده در این کشورها ، حفظ منافع و تحکیم مواضع انحصارات امپریالیستی نفت در این منطقه بود . قبول این دکترین افزایش اعتبارات امریکا برای تجهیزاته و اسلحه ارتش ایران و ساختن تاسیسات نظامی جدید در ایران را بدست نبال داشت .

انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ در کشور عراق که رژیم فیصل - نوری سعید را واژگون ساخت و کشور عراق را از پیمان نظامی تجاوزکارانه بغداد خارج نمود و زمینه مساعدی برای کسب استقلال ملی و مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم در آن کشور ایجاد نمود نمیتوانست در اوضاع منطقه ای تاثیر باشد و رژیمهای دست نشانده و عامل امپریالیسم مانند رژیم محمد رضا شاه را دچار وحشت نکند . در این باره رژیم محمد رضا شاه برای تقویت مواضع خود که متضمن حفظ منافع و مواضع امپریالیسم امریکا و انحصارات نفتی آن در این منطقه بود دست بدامن اربابان آنسوی اقیانوس خود شد و ورشته های وابستگی اقتصادی و سیاسی نظامی کشور به امپریالیسم امریکا را استوارتر ساخت .

در پانزدهم ۱۳۳۶ منوچهر اقبال نخستوزیر وقت با " مایکل روی " وزیر وقت دفاع امریکا در تهران ملاقات نمود و درباره پیمان نظامی دو جانبه ایران و امریکا مذاکره نمود و نتیجه این مذاکرات به عقد پیمان نظامی دو جانبه ایران و امریکا در ۵ مارس سال ۱۹۵۹ در آنکارا منجر گردید . این پیمان نظامی گام جدیدی بود در راه دست دادن استقلال سیاسی ایران و تبدیل ارتش ایران به زائده نظامی ماشین جنگی امریکا . وابستگی های نظامی ایران و پیشرفت آن در راه سیاست نظامیگری و پیمان های نظامی بر استقلال کشور لطمه های سنگینی وارد ساخت . در سال ۱۳۴۳ قانون کاپیتولاسیون در ایران احیا گردید . بموجب این قانون که به تصویب مجلس ایران رسید به افسران و مستشاران و

کارشناسان نظامی آمریکا در ایران حقوق مصونیت سیاسی داده شد. سیاست نظامیگری رژیم بها صرف هزینه‌های هنگفت برای خرید اسلحه همراه بود. در همین سال قانونی از مجلسی گذرانده شد که بموجب آن بدولت اختیار داده شد ۲۰۰ میلیون دلار بمدت ۵ سال برای خرید تسلیحات و تجهیزات نظامی امریکائی از بدولت امریکا وام بگیرد. طبق اخبار مطبوعات از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ بدولت ایران برای تاسیسات نظامی و تجهیزات و تسلیحات نیروهای مسلح بیش از ۶ میلیارد ریال مصرف نمود.

تشدید سیاست نظامیگری و تیدیل رژیم به‌ژاندارم منطقه

تقویت بنیه اقتصادی و قدرت سیاسی - نظامی کشورهای جامعه سوسیالیستی و در رجا اول اتحاد شوروی، گسترش و پیروزی‌های چشمگیر جنبش‌های رهایی بخش ملی در مناطق مختلف جهان که موجب دگرگونی تناسب نیروها در عرصه جهان بنفع نیروهای ترقیخواه و سوسیالیسم و بزبان نیروهای ارتجاعی و امپریالیسم گردید، استراتژی جهانی نیروهای جنگ طلب امپریالیستی را در چارو شکرستی نمود و محافل امپریالیستی ناگزیر شدند در سیاست و استراتژی نظامی خود در مقابل با جنبش‌های رهایی بخش ملی تجدید نظر کنند و این تجدید نظر با اعلام "دکتور نیکسون" رئیس جمهور پیشین ایالات متحده امریکا بدین ترتیب افاده شد: ۱ - ادامه کوشش در راه تقویت نیروی نظامی امریکسا ضمن استفاده موثر از نیروهای مسلح کشورهای هم پیمان و تحمیل سهم بیشتر هزینه‌های نظامی بر آنها، ۲ - واگذاری وظائف سرکوب جنبش‌های رهایی بخش ملی در مناطق مختلف جهان بر عهدہ رژیم‌های ارتجاعی کشورهای هم پیمان یعنی مجبور کردن آنها به ایفای نقش ژاندارم در منطقه از راه تقویت نیروهای مسلح آنان.

رژیم ضد خلقی محمد رضا شاه این بار نیز به پذیرش این دکتورین گردن نهاد و سیاست نظامیگری و مسابقت تسلیحاتی و ماجراجویی و توطئه و تجاوز در منطقه را در پیش گرفت. چنانکه در گزارش سیاسی هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران به پانزد همین پلنوم کمیته مرکزی تصریح شده است: "رژیم باتوسل به نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته، سیاست تجاوزگرانه، استیلاجویانه و مداخله گرانه‌ای نسبت به کشورهای مجاور ایران علیه جنبش‌های رهایی بخش و مترقی خلقهای منطقه خاورمیانه اتخاذ کرده است و در کنار مرتجعترین محافل جنگ طلب امپریالیستی در نقش ژاندارم منطقه امنیت و صلح کشورهای مجاور ایران و اقیانوس هند را مورد تهدید قرار میدهد".

مداخلات ایران در امور داخلی بلوچستان، لشکرکشی شاه به ظفار و شرکت واحدها ارتش ایران باتفاق ارتش مزدور سلطان قابوس زیر فرماندهی افسران انگلیسی در سرکوب جنبش رهایی بخش میهن پرستان ظفار که تا به امروز با شدت ادامه دارد. سیاست پشتیبانی و تقویت جناح ارتجاعی جنبش خلق کرد در عراق بمنظور تضعیف دولت مرکزی عراق که رژیم در پیش گرفته بود و دیگر توطئه‌های رژیم در منطقه گواه بر این امر است.

مبارزات مردم کشورهای نفتخیز در راه استقلال اقتصادی و مقابله با پایداری آنان در برابر سیاست غارتگرانه انحصارات نفت، پیروزی جنبش‌های رهایی بخش ملی در منطقه که تغییر بنیادی نیروها در عرصه جهانی از عوامل عمده کامیابی این مبارزات بود، انحصارات امپریالیستی را ناگزیر به عقب نشینی نمود این وضع توجه امپریالیسم امریکارا به منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند بیشتر جلب نمود و موجب سرازیر شدن سیل اسلحه به کشورهای این منطقه و تقویت حضور نظامی امریکا در این ناحیه شد. رژیم یگانه توری و ضد ملی محمد رضا شاه با تشدید سیاست نظامیگری و مسابقت تسلیحاتی بخش اعظم درآمد ملی شنسنی کشور را از راه خرید میزان سرمایه آور تسلیحات به جیب انحصارات امپریالیستی بازگرداند و با تقویت

قدرت نظامی خود پاسداری منافع اقتصادی انحصارات امپریالیستی را در منطقه بعهده گرفت . بطوریکه خبرنگار امریکائی " کرافت " ضمن مصاحبه تلویزیونی با شاه یادآور شد بود چه نظامی ایران طی ده سال اخیر ۲ بار افزایش یافت .

بنابراین آری که در مجله " فورین آفرس " چاپ نیویورک انتشار یافته به بودجه نظامی ایران از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۴ بیش از پنج برابر افزوده شده بود رسال ۱۹۷۴ به ۵ میلیارد و ۶۹۴ میلیون دلار رسیده که این رقم بیش از دوبرابر مجموع بودجه نظامی چهار کشور منطقه خلیج فارس عراق ، عربستان سعودی ، کویت و بحرین است .

هفته نامه " افریقا - آسیا " در شماره ۹۷ (۱۰ دسامبر ۱۹۷۵) گزارشی زیر عنوان " ایران و میلیارد ها دلار هزینه ارتش " منتشر ساخته که در آن خاطر نشان شده است : درآمد ایران از منابع نفت در سال ۱۹۷۴ متجاوز از ۲۰ میلیارد دلار بود و این کشور در سال ۱۹۷۵ قریب ۱۰ میلیارد دلار برای هزینه های نظامی تخصیص داد . طی سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ معادل ۲۵ درصد بودجه کشور برای هزینه های نظامی و تسلیحاتی مصرف خواهد شد . در حال حاضر برنامه وسیعی برای گسترش ونوسازی و تجهیز بیش از ۳۰ پایگاه نظامی در ایران در دست اجراست . در ایران یک مرکز بزرگ الکترونی استراق سمع و تجسس که از مراکز جاسوسی الکترونی امریکاست بمنظور گسترش دایره فعالیت جاسوسی امریکای علیه اتحاد شوروی و کشورهای منطقه با هزینه ایران دایر شده است که مستقیماً بدست کارشناسان امریکائی و مامورین سیا و با بودجه ایران اداره میشود .

از جمله سفارشات تسلیحاتی که شاه طی دو سال اخیر به انحصارات اسلحه سازی کشورهای غربی داده است از این قرار میباشد : ۸۰ فروند هواپیمای ف ۴۰ ، ۱۹۰ فروند فانتوم ، ۱۷۹ فروند شکاری بمب افکن ، ۱۲ فروند هواپیمای اکتشافی ، ۶ فروند هواپیمای ویژه سوخت گیری ، ۱۰۰۰ فروند هلیکوپتر " کبرا " ، ۱۶۸۰ دستگاه تانک " چیفتن " ، ۲۵۰ تانک سبک و متوسط از نوع " اسکورپیون " ، ۳ فروند زیر دریائی ، ۶ ناو جنگی ، ۱۲ ناو جنگی تندرو و ۲ فروند هاورکرافت . سیاست نظامیگری و مسابقه تسلیحاتی و شرکت در بیمنای نظامی که از طرف رژیم ضد ملیسی و فاشیستی محمد رضا شاه بر مبنی ما تحمیل شده درست در جهت حفظ منافع و تقویت مواضع اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیستها و در رجه اول امپریالیست امریکاست و بدون تردید این سیاست بسا منافع حیاتی اکثریت قاطع مردم ایران ، استقلال کشور و صلح و امنیت در منطقه در تضاد کامل است .



دنباله مقاله " سلسله پهلوی و خیانت در مسئله نفت "

خاندان پهلوی و شخص محمد رضا شاه همچنان با تمام قوا با ملی کردن صنایع نفت مخالفتمیورزند و تمام نیروی رژیم پلیسی خود را در خدمت حفظ تسلط امپریالیسم و نواستعمار بر نفت ایران قرار داده اند . بدینسان طبرد سلطنت استبدادی محمد رضا شاه گذشته از نظرنیل به دیگر هد فهای ملی و دموکراتیک ، بویژه از نظر پایان دادن به تسلط امپریالیسم و نواستعمار بر نفت ایران و تحقق ملی کردن واقعی نفت ضرورت تاخیر ناپذیر تاریخی دارد . این حکم تاریخ درباره زمامداری خاندانی است که چنانکه در ابتدای این نوشته یادآوری کردیم ، با تعهد به بردادن تمامی نفت ایران ، سید غارتگران امپریالیستی و جنگ افروزان جهانی از نیم قرن به اینطرف بر جامعه و کشور ما حاکم شده است .

مترسك

بدشت اندریکی طوفان بنیان کن بود غران
 مترسك ، باقبائی ژنده ، در طوفان همی جنبید
 گهی دُم میفشاند ، گاه دست وگاه سر ، لیکن
 نباشد پایش ازخارا ، نباشد جسمش ازآهن
 ندارد جوشن روئین ، ندارد جز تن چوبین
 همی لفرزان ، همی لرزان ، بطوفان در همی جنبید
 بلند و سخت باخورد گاه ، گاهی یاوه می لافد
 چه هذیانها که بهر مردم این خود کاسه می یافد
 همی گوید : " به تاریکی ، چه وحشتناک و جبارم
 به چشم عابراین دشت چون غولی یدیدارم " .
 گمان دارد که طوفان می هراسد ازلقای او
 زمین و آسمان نبود سزای اعتسای او
 گمان دارد که هست از سایه اش هر چیز ترسند
 نمی داند که جز گنجشک های کمدل صحرا
 ندارد هیچکس بیعی از آن ژنده قبسای او
 کسوف طوفان بنیان کن که ازین می کند کوهی
 بصد خواری برافکندش ، فرومالید در خاکش
 فروپاشید از هم پیکرنا چیزنا پاکش
 مترسك رفت از میدان ، نمی دانست آن نادان
 که طوفان زمان چون دَرُوزد ، از این مترسکها
 هزاران میدهد بر باد ، بی دشواری چندان
 پوزای پرطنین طوفان جنبش ! تا مترسکها
 فروافتند بر خاک سیه ، از هم فروپاشند
 توفی تنها خدای قادر تاریخ ، در چنگت
 هزاران مرغ اعجاز است ، بی بیم از مترسکها
 بهروا زآور اندر آسمان مرغان معجز را !

سلسله پهلوی

و رژیم ترور و اختناق و نقض قانون اساسی

شاه و حزب رستاخیزاود و مین اصل از اصول سمگانه خود را قانون اساسی قرارداد ه اند . (نظام شاهنشاهی ، قانون اساسی و انقلاب " ششم بهمن ") . شاید برای نسل کنونی ایران معلوم و مفهوم نباشد که قانون اساسی و متمم آن در اصل چه بوده ، چگونه بدست آمده و خانواده پهلوی چه بر سر آن آورده اند . قانون اساسی و متمم آن محصول و خونبهای يك انقلاب اجتماعسی است که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۱ علیه حکومت خود سری ، خود کامگی و دستنشانده قاجار و ارتجاع ثنودالی بوقوع پیوست . قانون اساسی که در آن روزگار باقیام فداکارانه مردم بارتجاع و برار سلطنتی تحمیل شد تا حد و زیادی برای زمان خود مظهر تمایلات دموکراتیک مردم ایران و نمودار پیروزی آنها بر ارتجاع و استبداد سلطنتی در دوران خود میباشد . طبق این قانون و متمم آن مسه قوه مقننه (مجلس شورا) ، قضائیه (دادگستری) و اجرائیه (دولت) از هم تفکیک و استقلال آنپیا تامین شده و تصریح گردیده که این قوانانی از ملت است و در قانون اساسی و متمم آن همچنین آزادی عقیده ، احزاب ، اجتماعات و مطبوعات تصریح شده است . طبق این قانون شاه فقط جئبه تشریفاتی دارد و از هرگونه مسئولیت مبرا است . اصل ۱۶ این قانون میگوید : " کلیه وزراء " مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت با موری که محمول بآنهاست حد و مسئولیت خود را نگهدارند " . اصل ۶۴ تصریح میکند که " وزراء " نمیتوانند احکام شفاهی بآکتبی پادشاه را مستمسک قرارداد ه سلب مسئولیت از خود شان بنمایند " . اصل ۶۵ می گوید " مجلس شورا با سنا میتواند وزراء را تحت مواخذ ه و محاکمه در آورند " و اصل ۷۵ قانون اساسی که میگوید " مقام سلطنت از هرگونه مسئولیت مبرا است " . از روی همین چهار اصل معلوم است که دولت هیچگونه مسئولیتی در برابر شاه ندارد و فقط در مقابل مجلس یا مجلسین که قاعدتاً باید نمایند مبرگزیده مردم باشند مسئول است . اصول دیگری هم با همین روشنی و صراحت وجود دارد که از کرا آنها برای اختصار صرف نظر میکنیم .

تنبهگاریهای دوران رضاشاه

تجاوز سلسله پهلوی بقوانین مملکتی و نقض قانون اساسی و دستبرد بآن از آنها هنگام آغاز میشود که رضاخان میرپنج فرماندهی قوای قزاق را برای اجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در قزوین با نظر ژنرال آیرن ساید و اسماعیل انگلیسی بمسجد هگرفت و از فردای کودتا ابتدا فرمانده دویزیون قزاق ، بعد وزیر جنگ و سرانجام در سوم آذرماه ۱۳۰۲ نخست وزیر با حفظ وزارت جنگ شد . رضاخان تمام ایسن پله های ترقی را بزور سرنیزه قزاق و با اتکا به پشتیبانی امپریالیسم انگلستان که خواستار یک حکومت متمرکز و دیکتاتوری در ایران بود ، پیمود . سراسر این دوران پر است از قانون شکنی ها ، ترورها ، مفسد ه جویی ها و قتلداری و زورگویی های رضاخان . او بنام حفظ امنیت بیش از ۳ سال بحکومت نظامی در تهران و شهرستانهای بزرگ ادامه داد ، آزادی اجتماعات و جرائد را محکوم کرد ، مردم بیگساره را

زندانی ، شکنجه و در مواردی نابود کرد . بعنوان وزیر جنگ بدون اجازه دولت وزارت دارا فسی عوائد اداره مالیات مستقیم ، در آمد اداره کل خالصهجات و اوراق را با زور تصاحب کرد . رضا خان رفته رفته قدرت خود را تا آنجا گسترش داد که در همه کارهای لشکری ، کشوری و مالی مداخله میکرد حتی نخستوزیران وقت را نیز از اقدامات خود سرافراز خبردار میکرد و دستورات آنها را بلا اجرا میگرداند . نمایندگان مجلس چهارم که پس از دوران فترت زمان جنگ جهانی اول افتتاح شده بود ، ناظر قانون شکنی ها و عملیات خود سرانه سردار سپه بودند ، عده ای از ترس و وحشت و گروههایی از راه تعلق و چاپلوسی مهربسکوت بر لب زده و سردار سپه از این موقعیت برای تحکیم مبانی قدرت خود و فراهم آوردن زمینه برای رسیدن بمقامات بالا ترا استفاده میکرد . سرانجام کار بجائی رسید که معتمدالتجار یکی از نمایندگان آذربایجان در جلسه ۱۲ آبانماه ۱۳۰۱ به تنگ آمده و گفت : " حقیقتا خیلی تنگ آورده اید تا ساف است که پس از ۱۷ سال مشروطیت و آن همه قربانیها که در راه آزادی داده شده مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی از نقض قانون اساسی و اجراء نشدن سایر قوانین شکایت کنیم " . این نماینده طی سخنان خود پاره ای از قانون شکنیها و مظالم سردار سپه را بدون آنکسسه نامش را ببرد بر شمرده ، اما سخنران پرازا و (مدرس) پرده را برداشت و صریحا گفت " شما مگر ضعف نفس دارید این حرفها را میزنید و در پرده سخن میگوئید ، ما بهر کس قدرت داریم از رضا خان هم هیچ ترس و واهمه ای نداریم . . . " . بدنبال این اعتراضات بود که رضا خان بعنوان تعرض استعفا داد و قزاق ها را به تظا هر و مانور نظامی در تهران و تهدید مجلس و تولید نا امنی در شهرستانها و ادانت آنچه گفته شد فقط برای آوردن نمونه ای از عملیات ناقض قانون اساسی و دیگر قوانین از طرف سرسلسله پهلوی بود ، پیش از آنکه دست برد خود را رسماً و علناً بقانون اساسی آغاز کند فرخی در روزنامه مطوفان در پایان غزلی اجتماعی وضع آبروز را در این بیت خلاصه میکند : " روح رامسوم سازد این هوای مرگبار زندگانی گریه زین خطه بیرون میشود " .

همینکه سردار سپه بنخست وزیر رسید کلیه موانعی را که در راه رسیدن او بقله قدرت احیاناً هنوز وجود داشت از پیش پا برداشت . ژاندارمری را منحل کرد ، شهر یانی را تصرف نمود ، احمد شاه را خیلی " محترمانه " بارد یگر بفرنگ فرستاد ، فرماندهان قزاق را که سرسپرده او بودند در شهرهای بزرگ و مناطق حساس مستقر کرد ، اکثریت وکلای مجلس را با تهدید و تطمیع جلب نمود و اولین دستبرد را بقانون اساسی زد و فرماندهی کل قوا را ضمن بتصویب رساندن ماده واحد فای در جلسه ۲۵ بهمن ماه ۱۳۰۳ از مجلس گرفت . اینک متن ماده واحد ه : " مجلس شورای ملی ریاستعالیه کل قوای دفاعیه و تمانینه مملکتی را مخصوص آقای رضا خان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حد و قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نمایند و سمت مزبور بدو تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شد " .

شبهت معقام طلبی سردار سپه را وزارت جنگ ، فرماندهی کل قوا و نخستوزیری ارضاء نمیکرد . او میخواست دیکتا توری چون وچرای ایران باشد . برای رسیدن باین هدف در راه وجود داشتت یا تغییر رژیم و یا تغییر سلطنت قاچاره . سردار سپه اول در مقابل شعارجمهوری سالوسانه روی موافقت نشان داد و چون دوره چهارم مجلس پایان یافته و موقع تجدید انتخابات بود بفرماندهان نظامی در شهرستانها دستور داد که هر چه زود تر کار انتخابات را پایان دهند و طرفداران او را بمجلس بفرستند ضمناً زمره جمهوری ارزوزنامه های طرفدار او و همچنین از محافل و جرائدی که واقعا طرفدار جمهوری بودند بلند شد و تبلیغات دامنه داری علیه احمد شاه که آنروزها در اروپا بپسر میربد آغاز گردید . هدف از این اقدامات این بود که مجلس شوری در اولین نشست خود رژیم قاچاره را ملغی کند . در ۲۴ اسفند

۱۳۰۲ در دوره پنجم مجلس افتتاح شد و طرفداران سردار سپه خواستند طرح لایحه جمهوری را به مجلس بدهند ولی مقاومت مخالفان سردار سپه با آنکه در اقلیت بودند نتوانست از طرح آن جلوگیری کند ، زیرا سردار سپه خود نیز میانه ای با جمهوری نداشت و امپریالیسم انگلستان مایل بود سلطنت در ایران ادامه یابد . این کوشش بار دیگر در نشست دوم فروردین ۱۳۰۳ تجدید گردید ولی به حواشی که در جلوه‌بهارستان رخ داد و بدخالت قزاق ، هاوشخص رضاخان و قتل مردم بیگناه و زد و خورد منجر گردید . از این پس رضاخان تمام هم خود را متوجه انقراض قاجاریه و رسیدن به سلطنت نمود . مانع اساسی در این راه قانون اساسی بود که از سوئی بقای سلسله قاجار را در سلطنت تضمین کرده بود و از سوی دیگر مجلس هیچگونه حقی برای تغییر قانون اساسی نداد . بنا بر این سردار سپه با تکلیف باکتری که در مجلس برای خود روبرو کرده بود ، با کمال پنهانی و علنی عمال انگلیس ، در عین حال با اجرای مانورهای عوام‌فریبانه ، با ایجاد محیطی مرگ زاورها را انگیز ، با ایجاد بلوای معروف به بلوای نان ، با ترور عشقی ، شاعر باقریچه و احساساتی و کشتن واعظ قزوینی ، مبارز ترقی در صحن مجلس که روزنامه اش را توقیف و خودش را بهتران احضار کرده بودند ، با استفاده از نفرت عمومی نسبت بقاجار ، با استفاده از پشتیبانی آن نیروهای مترقی که با شتاب او را مردی وطن دوست ، ضد امپریالیست و ترقیخواه میدانستند ، با ببردن نمایندگان متزلزل شبانه بخانه خود و دادن پول و وعده مقام و گرفتن امضاء از آنها ، با محاصره مجلس از طرف نظامیان و فرستادن گروهی آدمکش بنام تماشاچی بمجلس ، روز ۹ آبانماه ۱۳۰۴ ماده واحده خلق قاجار و برقراری حکومت موقت را برپاست خود از مجلس پنجم گذراند . متن ماده واحده : " مجلس شورایی بنام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نمود و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی بشخص آقای رضاخان پهلوی واگذار مینماید . تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول بنظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد ۳۶-۳۷-۳۸-۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود . "

بدیهی است که این ماده بکلی ناقض قانون اساسی و تصویب آن از حدود اختیار مجلس خارج بود . از فردای آنروز سردار سپه تبدیل بوالا حضرت اقدس رضاخان پهلوی شد و قدم اساسی را برای رسیدن بمقصود برداشت !

دیگر تا نکیه زدن بر سر پسرشاهی راه درازی نبود . کافی بود که مجلس موسسانی طبق تمایلات والا حضرت رضاخان بوجود آید و با چند نشست و برخاست مواد سه‌گانه قانون اساسی را زیرورو کند . چنین هم شد . بدستور و بار دیگر فرماندهان نظامی در شهرستانها و شهرهایی در تهران مأمور شدند موافق فهرستی که والا حضرت رضاخان داده بود اعضای موسسان را انتخاب کنند و انصافاً آنها هم در دستور را خوب اجرا کردند . کسانی که در مجلس با تقراض قاجار رأی نداده بودند بعضویت موسسان انتخاب نشدند و کسانی مانند دکتر مصدق ، مومن الطلق و مدرس را نیایورند ولی پس از چند مساه در انتخابات مجلس ششم بنمایندگی انتخاب شدند ! بهر حال روز ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴ مجلس موسسان فرمایشی از طرف " والا حضرت اقدس رضاخان " گشایش یافت و پس از سه روز بحث های خارج از اصل موضوع با تغییر مواد ۳۶ ، ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی سلطنت در خانواده رضاخان موروثی و عنوان والا حضرت اقدس تبدیل به " اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی " گردید . از ۲۶ نفر حاضران ۲۷ نفر رای موافق و سه نفر رای متعین دادند و چند نفر هم بمعناد یروگوناگون از حضور در جلسه خود داری کردند باین ترتیب تا آن درجه که رضا شاه نیاز داشت بقانون اساسی دستبرد زد .

همینکه رضاخان ، رضاشاه شد در مدت کوتاهی آنچه از آزادیهای مصرح در قانون اساسی باقی مانده بود ، محو کرد و بساط پلیس را در سراسر کشور گسترده . قهرمانان معروف این دستگاه جهنمی شهرهایی محمد درگاه ، آبرم و سرانجام مختاری بودند . شهرهایی که طبق قانون ضابط دادگستر

است به نیرومندترین ابزار دست رضاشاه برای ترور و اختناق و انواع جنایات تهدیدیل شد . کار بجائی رسید که مردم در سپهین خود بدوین " جوان شهربانی " حق خروج از تهران و بعضی شهرهای بزرگ را نداشتند . وزرا ، " نمایندگان مجلس " ، حتی فرماندهان ارتش از مختاری حساب میبردند و ناچار از او تعلق میگفتند . بیم و هراس و بی اعتمادی چنان بر روحیه مردم مسلط شد که در خانه های خود از ترس چاسوسان شهربانی جرئت حرف زدن نداشتند . روسای شهربانی در تمام کشورهای سسک دیکتاتور مطلق و همه کاره بودند . فرماندهان و روسای ادارات دولتی و ادگستری همه تسلیم دست و دست نشاندۀ شهربانی بودند . جنایات و فجایعی که شهربانی در تهران و شهرستانها مرتکب شدند از اندازه بیرون است .

در آغاز سلطنت رضا شاه تا پایان دوره ششم مجلس شورای که هنوز در آن چند نفری گاه گاه در پیرده اقدامات غیرقانونی حکومت رضاشاه انتقاد میکردند ، بعضی سازمانهای صنفی و جمعیت های فرهنگی در تهران و بعضی از شهرستانها و همچنین اتحادیه کارگران نفت جنوب و اتحادیه محصلین دارالفنون و بعضی از روزنامه ها کم و بیش آزادی نسبی برای فعالیت داشتند و حزب اجتماعیون نیز تا چندین بطور علنی وجود داشت و حزب کمونیست ایران بطور مخفیانه در این سازمانها فعال بود . رضاشاه که گرفته رفته پایه های سلطنت خود را محکم کرده و نیروی لازم برای سرکوب هرگونه جنبشی را فراهم آورده بود ، فرمان یورش بهمه این سازمانها را صادر کرد و با تاسیس حزب " ایران نو " برهبری خود ش تمام احزاب و سازمانهای دیگر را از هم پاشاند و طولی نکشید که حزب خود ش را هم تعطیل کرد !

در این یورش که آخرین جرقه های آزادیهای بورژوازی را خاموش میکند ، عددهای از کارگران نفت و سایر اتحادیه ها بازداشت شدند و با کشف حزب کمونیست ، اعضای رهبری و کادرهای فعال این حزب بزدان افتادند . اینها سالها بدوین محاکمه در زندان در جنگال بهیرحم پلیس رضا شاهی گرفتار بودند عددهای از آنها مانند حجازی ، علی شرقی ، سید محمد تنها ، انزابی ، استاد غلامحسین نجار ، پوررحمتی و پروانده یغیکان و دیگران در نتیجه فشار زندان جان سپردند . رضا شاه که تا این هنگام توجه زیادی بفعالیت حزب کمونیست و سازمانهای صنفی و مترقی نداشت در نتیجه بروز جنبشهای اعتماسی در جنوب و تهران و اصفهان و کشف حزب کمونیست متوجه خطری شد و در سال ۱۳۱۰ بمجلس دستوری خود فرمان داد تا " قانون " سیاه خرداد . ۱۳۱۰ را تصویب کند . اما با وجود این کارگران و کمونیست های زندانی را حتی بمحاکم آنروز هم نفرستاد تا اینکه در سال ۱۳۱۶ " گروه ارانی " (معروف به ۵۳ نفر) زندانی شدند و بر اثر مبارزه زندانیان و فشار افکار عمومی داخلی و خارجی ناچار دستور محاکمه آنها را طبق قانون سیاه خرداد . ۱۳۱۰ صادر کرد . این همان محاکمه ایست که در آن دکتر ارانی ، رهبر بزرگ زحمتکشان ایران دفاع دلیرانه خود را ایراد کرد و داغ ننگ و نفرت بر پیشانی رژیم دیکتاتوری رضاشاه و دستگاہ جهنمی شهربانیش زد . با آنکه ارانی بعد اکثر یعنی ده سال زندان محکوم شد ، مع الوصف رژیم پلیسی بان قانع نشد و مختاری دستور داد تا او را در زندان ازبای در آرزو ند ، و ارانی شهید راه طبقه کارگر ، زحمتکشان و آزادخواهان ایران گردید .

فهرست جنایات دوران بیست ساله رضاشاه بیش از آن است که در اینجا مفصل ذکر شود . ترور ، اعدامهای بدوین محاکمه ، مسموم کردن ، خفه کردن ، آمپول هوازدن ، شکنجه دادن ، کشتن با میکروب تیفوس ، از جمله ابزارهایی هستند که پلیس رضاشاهی برای نابودی مخالفان او ، ولو احتمالی بکاربرد . سردار اسعد بختیاری را در محبس شماره یک میدان توپخانه خفه کردند ، تیمورتاش را در زندان قصر سیاه چال زندان انفرادی بردند ، ابتدا دکتر احمدی او را مسموم و سپس خفه کرد ، حاج آقاسا اسماعیل عراقی نماینده اراک را ابتدا توقیف ، سپس آزاد کرده نزد مختاری بردند و او فنجان قهوه مسموم را بخورد ش داد ، وی در چند ساعت مرد ، سید حسن مدرس را ابتدا تبعید و سپس خفه کردند .

فرخی مد یرتوفان ونماننده دوره ششم مجلس رابا تزریق آمبول هواد ربهرداری توقیفگاه درتههران بطرز هولناکی نابود کردند . کمال الملک هنرمند بزرگ ایران راتبعید کرده ازپای درآوردند . نصرت الدوله فیروزوآسدی متولی آستانه مشهد راکشتمند . روسای عشایروایلات راکه درتههران تحت نظر بودند بزندانها فرستادند وعده ای ازآنها راتیرباران کردند . گروههای دیگری رابه بیدادگاههای نظامی برده وعده ای ازآنها رامحکوم وتیرباران کردند که ازجمله آنها گروه سرهنگ فولادین وگروه جهانسوزی است .

درکناراین جنایات وقانون شکنیها که پلیس علیه مخالفان ، حتی مخالفان احتمالی رضاشاه میکرد ، یک سلسله جنایات وفجایع دیگر جریان داشت . رضاشاه تشنه پول وشروت بود . غارت اموال روسای عشایری مانند جهانشامخان وگرفتن باج سبیل بزورازشروتمندان وخانواده قاجار ، آتش طمع اورافرونی نشانند . ازاینرودرصد برآمد که بتصرف املاک دیگران دست یازدوبه بزرگترین فتووال ایران تبدیل گردید . باین منظور دستور داد که ازصاحبان بهترین املاک مازندران وگرگان وخراسان سلبمالکیت ویاتهدید بمرگ آنها را واداربانقتال اجباری بدات وزمینهای خود دردفاتر ثبت برضایانه کنند . دراین جریان دههانفرزندانی ونساجار تسلیم آزندنی اوشدند وآنهاییکه از مال نگذشتند جان خود رابرسرین کاراز دست دادند . جنایاتیکه ماموران رضاشاه نسبت بکشاورزان این املاک رواداشتند خودداستان غم انگیز دیگری است . صد هانفرزن ومرد زحمتکش زیرسسلاق وته قنناق تنگن ماموران بدترازدوران بردگی جان دادند تا درآمد دیکتاتورسال بسال افزایش یابد .

مجلس موسسان دستوری اصل ۳۷ قانون اساسی رادرباره ولیعهد باینصورت درآورد " ولا یت عهد باپسیرزگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود . . . هنگام تصویب این ماده هنوز بقول شاعر " خیر خواهان آنگلسا کسون " بفکر این نیفتاده بودند که " کلفتی رابنوکری " بدهند وخواهر فاروق رابرای همسری ولیعهد ایران انتخاب کنند . تثبیت حکومت رضاخان این فرصت را بآنها داد که این پیوند نامیوم رابراه اندازند . مانعی جز ضرب بودن خواهر فاروق دربین نبود . رضاشاه میخواست نسل بعد نسل سلطنت درخانواده اش بماند . بنابراین همسر ولیعهد بایستی ایرانی الاصل باشد . خوب چاره این کار بمسار آسان ولازم بود دستبرد مضحکی بدستبرد پیشین زده شود تا ازهر عجم بسازند ومصری راز " اصل " ایرانی کنند . این کار رامجلس شاه فرموده بنحو خنده آوری انجام داد وماده ۳۷ قانون اساسی راباین شکل تفسیر کرد : " منظور از ایرانی الاصل مذکور راصل ۳۷ متمم قانون اساسی اعم است از مادری که دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل ازازادواج باشاه ویاولیعهد ایران به پیشنهاد دولت وتصویب مجلس شورای ملی بموجب فرمان پادشاه صفت ایرانی الاصل باواعطاء شده باشد " . این آخرین تغییری بود که رضاشاه درقانون تغییر یافته اساسی داد ونمونه ای ازطرز اقدامات " قانونی " خود ومجلس دستورش رابجای گذاشت ! رضاشاه مشروطیت راکه جزئیات کلا طبق قانون اساسی تعطیل بردار نبود ، عملاً تعطیل کرد وبیست سال مشروطیت راجزئاوکلا تعطیل نمود .

بگذارید درپایان اینمقال چند کلمه درباره حکومت رضاشاه ازقول پسرش ذکر کنیم . اودر کتاب خود " ماموریت برای وطنم " چنین مینویسد : " یکی از نخستین کارهای من درآغاز سلطنت این بود

* اشاره است باین شعر : خیر خواهان آنگلسا کسن دختر ی رابه شوهری دادند
خارق العاده نیست برعادی است چونکه نسیم ونه زری دادند
بلکه بهر بقا آقنائی کلفتی رابه نوکری دادند

که مشروطه و دموکراسی را دوباره احیا کنیم. لازم بتوضیح نیست که این عبارت بروشنی اقرار فرزند را بدیده پدر است که میگوید امشروطه و دموکراسی را دفن کرد و "من میخواهم آنرا احیا کنم" (۱)

تبهکاری های دوران محمد رضا شاه

رضاشاه بهمین دستبردها بسند هرکدام چون قادر مطلق بود نیاز نیافتید که باصول دیگر قانون اساسی دست درازی کند. اما تجربه فرزندش نشان داد که پدر او خطای بزرگی مرتکب شده. زیرا او نتوانست پیش بینی کند که قانون اساسی روزی برای فرزندش مزاحمت فراهم میکند. اما پسرش در جریان جنگ جهانی دوم و پس از آن تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوران تلخی را گذراند و بدشواری های ناشی از وجود قانون اساسی پی برد و از اینرو مسئله کردن و تبدیل آن بجسمی بیجان گریست.

پس از سقوط حکومت رضاشاه در شهریور ۳۰، هنگام ورود متفقین از جمله ارتش سرخ که طبق ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی و ملت نقض این قرارداد از جانب ایران ناگزیر شد به ایران بیاید شرایطی پدید گردید که مردم نتوانستند تاحدودی آزاد بیایند از دست رفته را با زبانند و از تزلزل پایه های حکومت پلیسی که با فرار رضاشاه دچار سرگیجه شده بود، برای احیای قانون اساسی استفاده کنند. اما محض خروج متفقین، شاه که تا آن هنگام اجبارا ماسک دموکراسی بچهره خود زده بود، به پشتیبانی امپریالیسم و ارتجاع اجرای نقشه ایراکه هدف آن سرکوب نیروهای دموکراتیک و برقرارد دوباره حکومت رورواختناق بود، آغاز کرد. ابتدا با یورش وحشیانه به آذربایجان و کردستان بمسکوبی جنبش دموکراتیک خلقهای این دو استان که زیر رهبری فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان حکومتهای ملی خود را تشکیل داده بودند مسلحی برای جنبش آزاد بیخش تمام ایران ازبوغ امپریالیسم و ارتجاع بودند، پرداخت. در این یورش هزاران نفر از مبارزان راه استقلال و آزادی ایران بگجیحترین شکلی بدو مراعات کمترین اصول قضائی و انسانی مقتول و نابود شدند. پهنفاد آذربایجان و کردستان بکشتارگاه فرزند آن پخواه خلقهای ایران تبدیل و یخون آنها رنگین شد. جغد شوم حکومت قلدری بردشتهای سرسبز و آرزوین دوستان زرخیز بیلهای خود را گسترده. ما موران محمد رضاشاه بهیچکس و هیچ چیز باق نکرده. زنده و کشته شدند و غارت کردند و ماندند.

در یورش به آذربایجان و کردستان سیاهترین نیروها در کنار ارتش در شهرها و دهات دست به چنان جنایاتی زدند که قلم از نوشتن آنها سرم دارد. برای مثال یک نمونه در اینجا ذکر میکنیم: سعیدی نویندی شاعر آذربایجانی را او با شرف "شاهپرست" که دوش بدوش ارتش بچپاول و غارت و آدم کشی مشغول بودند، گرفتار کردند. اول سراور از تن جدا کردند و سپس آنرا در دستمالی نهاد میخانه اش رفتند و از ماد ربیرش سراغ او را گرفتند. این زن سالخورده که از فرزندش خیریند داشت سوگند یاد کرد که نمیداند پسرش کجاست. او با شرافت هیچ اهانتی نسبت باو خود داری نکردند و سرانجام دستورچای دادند. همعینکه او برای تهیه جای از اطباق خارج شد، سر بریده سعیدی را در طاقچه اطباق گذاشتند و هنگامیکه این زنیگون بخت با سینی جای وارد اطباق شد او را با دنا ساز و کتک گرفتند و گفتند تو که میگفتی از پسر تخبیرنداری و او در خانه نیست، پس این کیست؟ تصور حالتی که با این زن مظلوم از دیدن سر بریده فرزندش دست داد کار آسانی نیست! شقه کردن، مظلوم کردن، زنده زنده آتش زدن، تجاوز بنا موسوم مردم، غارت و خرابی در آنروزها در سر آذربایجان امرهای و جاری شده بود. شاه و ارتجاع و امپریالیسم از توده مردم بیرحمانه انتقام میگرفتند!

با سرکوب جنبش دموکراتیک در آذربایجان و کردستان حمله امنه در ارتجاع و امپریالیسم بسرکردگی شاه در سراسر کشور اوج گرفت. هجوم بمسازمانهای دموکراتیک و مسازمانهای حزب توده ایران در استانها و شهرستانها تشدید شد. اگر تا این زمان محمد رضاشاه دست جنایتکار خود را راستین

گروههای ارتجاعی مانند قادیلاهیها در زمان رضایان ، و والفقاری ها در زمان رضایان ، یعنی هادرقزویان و ایامشان و جاقوگشان تهران و شهرستانها پنهان میکرد و آنها را بجان مرد میبنداخت ، دیگر از این پس نقاب دموکراسی را از چهره زشت خود برداشت و بی باکانه علنا و رسماً دست بکار شد و حقوق مردم زد . برای اینکار بهانه ای لازم بود . حادثه ۱۵ بهمن این بهانه را بدست شمساده و حکومت مساعد داد .

روزه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ناصر فخرآرایی در دانشگاه تهران سوئ قضدی بجان شاه کرد که شاه از آن جست و فخرآرایی کشته شد . بلافاصله حکومت ارتجاعی مساعد وابسته بدربار حکومت نظامی اعلام کرد و دستاویز این حادثه برخلاف قانون اساسی بدو هیچگونه دلیلی حزب توده اسپران ، بزرگترین حزب کشور را غیرقانونی اعلام و عده ای از رهبران و فعالان آنرا بازداشت کرد . سپس به تار و مار کردن کلیه سازمانهای دموکراتیک پرداخت . زندانها را زنازاد موکرات و ترقیخواه پروماردیگر سایه شوم حکومت خود سری بر کشور ایران گسترده شد . در چنین شرایطی شاه که قصد داشت " مشروطه و دموکراسی " را دوباره احیا کند مانند پدرش مجلس موسسانی فرمایشی که اعضاء آن از طرف ستاد ارتش تعیین شده بودند ، در محیطی خفقان آور تشکیل داد . این موسسان فرمایشی با مصوبات خود تیشه بریشه قانون اساسی زد :

۱ - تاسیس مجلس سنار که ظرف چهار سال عمر مشروطیت حتی در دوره رضاشاه وجود نداشت تصویب کرد و سنگری برای شاه و ارتجاع در مقابل مجلس شورابوجود آورد .

۲ - اصل ۴۸ قانون اساسی را بسود شاه و بزیان مردم بدین صورت در آورد : " اعلیحضرت همایونی میتواند هر یک از مجلسین شورا و سنار جداگانه بیاورد و مجلس را در آن واحد منحل سازد " . با تغییر این اصل دواصل دیگر قانون اساسی یعنی اصل پانزدهم و هشتم که نمایندگان را از تعرض مصون و آزادی آنها را تامین کرده بود عملاً نقض کرد ، زیرا مجلسین همواره زیر شمشیر انحلال شاهسانه قرار دارند و امنیت و مصونیت و آزادی عمل از آنها سلب شده و ناچار باطاعت هستند .

۳ - مجموع دموکراسی و سنار و شورا را بنام کنگره دارای حقوق مجلس موسسان کرد و زحمت تشکیل موسسان های دیگری را برای دستبردار های تازه از گردن شاه برداشت . گرچه امتیازاتی که شاه بوسیله خیمه شببازی " موسسان " در پناه ترور و اختناق بدست آورد نفوذ او را بر تمام شئون مملکت تا قلمرو قد رتعمقنه گسترش داد ولی جنبش ضد استعماری و دموکراتیک مردم ایران هنوز سد محکم در برابر قدرت طلبی او بود . حزب توده ایران با " غیرقانونی " شدن از برای نیافتاد و بزودی صفوف خود را در شرایط غیرعقلی بیاراست و سازمان دادن توده های مردم پرداخت . جنبش باری بیگروچ گرفت و مانع از آن شد که شاه از اختیارات خود برای انحلال مجلس و تحمیل اراده خود بر آن بهره برداری کند . مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت چنان نیرومند و دامنه دار شد که مقاومت در برابر آن بمنزله خودکشی بود . آمدن مصدق بر سر کار علیرغم نظر شاه و شکست توطئه کودتای سی تیر شاه - قوام ضربت سختی

بارتجاع ، امیرالیم و در درجه اول شاه زد . مصدق رشته های راکه شاه و دربار برای سرکوب جنبش و برقراری دیکتاتوری بافته بودند با پشتیبانی مردم و علیرغم نیکران دربار مجلس ، با گرفتن اختیارات از مجلس پنبه کرد . مجلس سنا تعطیل شد . مصدق قوانین ارتجاعی راکه پیرا ۱۵ بهمن ۲۷ بسرای باصلاح قانون کردن جنایات دادگاههای نظامی وضع شده بود ، کان لچیک کرد . باآنکه حزب توده ایران در دوران حکومت مصدق هم همچنان " غیرقانونی " و اعضاء آن زیر پیگرد بودند ، اما بهر حال سازمانهای دموکراتیک در تهران کم و بیش آزادی عمل داشتند . در این دوران شاه و ارتجاع ناچار عقب نشینی شدند و ندان بجزر گذاشتند و بجمع آوری قوا و تنظیم نقشه توطئه های تازه ای علیه

جنبش مردم و حکومت مصدق پرداختند. رویه معرفته تا کودتای ۲۸ مرداد پنج بار شاه و ععال او که همعجا در دستگا همهای حکومت مصدق بخصوص در ریلیس و ارتش نفوذ و مقامات حساس را در دست داشتند دست به کودتای زدند که چهارتای آنها با شکست روبروشد و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد که از لحاظ خارجی به جبهه متحد امپریالیسم جهانی زیر رهبری امریکا و از لحاظ داخلی با رتاجا عشود الی و روزوازی بزرگ متکی بود، به نتیجه رسید. حکومت مصدق ساقط شد، شاه فراری از ایالتا با بازگشت و هجوم و حمله با حزبا و سازمانهای دموکراتیک آغازگردید. اوپاشان و چاقوکشان و جانبان حرفهای برجان و مال مردم مسلط شدند. شعبان بهی مخ چاقوکش معروف بهاداش تا خستوزاهائی که کرد لقب تاج بخش گرفت و حکومت نظامی بشکارانسانها پرداخت. بارد یگرزند آنها زعنا صرد موکرات متعلق بمقشر های گوناگون اجتماعی پرشد، صد هانفر را بجزیرخارک تبعید و زندانی کردند. دکتر مصدق نخست وزیر قانونی و عده ای ازوزرا و وکلای جبهه ملی را بوضع بسیار موهنی بزندان انداختند. اقداماتی که بعد از ۲۸ مرداد از طرف ارتجاع و امپریالیسم بسرگردگی شاه علیه مردم بعمل آمد گوناگون و نه تنها ناقض قانونی اساسی و سایر قوانین کشوری است بلکه ناقض ابتدائی ترین حقوق انسانی است: عی و ستمبر تازه بقانون اساسی بمسود شاه، منع احزاب و اجتماعات و هرگونه سازمانهای سیاسی و اجتماعا، محو آزادی مطبوعات، سرکوب اتحادیه های کارگری و سازمانهای دانشجویی، تروریسم، تبعیدهای غیرقانونی، ایجاد شکنجه گاهها، کشتارهای گروهی، سرینه نیست کردن مخالفان، برقراری دادگاه های در بسته نظامی و ایجاد دستگا های جنایتکارینام "سازمان امنیت" (ساواک) و تیدیل ایران به زندان و شکنجه گاهی مخوف برای سید و میلیون جمعیت. فهرست جنایات حکومت مطلقه پس از کودتای در یک مقاله نمی گنجد ولس ما برای مثال چند نمونه ذکر میکنیم:

هیچگاه در دوران مشروطیت سابقه نداشته که شاه را سناختن و زیری را بدون رای عدم اعتماد مجلس از کار برکنار کنند و بدون رای تعالی اکثریت نمایندگان نخست وزیر تازه ای بکار بگمارد. زیرا طبق اصل ۲۷ قانون اساسی و اصول ۴۵، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۷ متمم آن وزرا جمعا و فردا در مقابل مجلس یا مجلسین مسئول هستند نه شاه بی مسئولیت و باالطبع نصب و عزل آنها هم با مجلسین است. فرمان شاه فقط جنبه تشریفات دارد. شاه در جریان کودتای ۲۸ مرداد بدون آنکه مصدق از مقام نخست وزیری از طرف مجلس عزل شده باشد، با صدد فرمان او را معزول و زاهدی را بجای مصدق منصوب کرد و مجلس معروب هم پس از کودتای با سکوت خود با این قانون شکنی صحنه گذاشت و بدین ترتیب قدرت شاه تا مرز قدرت ناصرالدینشاه در معزل و نصب صدراعظم های خود بالا رفت.

اما شاه پارا از این هم فراتر نهاد و دستورات تا "کنگره" یعنی مجموع د و مجلس تکلفای باصل ۹ قانون اساسی بیفزاید و برای اوجق "وتو" در مورد کلیه قوانین قائل گرد و از جمله قوانین مالی که سرنوشت دولت به ابدان بسته و از اختیارات خاص مجلس شورا است. "کنگره" شاه فرموده این خیانت را کرد و پایه قدرت نامحدود شاه را "قانونا" محکمتر نمود.

چندی نگذشت که شاه بیکباره آب پاکی بروی قانون اساسی ریخت و ادعا کرد که هنگام تعطیل د و مجلس فرمانهایش حکم قانون دارد و بدین ترتیب حق وضع قانون را که طبق اصل ۲۷ متمم قانون اساسی منحصر از حقوق مجلس است بخود اختصاص داد. با این دستبرد های بی دریغ خانواده پهلوی بقانون اساسی، دیگر چیزی از دموکراسی و مشروطیت باقی نمانده و بحق باید گفت رژیم فعلی ایران رژیمی است استبدادی، دیکتاتوری و مطلقه که در آن شاه یکه تاز میدان قدرت است. شاه مجلسین را منحل میکند، نخست وزیران را عزل و نصب مینماید، فرمانهای "قانونی" صادر میکند و با شیوه های کسه بد ستور مستقیم او با مخالفان و بطور کلی با مردم رفتار میشو و با توجه به ماهیت حکومت ایران که حکومت سرمایه داران و زمینداران بزرگ و وابسته باحصارات بزرگ بین المللی است، با یقین میتوان گفت رژیم

است فاشیستی که آریامهر آریا پرست در مراسم آن قرار دارد !

انصاف باید داد که دستبرد های محمد رضا شاه بقانون اساسی وقانون شکنی های او بدسترس و بالا تر از تجاوزات پدرش بقوانین مشروطه است . رضاشاه " قانون سیاه " خرداد . ۱۳۱۰ را بتصویب رساند و دکترا را بی ویرانش را در دادگاه عالی جنائی محکوم وزندان کرد ، اما در آندوران دادگاهها نظامی منحصرابه بزه های انقباضی به ارتشیان رسیدگی میکردند . نخستین ماده قانون دادرشی ارتش که اساس تشکیل دادگاههای نظامی است چنین بود : " ماده اول - رسیدگی به بزه های منتسب بنظامیان برطبق این قانون در دادگاههای اختصاصی نظامی بعمل خواهد آمد " گرچه ایجاد دادگاههای اختصاصی خود فاقد جنبه دموکراتیک است ولی بهرحال غیرنظامیان وغیر ولتبان در دوره رضاشاه در دادگاههای عمومی محاکمه میشدند از جمله منتسبین به بزه های مندرج در قانون سیاه امنیت " . اما محمد رضا شاه باین قانع نشد و رسیدگی باتهامات سیاسی را در حیطه اقتدار دادگاههای ارتشی که مستقیماً زیر فرمان او هستند قرار داد و برخلاف اصل ۲۹ متمم قانون اساسی که میگوید " در موارد تصمیمات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهد بود " وهمچنین ماده اول قانون هیئت منصفه مصوب ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ که تصریح میکند " رسیدگی بجرمهای سیاسی و مطبوعاتی در دیوان جنائی و با حضور هیئت منصفه بعمل خواهد آمد " ، رسیدگی به پرونده های سیاسی را بدادگاههای فرمایشی نظامی محول کرد و مجازات مشمولین " قانون امنیت " را که حداً اعسلا ده سال زندانی بود با اعدام تبدیل کرد . برای اینکه این قانون شکنیها رنگ قانونی بخود بگیرد طرحی بنام " قانون دادرسی ارتش " از طرف وزارت جنگ بمجلس دستوری داده شد که گرچه از طرف کمیسیون دادگستری بعنوان آزمائش برای مدت ششماه تصویب گردید اما تا کور تاى ۲۸ مرداد به تصویب مجلس نرسید . در سال ۱۳۳۲ دکترو مصدق بموجب اختیاراتی که مجلس باور داده بود ، سه لایحه قانونی درباره سازمان قضائی ارتش تدوین و تصویب نمود که بموجب آنها کتاب اول قانون دادرسی ارتش و تمام موادی که با این سه لایحه در تناقض بود نسخ و ابطال شد . ولی حکومت کور تا در غیاب مجلس لایحه قانونی دکترو مصدق را با صد و یک تصویب نامه در پنجم شهریور ماه ۱۳۳۲ (بشماره ۱۸۸۸۲ کان لم یکن اعلام کرد و بدون مراعات لایحه اول ظوا هر اصول قانونگذاری بر آنها خط بطلان کشید و همان طرح تصویب نشده " قانون دادرسی و کیفر ارتش " را که اصلاحیه قانونی نداشت ملاک عمل قرار داد . برای اینکه ماهیت ارتجاعی و ضد خلقی این " دادگاهها " روشن شود به سه ماده از این باصلاح قانون اشاره میکنیم : ماده ۲۱ آن میگوید که تشکیل این دادگاهها طبق امر " بزرگ ارتشتاران فرمانده " یعنی شاه صورت میگیرد . ماده ۲۵ مقرر میدارد که دادستانها و اد رسها بر حسب فرمان و تصویب شاه تعیین میشوند . ماده ۴ دادستان ارتش را از لحاظ وظائف قضائی نماینده " بزرگ ارتشتاران فرمانده " میشناسد . بدین ترتیب تمام سازمانهای قضائی ارتش در دست در اختیار شخص شاه هستند .

باین " قانون " و با چنین " دادگاههای " است که صد ها تن از شریفترین فرزندان مردم با اعدام و هزاران نفر از مبارزان را با آزاد و استقلال کشور به بیخوله های زندان کشیده شده اند ! بدست این بیدادگاهها بود که ده ها نافر از افسران برجسته و میهن دوست و آزاد یخواه چون سیامک هسا ، محقق زاده ها و دیگران در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ پسر از تحمل در مناشنه ترین شکنجه ها تیرباران شدند . رفقای گرانقدری چون حکمت جوها و خاوری ها اعضا " کمیته مرکزی حزب توده ایران در این بیدادگاهها بمرگ و زندان ابد محکوم شدند . این بیدادگاهها دکترو مصدق نخست وزیر قانونی و عده ای از همکارانش را بزندان محکوم کردند . دکترو فاطمی وزیر خارجه اش را از ستیریاری بعمدان تیربردند و گلوله باران کردند . افراد گروه فدائیان اسلام را در ونوئت با اعدام و زندان محکوم کردند . مهندسی بازرگان و دکترو سنجابی استادان دانشگاه و آیه الله طالقانی بدست این بیدادگاهها بزندان افتادند .

این " دادگاهها " خسرو روزبه قهرمان ملی و مهندس علوی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران را محکوم باعدام کردند . بیلان سیاهاکریهای آنها از حوصله این مقاله بیرون است . طرز کار این " دادگاهها " با هیچیک از موازین قانونی و اصول دادرسی وفق ننمیدهد . این " دادگاهها " در بسته و محرمانه است . حق انتخاب وکیل مدافع که از حقوق مسلم متهمان است عملاً از آنها سلب و وکلای تسخیری از نظر حفظ ظاهر برای آنها تعیین میشود . متهم آزادی برای دفاع از خود ندارد . حتی وکلای تسخیری هم حق دفاع جدی از موکلان خود ندارند . هیئت متصفه وجود ندارد . سر تاپای این بیدارگاهها قانون شکنی ، بیعدالتی و ابتدائی ترین اصول قضائی و انسانی مباحثه و متضاد است .

گرچه دیگر مدتهاست که کسی راه بیدارگاههای نظامی راه نیست و ورود هرگونه تماشاگر ، چنه خارجی وجه داخلی ، بمنسبت های دادرسی غیر ممکن است ولی نمونه هایی از دادرسی این محاکم نظامی در سالهای پیش که چند نفر از نمایندگان سازمانهای بین المللی با تلاش فراوان توانستند چند بار کادرنشت های آنها راه یابند و یاد محاکمه دکتر مصدق که پنهان کردن آن برای دستگاه غیرمقدر بود ، چگونگی باصلاح دادرسی این دادگاهها در داخل و خارج بر ملا گردید . در محاکمه دکتر مصدق موضوع اتهام سرپیچی از فرمان شاه دادرسی عزل او بود که در یک ساعت بعد از نیمه شب مرداد ۱۳۳۲ توسط سرهنگ نصیری در راس یک گروهان از نیروهای مسلح ، ابلاغ گردیده اما اجرا نشده بود ! مصدق خواست جریان حادثه آن شب را توضیح دهد و بگوید که شاه طبق قانون اساسی حق عزل او را نداشته و این جریان یک توطئه کودتائی بوده است ولی رئیس " دادگاه " حق هرگونه توضیحی را از او سلب کرد و گفت : " مطلقاً رسیدگی بوقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد بعامر بوط نیست . اگر بخواهید از صبح ۲۴ مرداد صحبت نکنید بنده همین تذکره را خواهیم داد " دکتر مصدق در پاسخ گفت : " علت انکار کرد تا اینست که هر عملی که از این دولت صادر بشود بگویند قانونی است و گفته نشود ولتی که خودتان آوردید و شمری هم که خواستید از او گرفتید ، بی ارزش است " . پس از یک مجادله کوتاه رئیس گفت :

" قبلاً گفتیم من اجازه میدهم اصلاحیت بدمندم که حتی بحریان نیم از نصف شب ۲۵ مرداد رسیدگی کنم . وظیفه ما رسیدگی بوقایع ساعت یک صبح ۲۵ مرداد است " . و بهر حال از ادامه صحبت دکتر مصدق جلوگیری کرد . نتیجه این " دادرسی " هم روشن نیازی بد نکردند .

آنچه تاکنون گفته شد در برابر جنایات رژیم قطره ای از ریاست ، جنایات رژیم بدستبرد بقانون اساسی ، قانون شکنی ، " دادگاههای " نظامی یا وضع قوانین ظالمانه محدود نمیشود . این رژیم رژیم خود سری فردی است که خود را مافوق همه کس و همه چیز میداند ، به هیچ چیزی پایبند نیست و خود پسندانه و مغرورانه باین صفات افتخار و اقرار میکند . اظهارات یکسال پیش شاه در مراسم سلام عید قربان در برابر جاکرانش گواه روشنی بر این معناست . او گفت " من که رئیس مملکت هستم و مافوق احزاب و تشکیلات هستم ، من که میتوانم اگر برای مملکت خطری (مقصود از مملکت خود او است) باشد واگسر ولتی بدکار کند و اکثریت هم داشته باشد دولت را معزول و مجلس را منحل کنم پیرای من چه فرق میکند که رئیس دولت است . . . ! " . این گفته ها گفته کسی است که اصل دوم حزب خود را قانون اساسی قرار داده است . در واقع این " قانون " دیگر فاقد مضمون قانون اساسی ایران است و محتوای آن همان نظام شاهنشاهی است با تمام خصوصیات نظام بی رحم ترین شاهان قرون وسطائی . و با ایسین تفاوت که علاوه بر شیوه های سنتی شاهان مستبد از مدرن ترین وسائل شکنجه و عذاب و آدم کشی نیز برخوردار است . در دوره رضاشاه هم شکنجه و ترور اداراتی مانند تأمینات ، اداره سیاسی و اطلاعات رکن ۲ ستاد ارتش وجود داشت که مختاری از آنها چون ابزاری برای نگهداری حکومت مطلقه شاه از گزند و لو فرضی ، استفاده میکرد . اما این ادارات و شیوه های شکنجه و عذاب در دوره محمد رضاشاه با تأسیس

(ساواک) تا آنجا تکامل یافته که " سازمان امنیت " ایران در ایجاد ترس و هراس و ارتکاب هرگونه جنایتی رکورد جهانی را شکسته است !

در حال حاضر " سازمان امنیت " مانند عنکبوت در سراسر کشور تاروپود خود را گسترده ، کوچک و محله و کارخانه و کارگاه و دانشگاه و دانشکده ای نیست که (ساواک) در آنجا ماموران و پاساژمانی نداشته باشد . بودجه آن نامحدود و وسایل کارش از هرجهت فراهم است . ده ها خانه مخفی در محلات گوناگون تهران و شهرستانها و وسیله سریع ارتباط در اختیار دارد . ماموران او از بسی وجدان ترین و بیست ترین عناصری که دره ای احساس و عاطفه انسانی ندارند ، انتخاب شده اند .

شکنجه گاههای این سازمان روی شکنجه گاههای گشتاپوی هیتلری را سفید کرده است . سلاق سیمی ، دست بند تپانی ، کلاه خود ، میله های سرخ شده ، از آتش ، حیوانات وحشی و موزی ، دستگاه شک الکتریکی ، اجاق برقی ، دستگاهی که درد هن میگذارد و همه دندانها را در یک آن تا عصب سوراخ میکنند و دیگر ابزارهای عذاب و شکنجه زینت بخش این شکنجه گاههاست . اعمال شکنجی که در مخفی گاههای این سازمان نسبت به زندانیان میشود در چنان است که قلم از زبان آنها شرم دارد . شکنجه دادن مادر و فرزند متهم در مقابل چشم او نیز یکی از شیوه های دیوسیرتان ساواک است . ساواک همکار سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) ، سازمان جاسوسی اسرائیل (داساک) و دیگر سازمانهای جاسوسی کشورهای امپریالیستی است . علاوه بر ساواک سازمانهای دیگری مانند سازمان های اطلاعاتی کشور ، دربار ، ارتش و سازمان وسیع پلیس وجود دارد که همه با ساواک همکاری میکنند . اخیرا کارخانه ها و سازمانهای دولتی مانند آب و برق و امثال آنها موظف شده اند که برای خود به سیستم امریکایی پلیس مسلح با کمک شهربانی بوجود آورند و با همکاری ساواک این موسسات و کارکنان آنها را زیر نظر قرار دهند . با این همه سازمانهای جوروا جورو شیطانی اغراق نیست اگر جراند خارجی ماموران ساواک و سازمانهای همکاری آنها به بیش از هشتاد هزار نفر تخمین زده اند . این رقم تنها شامل ماموران موظف و حقوق بگیر است و گزنه شماره خبرچین های ساواک در سراسر کشور صد ها هزار نفر میرسد که ناچارند برای نگهداری کار و موقعیت خود با ساواک همکاری کنند ! از کودتای ۲۸ مرداد تا کنون صد ها نفر از مبارزان راه استقلال و آزادی میهن ما بدست سازمانهای " امنیتی " و در راس آنها ساواک در شکنجه گاهها در کوچک ها و خرابانها ، با احکام ظالمانه بیدار گاههای نظامی ، با پرتاب کردن در ریاحه ها و نکلزارها از هلیکوپتر و طرق دیگر نابود شده و هزارها نفر از دانشجویان ، کارگران ، هنرمندان و روحانیان و از تمام قشرهای اجتماعی که بنحوی با سیاست ترور و اختناق و ضد ملی رژیم مطلقه مخالفت کرده و یا برای دفاع از حقوق صنعتی خود تظاهر کرده اند ، زندانی و شکنجه شده و بسیاری زیر شکنجه مسلسل کشته شده اند .

هنوز خاطره رفقای چون وارطان سالاخانیان ، محمود کوچک شوشتری که در باغ مهران زیر شکنجه شهید شدند ، رفیق زاخاریان که در حمام باغ مهران پس از شکنجه با ضرب گلوله شهید شد ، رفیق سروان منزوی که او را زیر بیروت بتهران آوردند و زیر شکنجه کشتند ، زنده است . کریم پور شیرازی را در لشکرکد و زرهی زنده زنده با نفت آتش زدند و سوزاندند ، دکتر فاطمی را در شهر بانی به قصد کشت چاقو زدند و پس از بیک محاکمه مسخره از مستر بیماری بمیدان تیر بردند ، لطفی وزیر دادگستری مصدق را که از قدیمیترین قضات ایران بود در خانه اش آتشد زدند که کور شد ، اموالش را غارت کردند و او را به بستری مرگ انداختند ، کاتوزی قاضی شریف دادگستری را با سرازایوان خانه اش بروی سنگفرش خیابان انداختند و مغزش را ملامتی کردند ، اوحدی ها ، و برادر ، از اعضای گروه فدائیان اسلام را ، یکی را در بین راه شکنجه گاه نابود کردند و دیگری را خود فرماند ارتظامی با هفت تیر در اطاقش کشت ، سه نفر دانشجوی دانشکده فنی قندچی ، بزرگ نیا و شریعت رضوی را با باز کردن آتش مسلسل هنگام درس در دانشگاه کشتند و از جلاد تاجدار نشان افتخار و پول گرفتند ، در دیماه ۱۳۳۸ پاسخ خواست دانشجویان و دانش

آموزان را برای بهبود شرایط تحصیل با گلوله دادند ، هشت نفر را کشتند ، ده هانفر را مجروح کردند و ۲۶۰ نفر را بر زندان انداختند ، گروه‌هایی از پلیس ، زندان رشت ریختند و ۱۲ نفر از زندانیان سیاسی را در زندان کشتند ، در ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ در ماه محرم ، روز عاشورا تظاهرات سلامت آمیز مردم را با تانک و توپ بستند و هزاران نفر از زن و مرد و کودک را مقتول کردند ، اعضا حزب توده ایران رفقای ارزشمندی چون سرگرد رزبی و معصوم زاده را سر به نیست کردند ، کارگران کوره‌خانه هارا در ونوبت قتل عام کردند ، کارگران نساجی شاهی و کرج را گلوله باران کرده ، ده‌ها نفر از آنها را کشتند ، نه نفر از زندانیان سیاسی را ، گروهی که بنام جزئی و ظریفی معروف است ، پس از سالها زندانی با این بهانه که قصد فرار داشته اند نابود کردند . اینها مشتاقان و روتنها نمونه هائسی از آد بکشیهای جلادان " امنیتی " است که مستقیماً با بزرگ دشیمان فرمسانده " سروکار دارند و پیاداش سپاهکارهای خود را از دست جنایتکاران میگیرند . تنها در دو سال اخیر بیش از بیست نفر اعدام شده اند که مردان برومندی چون گل سرخی ، تیزابی و دانشیان جز آنها هستند . شعار آنها تیکه بی سروصدا بدست ساواک شریسته مرگ نوشیده اند معلوم نیست و این حساب نیامده ، بدو شک شمار آنها بیش تر از کسانی است که نامشان در جرائد برده شده و یا پنحوی افشا گردیده است . شماره زندانیان و شکنجه گاههای ساواک روز افزون است . بطوریکه زندانیهای موجود کفاف آنها را نمیدهد . زندان قصر ، زندان زنان ، زندان قزل قلعه ، زندان لشکر و ورزشی ، زندان اوین سلولهای انفرادی زیر ساختمان شهرداری تهران ، زندان بزرگ نوساز در اصفهان و پروچرد ، و زندانیهای دیگری که در سایر شهرستانها وجود دارد ، از زندانیان سیاسی لبریز است و اکنون زندانیهای تازه ای در دست ساختمان اندتاشکارهای ساواک را بلعند . دستگاه لعنتی ساواک سرویسهای ویژه ای برای حمل اجساد کسانی که در خمه های شکنجه کشته شده اند بخارج و پرتاب آنها به نکارها و کویرها ، ایجاد کرده و با دادن پاداش گزاف عد ای را با این کار گرفته است . صد هسا نفر از ما موران ساواک در کوجه ها و خیا بناها از نام تاشام پرسه میزنند و مردم بخصوص جوانان را با کترین بهانه ای دستگیر و روانه کارگاههای آد مکشی میکنند . اگر چند نفر هم با هم مشغول صحبت باشند آنها را محاصره و از هم جدا میکنند ، سپس از هر یک موضوع مذاکراتشان را میپرسند اگر جوابها عینا یکی بود آنها را رها کرده بدنبال دیگران میروند اما اگر احیاناً جزئی در و گانگی کلام احساس کردند آنان را یکسسه شکنجه گاه میفرستند . هنگامیکه ساختمان زندان قصر پایان یافت رضا شاه بدیدن زندان آمد . پس از کشتی که در بند هازد رو کرد بر رئیس شهرداری و گفت : اینجا زندان نیست مهمانخانه است ! نتیجه این شد که پنجره های سقف بند هارا گرفتند ، زندانیان را از نور محروم کردند ، قلم و کاغذ و کتاب حتی قرآن هم ممنوع شد ، چند دکان که در زندان بود بسته شد ، پختن غذا ممنوع گردید و فشار بر زندانیان و خانواده ها که برای ملاقات میآمدند فزونی گرفت . محمد رضا شاه هم اخیراً همان حرفهای پدرش را امتتها باشدت بیشتری تکرار کرده و با پر خاش گفته است که : " زندان را با ما فرخانه عوضی نگیرید باید به آنها که زندان میروند بفرمانید که زندان چیز نیست در حد جهنم " . با این فرمان معلوم است که جنایتکاران بالفطره ساواک با زندانیان چه خواهند کرد ! هم اکنون سازمان " امنیت " در جستجوی راههای تازه ای برای نابود کردن گروهی زندانیان و پرورش زندانبانان ویژه ای است که مانند درندگان وحشی بجان زندانیان بیاندازد . در آستانه جشنهای پنجاه سالگی خانواده مشوم پهلوی ، ملاقات زندانیان را ممنوع کرده اند و به هزاران نفر از زندیکان زندانیان که جلودرهای زندان ها جمع میشوند میگویند : " دستورا زبالا آمده . . ." و آنها را با خشونت میرانند . این روزها سلیسی از دانشجویان ، از هنرمندان و نویسندگان ، از زندانیان سیاسی که پس از کشتن سالها زندان آزاد شده اند ، بعنوان پیش درآمد جشنهای نامیوعون سلسله منفور پهلوی ، به بیغوله های زندان ها

باسم " مهران " روان است . معلوم است که درجهنم زندان با " مهبانداران " درنده خوی ساواک و " میزبانی " چون شاه که مالک جهنم است ، چه میگذرد ! بدون تردید برای بسیاری از بازداشت شده ها که بشکنجه گاههای " کمیته ساواک " برای بازپرسی ویا " تربیت " میبرند ، مرگ برتحصل عذاب شکنجه ترجیح دارد . برای نمونه قسمتی از یادداشت های یکی از زندانیان را در این باره نقل میکنیم : " هیچیک از کسانی که زیر شکنجه قرار میگیرند نمیتوانند جان سالم بدر برند عاجز میشوند و بسرحد مرگ میرسند . زندانیان حمام زهری صدای شلیک تیرباران دستجمعی افسران را می شنوند ولی بجای تاسف بحال آنها غبطه میخورند . بدون استثنا زندانیان این محل خبر اعدام خود را حاضرند با شادی بشنوند زیرا اعدام برای آنها رهای است . . . دانشجوی ۲۲ سالگی را ۱۲ روز تمام زیر شکنجه های مختلف پیر کردند . طی چند روز موهای او سفید شد . . . پدر و مادرش حالا او را نمیشناسند . آنها نمیتوانند تصور کنند که این پیر مرد لاغر زرد پد ۲۲ ساله آنهاست . "

زندانیانیکه مراحل " بازپرسی " و " شکنجه " و " دادرسی " را از سر گذرانده و زنده مانده اند نیز نمیتوانند از تجدید شکنجه در امان باشند . بایک اعتراض کوچک به نارواییهای زندانیان ویا غیبتند را اجرای برنامه های که برای " تربیت " آنها تنظیم شده که از جمله آنها دعا و ثنا برای " شاهنشاه " است ، بارید یگر به " کمیته " اعزام میشوند و غالباً زیر شکنجه جان میسپارند . رفیق قهرمان ما حکمت جو پس از تحمل رنج سالها زندان بچنین سرنوشتی دچار و شهید شد .

آنچه در این مقال تاکنون گفته شد تصویر ناقصی از تبهکاریهای خاندان شوم پهلوی است . ما برای کوتاه کردن سخن ناچار بودیم از ذکر نام بسیاری از شهیدای گرانمایه راه آزادی و استقلال میهن و برشمردن انواع واقسام سبهاکاریهای دیگر رژیم منحوس سلطنتی پهلوی خود داری کنیم . اما آنچه نوشتیم برای نشان دادن این واقعیت که ارکان حکومت جبار پهلوی برجنایت ، ترور و اختناق و بی قانونی ، خود سری و خود گامگی استوار است ، کافی است . برای این سلسله قانون ، عدالت رحم و انصاف ، مرد موحقوق انسانی مفهومی ندارد . اگر شاه از قانون اساسی ناممیرد و آنرا ضمیمه نظام شاهنشاهی میکند باین دلیل است که شالوده سلطنت او پدیدرش در این " قانون اساسی " تضمین شده و به استبداد و خود سری خویش پس از دستبرد های کذافی شکل " قانونی " داده است . شاه از مردم میترسد ، از احزاب و اجتماعات ، از جرائد و اندیشمندان و هنرمندان و از توده های زحمتکش بیم دارد ، زیرا دانسته و چشم باز منافع آنها و میهن آنها و حقوق انسانی آنها را فدای سود جوشی و امیال پلید خود و خانواده اش ، درباریان و اطرافیاناش ، سرمایه داران و زمینداران بزرگ و فزاتگری تکیه گاههای امپریالیستی خارجیش میکند . شاه برخلاف آنچه ادعا میکند هیچگونه رابطه و پیایه و پایگاهی در میان اکثریت مردم ندارد . بهمین دلیل است که با دستگاہهای جهنی ساواک و ویلیس و سرنیزه ارتش آنها را بعبند کشیده و کوشش دارد با ایجاد وحشت و هراس در هان آنها را بعبند و سبب چسبیدن امانند هد که کلمنای برخلاف میل وزای او بر زبان آورد . سالهاست سیاست شاه ریشه کن کردن مخالفان و ایجاد محیط امن برای خود و خانواده اش هست . این مطلب را مکرر بر زبان آورده ولی آیا به نتیجه مطلوب رسیده است ؟ ابدا . با وجود رژیم ترور و اختناق بویژه در دوران پس از کودتای ۲۸ تیر ۱۳۰۵ اهریعتان " امنیتی " نهایتاً جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی مردم ایران ریشه کن نشده ، بلکه برعکس پس از هر شکست و ناگامی و تلفات و ضایعات دیری نپائیده که مبارک یگرنضج یافته و مبارزه با وسعت و دامنه بیشتری ادامه یافته است . اگر هر روز بر شماره زندانیان افزوده میشود ، اگر هم اکنون جنبش دانشجویی سراسر دانشگاهها و مدارس عالی کشور را در بر گرفته و اگر طبقه کارگر ایران بویژه در سالهای اخیر علیرغم تشدید فشار و ترور و حقوق صنفی خود دلیرانه دفاع میکند ، همه اینها نشانه آنست که

سیاست‌رورواختناق نتوانسته و نخواهد توانست برای همیشه میهن ما را بگورستانی تبدیل کند که در آن جزنویای شوم جفاستیداد و امیرالیسم بگوش نرسد . در این مدت خون بسیاری از فرزندان دلیر و رشید خلقهای ایران متعلق بقشهرهای گوناگون اجتماعی خاک‌مشک بیز میهن ما را رنگین کرده و هزاران نفر از مبارزان در زندانها بیزنجیر کشیده شده‌اند ، اما شهادت آنها پایداری و تسلیم‌ناپذیری بسیاری از آنها بهمان اندازه که چهره کریمه و نفرت انگیز دشمن شماره یک مردم ، بزرگ جلاخان فرمانده رابرجهانیان آشکار کرده ، نمودار مبارزه پیگیر و قطع‌نشدنی مردم ما و نشان آن است که مبارزه ادامه دارد . مردم ایران و حزب ما شهیدانی چون ارانی‌ها ، روزبه‌ها ، حکمت‌چوها ، سیامک‌ها ، محقق‌زاده‌ها ، تیزابی‌ها ، گسرخ‌ها و دانشیان‌ها ، رضائی‌ها و جزئی‌ها ، کتیرائی‌ها و بدیع‌زادگان ها و ده‌ها شهید دیگر و آنها که سالهاست رنج زندان را بر خود هموار کرده و تسلیم نشده‌اند ، فخر و مباحات میکند . فداکاری و استواری آنها در رون دل‌های مبارزان تازه شور و عشق و ایمان بر میانگیزد و بد آنها درس پایداری و مقاومت میدهند .

امروز زنجیر استبداد بر دست‌های اکثریت مردم ایران بسته شده و چنگال‌های رژیم فاشیستی محمد رضا شاه گوی همه گروه‌ها و دسته‌های ضد رژیم را می‌فشارد . برای رهایی از این پلای همگانی راهی جز همکاری و اتحاد وجود ندارد . دست بدست هم باید داد و این رژیم را سرنگون باید کرد .

درد پر شور بخاطرۀ تابناک شهیدان
 قهرمان حزب توده ایران و جنبش
 رهایی بخش ایران و در پیشاپیش آنها
 دکتر تقی ارانی رهبر زحمتگشان ایران !

مردم ایران! بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی
 در برابر دشمنان شاه مبارزه کنید!

مبارزات کارگران و سیاست ضد کارگری سلسله پهلوی

پس از انقلاب اکتبر، طبقه کارگروه همه مردم میهن پرست ایران توانستند با بهره گیری از پشتیبانی اتحاد شوروی از تندیل ایران به مستعمره کامل جلوگیری نمایند و در نخستین سالهای پیرا از انقلاب حقوق و آزادیهای دموکراتیک را تا اندازه ای گسترش دهند. هم روند با اوج جنبش رهای بخش ملی و دموکراتیک، جنبش کارگری نیز گامهای بجلو برداشت. اما امپریالیسم که از این آیدهای نخستین جنگ جهانی و پیروزی انقلاب اکتبر هراسان شده بود، در سراسر جنبه طبقاتی بحمله متقابل پرداخت و برای مبارزه علیه سوسیالیسم، طبقه کارگرو جنبش رهای بخش ملی از طرفی فاشیسم و از طرف دیگر حکومتهای دست نشانده و فاشیست مآب از نوع حکومت دیکتاتوری رضاشاه را اختراع کرد. تاریخ پنجاه ساله اخیر کشور ما ایران دوران زمانداری خاندان پهلوی، در عین حال تاریخ مبارزه وقفه ناپذیر طبقه کارگران ایران علیه استعمری این خاندان است. محمد رضاشاه میکوشد خود را دوستکارگران و حامی آنان معرفی کند. اما واقعیت پنجاه ساله حاکی است که پیروزیهای طبقه کارگران تنها از راه مبارزه علیه استعمارگران و سلسله دست نشانده آنان یعنی سلسله پهلوی بدست آمده و در برابر پهلوی از هیچ جنایت و تباهی برای سرکوب مبارزه کارگران خود داری نکرده است.

۱ - رضاشاه و مبارزات مطالباتی و اعتصابی کارگران

قبل از کودتای رضاخان اتحادیه های کارگری در کارگاههای تهران، رشت، تبریز و برخی نقاط دیگر ایران احیاء شدند. اتحادیه کارگران چاپخانه مانند سالهای انقلاب مشروطه پیشگام بودند و توانست در باره تقلیل ساعات کار و بهبود شرایط کار بیمان جمعی منعقد سازد. در نتیجه پیروزی کارگران چاپخانه و تاثیر آن در کارگران رشته های دیگر تولید صنعتی، حکومت وقت مجبور شد تصویب نامه ای در باره قانونی بودن اتحادیه ها و هشت ساعت کار در روز صادر کند. در سال ۱۲۹۹، سال کودتای رضاخان، در تهران پانزده اتحادیه شوروی اتحادیه های تهران تشکیل شده بود. به استکار این شورابرای نخستین بار در تهران و دیگر شهرهای ایران جشن اول ماه مه برگزار شد. برهمن حزب کمونیست ایران جنبش سندیکائی در شهرستانهای گسترش یافت. اتحادیه کارگران و کارمندان تشکیل شد، در کارگاههای رشت، پهلوی، تبریز، قم و دیگر شهرهای ایران نیز اتحادیه های کارگری بوجود آمد. در آبانماه ۱۳۰۰ برای رهبری جنبش سندیکائی کشور شوروی مرکزی اتحادیه ها تاسیس یافت. بیش از ۲۰ اتحادیه با ۲۰ هزار عضو زیر رهبری این شوراهای فعالیت میکردند. در سال ۱۳۰۱ شورابه متشکل کردن کارگران نفت جنوب پرداخت. در سال ۱۳۰۴ نزدیک به ۳۰ هزار کارگر و کارمند زیر رهبری حزب کمونیست ایران در صفوف اتحادیه ها فعالیت میکردند. در بزرگان سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۴ در آن تشدید مبارزه زحمتکشان علیه کارفرمایان و ارتجاع بود.

در این دوران است که کارگران هندی نفت جنوب در آبادان برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار اعتصاب کردند و با واکنش شدید و خشونت آمیز گردانندگان شرکت متوجه شدند . استعمارگران انگلیسی که پس از انعقاد پیمان دوستی ایران و شوروی ناگزیر ارتش خود را از ایران بیرون بردند ، سیاست خود را نسبت به ایران تغییر ندادند . آنان همراه با همدستان ایرانی خود در فعالیت اتحادیه‌ها مانع می‌توانیدند . دولت قوام السلطنه طبق توصیه امپریالیست‌ها تشکیل اتحادیه‌ها را ممنوع کرد و تبلیغ اعتصاب‌های کارگران نیز اقداماتی بعمل آورد . علیرغم این پیگرد ها و فشارها طبقه کارگرنخواستار ایران از مبارزه برای احقاق حقوق خویش باز نایستاد و اتحادیه‌های کارگری همچنان بفعالیت خود ادامه دادند .

رضاخان که پس از کودتای سوم اسفند هنوز موقعیت محکمی نداشت و مجبور بود مانور کند و موقتاً با جنبش کارگری معاشات نماید پس از نشستن بر تخت سلطنت سیمای واقعی خود را نشان داد ، جنبش کارگری را سرکوب کرد و اتحادیه‌های کارگری را بفعالیت مخفی وادار ساخت .

تروریسمی رضاشاه ازاده پیکار جوانانه کارگران را نتوانست درهم شکند . در سالهای ۱۳۰۶

تا ۱۳۰۸ جنبش کارگری و اعتصابی در کارگاه‌های نفت جنوب رونق یافت . این جنبش را " جمعیت کارگران " نفت جنوب که بشکل نیم علنی در سال ۱۳۰۶ تشکیل یافته بود رهبری میکرد . خواست‌های کارگران عبارت بود از افزایش دستمزد ، تامین مسکن ، تقلیل ساعات کار ، تعیین حقوق بازنشستگی برای کارگران از کار افتاده ، مرخصی سالانه ، شناسایی رسمی اتحادیه‌های کارگری و روز اول ماه مه . حکومت ضد ملی رضاشاه بجای دفاع از منافع کارگران ایرانی که بیرحمانه از طرف استعمارگران انگلیسی استعمار میشدند بسرکوب آنها برخاست و در نتیجه زد و خوردی که میان کارگران بی سلاح و نیروهای نظامی در گرفت ده‌ها نفر کارگر کشته شدند ، ۲۰۰ تن بزدان افتادند و بیش از ۵۰۰ نفر از کارخارج و شهرهای دیگر تبعید گردیدند .

تحت رهبری حزب کمونیست ایران فعالیت سندیکائی در مازندران ، تبریز ، اصفهان نیز جزئیات داشت . کارگران کارخانه کازرونی اصفهان در ۱۳۱۰ با اعتصاب بزرگی دست زدند ، ساعات کار را به ۹ ساعت در روز تقلیل دادند ، ۲۰ درصد اضافه دستمزد بدست آوردند و موفق شدند میزان جریعه‌ها را کاهش دهند .

در زمان دیکتاتوری رضاشاه کارگران راهسازی که بخش عمده آنها را کارگران روزمزد تشکیل میدادند از طرف مقامات دولتی و مقاطعه‌کاران بیرحمانه مورد بهره‌کشی قرار میگرفتند و گروه گروه در اثر شیوع بیماری‌های واگیر و فقدان کامل بهداشت ، حفاظت فنی کار میزدند . حتی برای دریافت دستمزد ناچیز خود که ماهها پتا خیر می‌افتاد چاره‌ای جز توسل به اعتصاب نداشتند .

کارگران ساختمانی نوشهر در سال ۱۳۱۱ اعتصاب کردند ، اعتصاب آنها ۸ روز طول کشید و بسا موفقیت پایان یافت . دستمزد های عقب افتاده و مزد ایام اعتصاب پرداخت شد .

حکومت رضاشاه تروریسمی علیه حزب کمونیست و اتحادیه‌های مخفی را ، که زیر رهبری حزب فعالیت میکردند همواره تشدید میکرد و در سال ۱۳۱۰ قانون ارتجاعی ضد کارگری را که دکتر آرانسی آن را " قانون سیاه " نامید ، بعملسر داد و صد ها نفر از کمونیست‌ها و رهبران جنبش کارگری را زندانی و عده‌ای از آنها را نابود کرد .

در سالهای قبل از جنگ دوم تروریسمی در ایران شدت بیشتری کسب کرد . در سراسر کشور کارگران آگاه و روشنفکران آزاد یخواه بازداشت شدند . طی سال ۱۳۱۶ گروه مشهور ۵ نفری با تمام کمونیست‌ها و ۱۷ تن از رهبران اتحادیه‌های کارگری بخش شمعان راه آهن بازداشت شدند .

در جریان دومین جنگ جهانی که آتش آن بدست هیترلر برافروخته شد، عمر حکومت رضاشاه نیزکه ایران را به جولانگاه عمان فاشیستهای هیترلری میدان کرده بود بپسرسید.

۲ - ارتجاع در بارومبارزات کارگران ایران در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵

پس از آنکه رضاشاه در نتیجه سیاست ضد ملی و ارتجاعی خود مجبور شد استعفا دهد و فرار کند برای گسترش جنبش دموکراتیک و کارگری شرایط مساعدی فراهم آمد. حزب توده ایران بمشابه ادامه دهند راه حزب کمونیست ایران و بهمت و پایمردی کمونیستها و کارگرانی که سالها در زندان و تبعید گاههای رضاشاه بسربرد بودند، تاسیس یافت و در رأس جنبش دموکراتیک قرار گرفت. حزب توده ایران که مبارزه برای رشد آگاهی، اتحاد، و تشکلهای طبقه کارگرا از بدو تاسیس خود مورد توجه خوبی قرار داده بود، بتشکیل و تحکیم سازمانهای حزبی و سندیکائی در مراکز عمده کارگری توجه خاصی میدول میداشت. زیرا بدو طبقه کارگر، بدون سرکردگی آن در مراحل انقلاب و بدون پشتیبانی فعال تمام زحمتکشان، در راه نوسازی انقلابی جامعه گامی نمیتوان برداشت. تشکیل و تحکیم سازمانهای حزبی و سندیکائی در مراکز مهم صنعتی از طریق مبارزه پیگیر علیه نفوذ ایدئولوژی بورژوازی و غیر پرولتری در صفوف حزب و سازمانهای طبقه کارگر، از طریق دفاع سرسخت و تزلزلناپذیر از منافع اقتصادی سیاسی و ملی زحمتکشان میسر گردید و حزب توده ایران توانست اعتماد قشرهای گسترده زحمتکشان را بدست آورد. به چوجه تصادفی نیست که امپریالیستها و اعمال آن و هیئت حاکمه مرتجع ایران گوشهشاهی فراوان برای ایجاد انشعاب در درون حزب و برای تفرقه افکنی در جنبش کارگری ایران بکار برده اند و بکار میبرند. دشمنان مردم ایران در اثنای جنگ میکوشیدند از اتحاد طبقه کارگر جلوگیری کنند تا بتوانند نیروی عمده جنبش دموکراتیک و رهائی بخش ملی را فلیج ساخته امتیازات خود را حفظ کرده، به بهره کشی بیرحمانه از توده زحمتکش ادامه دهند. احزاب ارتجاعی که بدست امپریالیست ها ساخته شدند در تلاش آن بودند که در اتحادیه های کارگری نفوذ کرده رهبری آنها را بدست آورند. در این زمینه "حزب همراهم" مصطفی فاتح، عامل سرشناس کمپانی سابق نفت، "حزب وطن" و "حزب آزاده ملی" که بدست سید ضیاء الدین، عامل امپریالیسم انگلیس و دلال کودتای سوم اسفند ساخته شده بود و چند حزب ارتجاعی دیگر فعالیت پرتب و تاب می کردند. علیرغم این توطئه ها طبقه کارگر ایران توانست دست و دست و دشمن را تمیز دهد و طی مبارزات سخت تحت رهبری حزب توده ایران، مرکز واحد سندیکائی خود، شورای متحد مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران را بوجود آورد.

پس از سه سال مبارزه بی امان علیه ارتجاع و امپریالیسم طبقه کارگر ایران به نخستین کامیابیهای بزرگ خود دست یافت. کنگره اول حزب توده ایران تشکیل شد و شورای متحد مرکزی بوجود آمدیم در اول ماهه ۱۳۲۳ که شورائی تشکیل شد هنوز اتحادیه کارگران نفت فعالیت علنی نداشت و اتحاد های برخی از شهرستانهای جنوب به شورای متحد مرکزی نیپوسته بودند.

هنگامیکه ارتجاع و امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی از توطئه های تفرقه افکنانه خود در صفوف طبقه کارگر نتیجه ای نگرفتند بکار دهم شکستن نیروهای ترقیخواه ایران دست زدند و این کار را از زمانند را شروع کردند و بدست عمال خود که بنام حزب وطن متشکل کرده بودند در کارخانه ساجی شاهی به خرابکاری پرداختند. پلیس و ژاندارمری که در آن موقع تحت فرمان شورا تسکف امریکائی عمل میکرد بجای خرابکاران عمده ای از کارگران را بازداشت کرد. کارگران به پشتیبانی از رفقای باز داشته خود برخاسته آزادی آنها را طلبیدند. ژاندارمری کارگران را به مسلسل بست، عمده ای را کشت و زخمی کرد. کارگران شاهی دست باعصاب زدند. در تبریز، سمنان، دامغان و دیگر شهرها نیز نظیر

همین تحریکات ، تیراندازیها و کشتارها انجام گرفت . در اصفهان سازمان ها و کلوبهای کارگری مورد حمله قرار گرفت ، شرکت سابق نفت میکشید در این شهر بزرگ صنعتی و در مجاورت خوزستان به جنبش کارگری پایان داده شود . کارفرمایان اصفهان ، نفوذالهای محل ، مقامات دولتی ایران و جاسوسان انگلیسی علیه حزب توده ایران ، اتحادیه های وابسته بشورای متحده مرکزی بتوطئه پرداختند . در اینچنانیز افراد یکه در حزب وطن متشکل شده بودند و عناصری مانند شمس ، صدری که اتحادیه دروغین " شورای مرکزی اتحادیه کارگران دهقانان و پیشه وران ایران " را تشکیل داده بود ، بهمدستی پلیس اصفهان کلوبهای اتحادیه و حزب را مورد حمله قرار دادند . بیست نفر از اعضای حزب واتحادیه های کارگری را زخمی کردند و بیست نفر از آنان را بازداشت نمودند . بی ارتجاع زمینه را برای احیاء دیکتاتوری پلیسی آماده میکرد . طولی نکشید که محسن صدر ، جلال ممرود باغ شاه از طرف شاه برای نخستوزیری منصوب شد .

حکومت های صد روحکمی که در برابر نیروهای دموکراتیک یاری مقاومت نداشتند بدنبال هسم میدان راترک کردند و زمان دولت را بدست قوام که با ماسک دموکراسی آمده بود سپردند . نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران امید آنرا داشتند که با پیروزی نیروهای دموکراتیک در رأس آنها اتحاد شوروی علیه تجار و کارگران فاشیستی دوران رهاشی خلق . از یوغ امپریالیسم و ارتجاع فرامیرسد . جنبش دموکراتیک آذربایجان و کامیابیهایی که طی مدت کوتاهی بدست آورد بشما به نخستین گام در راه رهاشی خلقهای ایران . مورد پشتیبانی طبقه کارگر و همه نیروهای میهن پرست قرار گرفت و مبارزان آن علیه ارتجاع دامنه وسیعی بخشید . فعالیت حزبی و سندیکائی در کلیه مراکز صنعتی کشور از جمله در موسسات نفت جنوب نیرو گرفت ، اتحادیه های کارگری که در دوران حکومت صد روحکمی در اکثر شهرستانهای ایران سرکوب شده بودند ، فعالیت خود را از سر گرفتند . کارگران نفت نیز که در اکثر فشار سخت شرکت سابق نفت و پیگرد پلیس ، نتوانسته بودند بفعالیت علنی بپردازند ، اتحادیه های خود را تشکیل دادند .

در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ نخستین اعتصاب بزرگ کارگران نفت در کرمانشاه سازمان داده شد . خواستهای کارگران عبارت بود از ۸ ساعت روزکار ، یکروز مرخصی هفتگی و مرخصی سالانه باپرداخت دستمزد ، افزایش دستمزد ، رسمیت سازمانهای سندیکائی ، تامین شرایط واحد استخدا می برای کارگران ایران و خارجی . باین خواستهای مشروع کارگران با ترور پاسخ داده شد . چهارصد نفر از کارگران اخراج شدند . با این وجود استعمارگران انگلیسی و هیئت حاکمه نتوانستند از گسترش جنبش کارگری جلوگیری کنند .

در بهار ۱۳۲۵ در آستانه جشن اول ماه مه کارگران نفت خوزستان تشکیل اتحادیه خود را اعلام کرده به شورای متحده مرکزی پیوستند . در اول مه ۱۳۲۵ نزدیک به ۷۰ هزار کارگر و زحمتکش در پی تظاهرات اول ماه مه شرکت کردند . بدینسان پس از پنج سال مبارزه و دادن قربانیهای فراوان اتحادیه های کارگری در سراسر کشور سازمان یافت . برای نخستین بار در سراسر ایران هیچ کارگاه و کارخانه مهمی نبود که کارگرانش متشکل نباشند . و همه اتحادیه ها به یگانه مرکز سندیکائی شورایی یعنی شورای متحده مرکزی پیوسته بودند .

اینکه حزب توده ایران توانسته بود در اتحادیه های کارگران ایران نفوذ و اعتبار فراوانی کسب کند جای تردید نیست . آگاه ترین افراد طبقه کارگر و همه زحمتکشان ایران که در صفوف حزب توده ایران متشکل شده بودند ، طبق اساسنامه حزب ، وظیفه داشتند با مراعات تکامل اساسنامه اتحادیه های صنفی و دوشربد و ش همه اعضا اتحادیه برای نیل بهد فهای اتحادیه مبارزه کنند . اعضا حزب این وظیفه را با فداکاری و از خودگذشتگی و با نهایت دقت انجام میدادند ، بدینوسیله است که

توانستند در رهبری اتحاد بیه‌های کارگری نفوذ و اعتبار فراوانی بدست آورند و احترام قشرهای وسیع غیرحزبی را بسوی حزب جلب کنند .

٣ - جنبش مبارزاتی اعتصابی کارگران در دوران مبارزات علی شدن نفت

پس از پایان جنگ و سرکوب جنبش دموکراتیک مردم ایران و در اثر نفوذ روزافزون امپریالیسم آمریکا و تبدیل ایران به بازار فروش بنجل‌های امریکائی ، اقتصاد ایران دچار هرج و مرج بی‌سابقه‌ای شد ، کارخانه‌های یکی پس از دیگری تعطیل و کارگران بیکار شدند . بیکاری ، فقر ، گرسنگی و مرگ نتیجه‌ها بود که سرکوب‌بدهضت برای توده زحمتکش و طبقه کارگران ایران ببار آورد . سرمایه داران ایران میخواستند با رسیدن بحران اقتصادی ناشی از نفوذ امپریالیسم را ببرد و طبقه کارگر تحمیل کنند . با وجود تشرقی هزینه زندگی دستمزدها را تقلیل میدادند و مساعا شکار میافزودند . جریبه کارگران و مبارزه مرسم گردید . شرکت‌های تعاون که در کارخانه‌ها بوجود آورده بودند ، کارگران را غارت میکردند . در رقبا این وضع کارگران نمیتوانستند خاموش بنشینند . این بار کارگران نساجی شاهی بودند که سکوت را شکستند و در اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ دست با اعتصاب زدند . روز پنجم اعتصاب ، کارگران بی سلاح مورد حمله نظامیان قرار گرفتند ، ه نفر کشته شدند و بیش از ه نفر بشدت معجروح گردیدند و ۱۵۰ نفر بازداشت شدند . دادگاه‌های نظامی برای رسیدگی به اتهام مضحک قیام مسلحانه علیه رژیم شاهنشاهی بکار افتاد . کشتار کارگران شاهی خشم و نفرت کارگران سراسر کشور را برانگیخت ، موج جنبش اعتصابی کارخانه‌های سمنان ، قزوین ، تبریز و مناطق نفتخیز جنوب را فرا گرفت .

کارگران آغا جاری و بند معشور برای دفاع از حقوقی که در سال ۱۳۲۵ بدست آورده بودند (اضافه مزد بدی آب و هوا) اعتصاب کردند . این اعتصاب بسرعت به نقاط دیگر نفوذ خیز سیرات کرد . خواسته‌های کارگران عبارت بود از الغای تصمیم شرکت نفت اثر سه حذف اضافه مزد بدی آب و هوا ، قانونی شناختن اعتصاب و پرداخت دستمزد ایام اعتصاب ، بهبود شرایط مسکن و تامین وسائط نقلیه (بسیاری از کارگران بند معشور فاصله ۸-۱۰ کیلومتری محل کار مسکن داشتند و مجبور بودند هر روز و بار این راه طولانی را پیمایند) ، انتخاب آزاد نمایندگان کارگران برای شورای کارگاه ، شاگردان آموزشگاه نفت آبادان به کارگران اعتصابی پیوسته بودند و میخواستند که برای تحصیل آنان در مدارس شبانه شرایط مساعد ایجاد گردد و در خانه در سال تحصیل از حقوق کارگری استفاد کنند ، آموزش حرفه‌ای آنان به استادان ماهروا گذار شود و از رفتار خشن متامیزانگلیسها جلوگیری بعمل آید .

کارگردانان شرکت نفت بدستاری شاه و نخست وزیرا وحسین علاء برای سرکوب اعتصاب اقدام کردند . ششم فروردین ۱۳۳۰ در سراسر مناطق نفتخیز حکومت نظامی اعلام شد ، تانکها در مراکز کارگری موضع گرفتند ، صد ها کارگر از بند معشور تبعید شدند . دولت انگلیس اعلام کرد که برای دفاع از منافع انگلیس کشتی‌های جنگی خود را به آبادان گسیل خواهد داشت . در مقابل حزب کمونیست انگلستان طی نامه سرگشاده خود علیه اعزام کشتی‌های جنگی به خلیج فارس شدیدا اعتراض کرد و عمل دولت انگلیس را تجاوز به خلق ایران نامید و نشان داد که هدف آن خفه کردن مبارزه رهائی بخش مردم ایران است .

بدستور فرمانداران نظامی در بند معشور و آبادان ، کارگران را به مسلسل بستند . در بند معشور پنج نفر زن و پنج نفر مرد و سه کودک کشته شدند و ۴ نفر زخمی گردیدند ، در آبادان ۶ نفر کارگر کشته شدند . در اصفهان کارگران کارخانه نساجی که به پشتیبانی از کارگران نفت بعنوان همبستگی اعتصاب کرده بودند مورد حمله قرار گرفتند و نفر آنها کشته و نزدیک به ۳۰ نفر زخمی شدند . کشتار کارگران

نفت برای دفاع از منافع امپریالیسم و ژانگری شرکت غاصب نفت خشم و نفرت مردم ایران را برانگیخت و کارگران در سراسر ایران طی میتینگهای همبستگی میخواستند که بفعالیتهای شرکت نفت انگلیس پایان داده شود. از اقدامات استقلال شکنانه امپریالیستهای امریکا و انگلیس جلوگیری شود، حکومت نظامی ملغی گردد و خواستههای کارگران اعتصابی نفت برآورده شود.

بیست روز پس از آغاز اعتصاب، شرکت نفت با خواستههای کارگران موافقت کرد، اعتصاب خاتمه پذیرفت ولی بعد از ۳۰ روز با بازداشتگردها محاکمه کشیدند. مقامات نظامی بازداشت شدگان و خانواده های آنها را تهدید میکردند و میخواستند آنها را به عریضه نگاری و تقاضای عفو وارد آرکنند. این اقدامات اثری نداشت. کارگران در جریان محاکمات، دلیرانه از خود دفاع کردند. پایدار کارگران نفت و شهابت آنان در طی محاکماتی که ۷ روز طول کشید و همچنین همبستگی زحمتکشسان سراسر ایران ارتجاع را بعقب نشینی واداشت و کارگران بازداشت شده آزاد گردیدند. طبقه کارگر ایران در این مبارزه نه تنها علیه شرکت نفت پیروزی سیاسی و اقتصادی چشمگیری بدست آورد، بلکه به ارتجاع ایران نیز ضربه محکمی زد. حسین علاء که بدستور شاه از هیچ جناحی برای سرکوب جنبش کارگری ورهائی بخش ایران کوتاهی نکرد بود در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ استعفا داد و دکتور مصدق زمام امور ولایت را بدست گرفت.

در دوران حکومت مصدق، طبقه کارگر در راه رهایی کامل ایران از قید استعماری امپریالیستها مبارزه میکرد ولی شاه و ارتجاع ایران بهمدستی امپریالیستهای امریکا و انگلیس برای حفظ ژانگری آنانان توطئه میچیدند. ما در اینجا از دیگر تهاجمات مبارزات طبقه کارگر در راه ملی کردن صنعت نفت خودداری میکنیم، فقط بدگر این نکته اکتفا میکنیم که جلوگیری امپریالیستهای امریکا و انگلیس از فروش نفت در خالت استبداد را مورد اخلای ایران توأم با استعماری استعمارگران که میخواستند مانند همیشه با سرنگین وضع بد اقتصادی را بدوش توده زحمتکش تحمیل کنند. کارگران را مجبور میکرد که برای دفاع از انسان روزانه خود با اعتصاب توسل جویند. در این دوران طی یکسال بیش از ۲۰ اعتصاب و آزار جملگی ۳۵ اعتصاب در کارخانههای بزرگ انجام گرفت. یکی از ویژگیهای اعتصابهای این دوران آن است که قشرهای وسیع مردم از آنها پشتیبانی میکردند. میتوانیم بعنوان نمونه از پشتیبانی اکثریت مردم سمنان از اعتصاب کارگران ریسندگی سمنان در پائیز ۱۳۳۱، پشتیبانی کارگران و دهقانان اصفهان از اعتصاب کارگران کارخانههای اصفهان و همبستگی کارگران کارگاهها، کارخانههای تهران از اعتصاب کارگران کوره پزخانه های تهران که مدت ده روز طول کشید نام برد. در این دوران کارگران کارخانه دخانیات تهران، نساجی کاشان، کنسروسازی شاهی، کارگران یزد و بوشهر، کارگران پشمینه و کبریت ممتاز تبریز اعتصاب کرده موفقیتهای بدست آوردند. همه اعتصابها، میتینگها و تظاهرات نشان میداد که طبقه کارگران در جنبش رهایی بخش مردم ایران جای بسیار شایان توجهی گرفته است.

۴ - مبارزات اعتصابی کارگران پس از کودتای ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد یکبار دیگر زندانهای ایران را از فعالین حزب، اتحادیه های کارگری و همه مردم میهن پرست ایران پر کرد. محمد رضا شاه که پس از فرار بدست امپریالیستهای امریکا و انگلیس دوباره بر تخت سلطنت نشاند شد تصور میکرد که با زندان، شکنجه، اعدام و کشتار مردم خواهدد توانست فارغ و آسوده به تشدید استعمار و ژانگری ثروت ملی و دسترنج زحمتکشان ایران بپردازد. ولی توده های مردم موجود را تحمل نکردند و برای احقاق حقوق خویش علیه سلطه امپریالیستها و ملاکان و سرمایه داران بزرگ، برای استقلال ملی و آزادیهای دموکراتیک مبارزه خود ادامه دادند. در نخستین سال فعالیت کنسرسیوم نفت، کارگران کارگاههای آبادان برای اضافه دستمزد با اعتصاب

دست زدند . در تابستان و پانزدهم ۱۳۳۶ کارگران مسجد سلیمان و آغا جاری برای افزایش دستمزدها چندین بار دست از کار کشیدند . مقامات دولتی مانند همیشه بجای رسیدگی بقاضای کارگران اعتصاب را غیرقانونی اعلام کردند و برای کسانی که در کارگاههای نفتی تحریک کارگران ببرد ازند ، یعنی در واقع برای رهبران کارگران مجازات اعدام تعیین کردند . در همان سال کارگران کوره پزخانه های تهران برای افزایش دستمزد و کارگران معادن رباط کریم برای اضافه دستمزد و تغییر شرایط غذا و مسکن اعتصاب کردند . در سال ۱۳۳۷ کارگران کارخانه نساجی اصفهان ، در بهار ۱۳۳۸ کارگران ریساف اصفهان و کوره پزخانه های یکبار دیگر دست با اعتصاب زدند که بخون کشیده شد . در پانزدهم ۱۳۳۹ کارگران سد زه ، در زمستان ۱۳۳۹ کارگران کارخانه شهنواز اصفهان دست با اعتصاب زدند . در این اعتصابها کارگران طالب افزایش دستمزد ، بهبود شرایط کار ، اجرای قانون کار ، بهبود حفاظت فنی کار ، مرخصی سالیانه و غیره بودند . همه این خواستها در چارچوب قوانین موجود کار بود ، ولی همیشه با ترور و خشونت هیئت حاکمه برخورد میکرد .

مبارزه علیه رژیم که سال بسال اوج میگرفت در سال ۱۳۴۰ شدت و دامنه خاصی کسب کرد . در صفوف مقدم مبارزه خلق ایران طبقه کارگر قرار داشت ، به همراه کارگران ، کارمندان و معلمین — مبارزه برخواستند . در اردیبهشت ۱۳۴۰ آموزگاران به اعتصاب عمومی دست زدند و در شهرهای مختلف ایران میتینگها تشکیل داده ، بقتضا هرپرداختند . مقامات دولتی خواستند با توسل بزور اعتصاب را سرکوب کنند . در میدان بهارستان در اثرتیراندازی به تظاهراتکنندگان یکنفر از آموزگاران کشته شد و عددهایی زخمی شدند . اقدام جنایتکارانه رژیم خشم قشرهای وسیع مردم ایران را برانگیخت و در روز بعد با شرکت دانشجویان میتینگ بزرگی در میدان بهارستان تشکیل شد . تحت فشار افکار عمومی نخست وزیر مجبور شد استعفا دهد و اعتصاب آموزگاران با موفقیت پایان یافت . در خرداد همان سال کارمندان تلگراف مرکزی نیز برای افزایش حقوق اعتصاب کردند ، کارمندان پست و تلگراف شهرستان هانیز بتدریج با آنها پیوستند . دولت امینی بزور اسلحه اعتصاب را سرکوب کرد . از آن بعد نیز بآنکه رژیم شاه به یک سلسله مانور و اصلاحاتیم بند توسل جست با نتوانست از مبارزه کارگران برای احقاقی حقوق خویش جلوگیری کند . از جمله میتوان از اعتصاب کارگران شرکت نفت در فروردین ۱۳۴۹ ، اعتصاب رانندگان اتوبوسرانی در اسفند همانسال ، از اعتصاب کارگران کارخانه بافندگی کرج در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ ، اعتصاب رانندگان و کمک رانندگان تهران در شهریور ۱۳۵۱ ، اعتصاب کارگران کسار خانه ماشین سازی اراک ، کارخانه گونی بافی چتائی ، کارخانه نورد هوا ، کارگران ذغال سنگ ، کارگران جیت سازی شهرری در سال ۱۳۵۳ نام برد . خواستهای این کارگران ، عبارت بود از افزایش دستمزد ، اجرای قوانین کار ، بهبود شرایط کار و مسکن ، اجرای قوانین بیمه ، اجرای صحیح طبقه بندی مشاغل ، جلوگیری از اخراج غیرقانونی کارگران . بآنکه همه این خواستها در چارچوب قوانین موجود بود ولی همواره با ترور و پلیسی و سرنیزه های تحت فرمان شاه روبرو شده است .

۵ - مبارزه کارگران در راه قانون کار

شاه در کتاب " انقلاب سفید " ادعا کرده است که " از لحاظ قوانین مختلف کار برای تامین حقوق کارگران باید گفت که چنین قوانینی از مدتی قبل در ایران وجود داشته است " . وزارت کار نیز که وظیفه مداحی در بار بهبودی را بعهده دارد ، ادعا میکند که گویا " بمنظور علاج قطعی گرفتاریهای محیط کارگری کشور رضا شاه صدر فرمانی را لازم دید و بر اثر این فرمان آئین نامه ای بنام آئین نامه کارخانجات و موسسات صنعتی در ۶۹ ماده بوسیله اداره کل صناعت و معادن تدوین گردید " .

درست است که تحت عنوان مبهم فوق آئین نامه ای در سال ۱۳۱۵ تدوین شده بود که در آن

مرخصی زنان باردار، ساختن اطاق برای کودکان شیرخوار، محل کار و چند ماده دیگرند که مورد توجه دولتی و کارفرمایان بود.

دراثر مبارزه پیگیر کارگران که خواستار تنظیم قانون کار بومیه بودند فراکسیون حزب توده ایران در مجلس دوره چهارم هم طرح قانون کار را تنظیم و تسلیم مجلس نمود. نکات اساسی این طرح عبارت بود از: شناسایی رسمی اتحادیه‌های کارگری، اجرای هشت ساعت کار در روز، مرخصی هفتگی و سالانه با دریافت حقوق برای کارگران و کارمندان، مرخصی زنان باردار، جلوگیری از کار کودکان کسال اجرای بیمه‌های اجتماعی برای کارگران و کارمندان. ارتجاع ایران که بهیچوجه نمیخواست اتحادیه‌های کارگری را برسمیت بشناسد از طرح و مذاکره دربار آن جلوگیری کرد. روشن بود که هیئت حاکمه ایران هیچگونه حقی برای توده زحمتکش قائل نیست و منتظر فرصت مناسبی است تا حزب توده ایران، سازمانهای سندیکائی و دیگر سازمانهای دموکراتیک را درهم کوبد. سیاست ارتجاعی دولت و مجلس خشم توده‌های وسیع مردم را برانگیخت. در زمستان سال ۱۳۲۳ میتینگ‌ها و نمازهای عظیمی برای اعتراض به سیاست دولت تشکیل شد. صدها هزار نفر در این تظاهرات شرکت جستند، خواستهای آنها عبارت بود از اخراج عمال امپریالیسم از ایران، تصویب قانون کار بومیه، طرد میلیتاریسم امپریالیسم آمریکا، تشکیل دولت دموکراتیک، تنبیه مفسرین کشتار کارگران شاهی، تبریز و اصفهان، تحسنت فشار افکار عمومی و جنبش خلق دولت مجبور شد لایحه‌ای که در آن مسائل اساسی کارگری مسکوت مانده بود به عنوان لایحه قانون کار به مجلس بدهد. این لایحه نیز مزمذ فون شد، زیرا ارتجاع همین لایحه بی محتوی را نیز مانعی برای انحلال اتحادیه‌های کارگری حساب میکرد.

هیئت حاکمه ایران تنها پس از آنکه جنبش کارگری در سراسر ایران اوج گرفت، و اکثریت کارگران در اتحادیه‌ها متشکل شدند، و بویژه پس از آنکه کارگران تا سیاست نفت جنوب در آبادان و آغاز جاری برای خاتمه دادن به اجافات پایان ناپذیر شرکت نفت اعتصاب کردند دیگر نتوانست از آوردن خواست مشروع کارگران دایره تنظیم قانون کار ظرفه رود و در اردیبهشت ۱۳۲۵ بر پایه توافق با شورای متحد مرکزی نخستین قانون کار را بشکل تصویب نامه اعلام کرد. از آن تاریخ به بعد همه کارگران ایران نسه تنها برای تکمیل نقائص قانون کار، بلکه برای اجرای همان قانون ناقص کار نیز مبارزه کرده اند. در نظام سرمایه داری تصویب قانون بسود زحمتکشان هنوز بمعنی اجرای آن نیست. این امر یکی از بدیهیات است که در ایران و در تمام دوران حکومت رضاشاه و پسرش همه قوانینی که منافع توده مردم را در برداشته پایمال شده است. از اصول قانون اساسی، از اعلامیه جهانی حقوق بشر، از مقاله نامه های سازمان بین المللی کار که بتصویب مجلس رسیده و جنبه قانونی کسب کرده است میتوان نام برد. خند آوری آنکه شاه در کتاب "انقلاب سفید" مینویسد: "نقص قانون کار سابق این بود که ضامن اجرا نداشت". مگر دستگاه دولتی نباید مجری قوانین باشد؟!

وضع عدم اجرای قوانین و خود سری هیئت حاکمه بجائی رسیده است که حتی در مطبوعات سانسور شده ایران نیز از آن سخن بیان نمیآید. مجله خواندنی نهاد شماره ۲۹ سال ۳۳ طی مقاله ای نوشته بود: "هر روز و همه وقایع نشان میدهند که حکومت قانون اگر تا دیروز قدرتی داشت بتدریج ضعیف شد و سپس گویا هم مرد، اگر زنده بودن نمیشد که هیچ آثار حیاتی نداشته باشد و همگان از فقدان آن گفتگو کنند". خواستهای کارگران برای اجرای قوانین بیمه و کار هرگز بدون مبارزه مورد توجه کارفرمایان و دولت قرار نگرفته است. چه بسا که کارگران مجبور شده اند برای آنکه کارفرمایان را با اجرای قانون کار وادارند دست با اعتصاب بزنند. بعنوان نمونه میتوانیم از اعتصاب ۲۳ تیره ۱۳۲۵ کارگران نفت جنوب نام

ببریم . پس از ابلاغ قانون کار شرکت نفت از اجرای آن خود داری میکرد . کارگران مجبور شدند اعتصاب عمومی اعلام کنند . شرکت نفت که اتحاد یفمشایر خوزستان را تشکیل داده ، مسلح کرده بود به کشتار کارگران و اداشت . هیئت حاکمه ایران بجای آنکه شرکت نفت را با اجرای قانونی که خود تصویب کرده بود وارد وقتانلیسن کارگران را مجازات نماید به پشتیبانی شرکت نفت برخاست ، ود رآبادان وتعام مناطق نفتخیز جنوب حکومت نظامی اعلام کرد وتحت عنوان اینکه اعتصاب غیرقانونی است عد زیادی از فعالین شورای متحد همکرزی را بازداشت نمود .

٦ - مانورها و عوامل فیزیکی های رژیم کنونی

شاه و جاگران فرومایه اش که از هرگونه جنبش خلق وحشت دارند ونظام اجتماعی را با نظمام استبدادی یکسان میدانند دوران کوتاهی را که کارگران وتوده های زحمتکش ایران امکان یافته بودند تحت رهبری حزب توده ایران برای دفاع از حقوق خویش قدا برافرازند " دوران هرج ومرج وآشوب " می نامند ، آنها از تحریف واقعیات وجعل تاریخ اباشی ندارند . اگر هرج ومرج وآشوبی وجسود داشت عامل آن امیرالیستها وهمدستانها شامبود که خانها وعشایر را علیه طبقه کارگر مسلح میکردند حزب توده ایران که با اهمیت حیاتی مبارزه ضد فاشیستی واقف بود پیروزی جبهه ضد فاشیستی را ضامن حفظ استقلال میهن میدانست اعضای حزب را با روع میهن پرستی وانترناسیونالیسم پرولتری پرورش میداد . زحمتکشان ایران را برای همبستگی با مردم شوروی که با رسنگین جنگ ضد فاشیستی رابرد وشرداشتند بسیج میکرد . دهها هزار کارگر راه آهن ، راننده کامیون ، کارگر کارخانه های اسلحه سازی ونساجی برای تهیه وحمل ونقل کالا های مورد نیاز جبهه جنگ کار میکردند . در نتیجه فعالیت حزب توده ایران وشورای متحد همکرزی بود که لوٹ همکاری رضاشاه با فاشیستهای هیتلری زدوده شد ومیهن ما ایران پل پیروزی نام گرفت .

جنبش دموکراتیک وکارگری عامل " هرج ومرج وآشوب " نبود چه پیروزی متفقین کمک میکرد . ولی از آنجا که منافع استراتژیک امیرالیستهای امریکا وانگلیس توافق نداشت ، در مناطق اشغالسی انگلیس وامریکا با مخالفت شدید روبروشدواشغالگران امریکا وانگلیس برای سرکوب آن وگرد آوردن نیرو های ارتجاع به اقدامات دامنه داری دست زدند .

در کتابی که چند سال پیش تحت عنوان " ماموریت من برای وطن " بنام شاه منتشرد ، چنین گفته شده است : " در اثنای جنگ بین الملی دوم وتعداز آن در کشور ایران اتحادیه های کارگری در همه جا وهرگوشه وکنار میز شدند . ولی بچندین علت نتیجه نامطلوبی داشتند . . . زیرا آنها تحت تاثیر نفوذ حزب توده واقع شدند " . هدف شاه از این گفتار آنستکه بر مبارزات طبقه کارگر در راه تشکیل اتحادیه های واقعی خط بطلان بکشد وتبهاربهای ضد کارگری هیئت حاکمه مرتجع را زیر پرده ضد کمونیستی بپوشاند .

شاه و جاگران ادعا میکنند که حزب توده ایران وشورای متحد همکرزی که تحت رهبری آن فعالیت میکرد سازمانهای ملی ومیهن پرست نیستند زیرا به انترناسیونالیسم پرولتری وفادارند . با ایراد چنین اتهامی آنها تنها جهل وغرض خود را بروز میدهند . حزب توده ایران وشورای متحد همکرزی هرگز وفاداری خود رابه جنبش رهائی بخش زحمتکشان جهان پنهان نکرده اند وهمواره مدافع دستی ونزدیکی خلقها بوده اند وخواهند بود . ولی این وفاداری از وفاداری تزلزلناپذیر به منافع ملی ومیهن پرستی ناگسستی است . حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگراست که از ریشه با هرگونه استثمار روستمگری مخالف است وبدین جهت قادر است بیانگرمنافع همه مردم ایران باشد . هدفهای طبقه کارگراهدفهای جنبش رهائی بخش ملی ، باهدفهای کسانی که خواهان استقلال واقعی میهن خود هستند توافق تام دارد

ویدین لحاظ با نگر تمام عیار میهن پرستی است و حزب وی ، حزب توده ایران میهن پرستترین حزب خلقهای ایران است .

هیئت حاکمه ایران در اس آن شاه علاوه بر تهمت و افترا علیه حزب توده ایران و اتحادیه های واقعی کارگری ، علاوه بر تروریسمی که شیوه اصلی آن است ، برای تضعیف جنبش کارگری بهمانورها گوناگون عوام فریبانه دست میزنند ، بدست سازمان امنیت سندیکا های رفورمیستی تشکیل میدهد ، در باره سهم کردن کارگران در سود کارگاهها ، فروش سهام کارخانه ها به کارگران ، تشکیل تعاونی ها گسترش میدهد ، اجتماعی و غیره به تبلیغات دامنه داری میپردازد . مدرسه و منبر ، روزنامه و سینما را دیو تلویزیون همه در کارند برای آنکه آید ثلویژی بورژوازی را به طبقه کارگر تلقین کنند و کارگران را از مبارزه طبقاتی منصرف سازند .

تشکیل اتحادیه های دولتی شاه در کتاب " انقلاب سفید " مینویسد : " در اجتماع امروزی ایران کارگران دولت از هم جدا نیستند ، بلکه در دولت خود پشت سرشند یکاها ایستاده و مدافع منافع حقه کارگران شده است " .

عیار این گفتار را کارگران میتوانند بخوبی تشخیص دهند ، زیرا مکرر جنبش حق طلبانه آنها از طرف دولت بخون کشیده شده است . اما این که دولت خود پشت سرشند یکا های ساخته و پرداخته سازمان امنیت ایستاده صحیح است . وقتیکه گردانندگان سندیکاها بجای کوشش برای حفظ حقوق زحمتکشان سازش با کارفرما توصیه میکنند و مبارزه برای افزایش دستمزدها ریبیوه میدهد ، می دانند جز این هم نمیتواند باشد .

تشکیل اتحادیه های دولتی تا زگی ندارد ، در اثنای جنگ ، هنگامیکه کارگران ایران برای تشکیل اتحادیه های واقعی خود مبارزه میکردند ، ارتجاع بدست یوسف افتخاری به تشکیل " اتحادیه سندیکا کارگران صنعت نفت " در موسسات نفت جنوب ، " اتحادیه کارگران و پرزگران " در تهران ، خوزستان ، مازندران ، " اتحادیه سندیکا های کارگران و کشاورزان ایران " (اسکی) ، " اتحادیه مرکزی کارگران و کشاورزان ایران " (امکا) ، " اتحادیه شورای مرکزی کارگران و پیشه وران و کشاورزان ایران " ، " کنگره اتحادیه های کارگران ایران " و اخیرا سازمان کارگران ایران پرداخته است . این سازمانها که بر علیه منافع طبقه کارگر و برای مبارزه با جنبش کارگری بوجود آمده اند نتوانستند و نمیتوانند و نخواهند توانست کارگران را فریب دهند .

در سال ۱۳۵۰ وزیر کار " سومین کنفرانس ملی کار " چنین گفت : " با تمام تلاشها باید بگویم در افراد هنوز بدی که لازمه ایران امروز است وجود ندارد . باید بحث کنیم که بجهت ترتیب میتوانیم سندیکاها را بوجود آوریم و موانع را از سر راه آنها برداریم ، امسان کنفرانس سازمان بین المللی کار در تهران تشکیل خواهد داد و اکثر وزرای کار تهران می آیند و ما باید ایران امروز را با آنها نشان دهیم . کارگران و کارفرمایان و سندیکاها باید خود را با آنها نشان بدهند . بدینسان هیچجده سال پس از کودتا تا ۲۸ مرداد و سرکوب و وحشیانه جنبش کارگری هیئت حاکمه موفق به تشکیل سندیکا های رفورمیستی مورد نظر خود نشده بود .

حزب توده ایران در شرایط کنونی شرکت در این سندیکاها را به همه کارگران و زحمتکشان ایران توصیه میکند ، زیرا در شرایط تروریسمی استفاده از کلیه سازمانهای قانونی کارگری برای حفظ ارتباط با توده کارگران و انجام مبارزات سندیکائی ، ولو در چارچوب بسیار محدود سندیکا های دولتی ، اهمیت حیاتی دارد .

سهم کردن کارگران در سود یکی ازمانورهای عوام فریبانه رژیم مسئله با اصطلاح سهم کردن

کارگران در منافع کارگاهها است. بطوریکه گردانندگان وزارتکار ضمن سخنرانیها، سمینارها، بروشورهای متعدد برای کارگران و کارفرمایان و کارمندان وزارتکار و غیره توضیح داده اند "غرض از قانون سهیم کردن کارگران در سود کارخانهها عبارت است از افزایش میزان تولید و مرغوب شدن محصول از یک طرف و ازدیاد درآمد کارگران در مقابل فعالیت و کوشش از طرف دیگر، بعبارت دیگر حق السهم کارگر مبتنی بر ارزش افزوده است که بسبب تولید اضافی بوجود میآید، بدون اینکه هزینه تولید افزایش یابد". بزبان ساده باید کارگران بکنند تا بدون افزودن هزینه تولید سود کارفرما اضافه شود، تازه از آن سود تنها ۲۰٪ بکارگران میرسد و ۸۰٪ بکسبه کارفرما ریخته میشود، آنهم در صورتی است که کارگران از حساب سود و زیان کارفرما مطلع باشند و یا کارفرمایان بحساب سازی نپردازند. ما در این مورد فقط بذکر اظهارات هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارائی اکتفا میکنیم. وی در کنفرانس ایران امور اقتصادی کشور که چندین بار در بند ریهلوی تشکیل شده بود گفت: "در یک بررسی که از وضع شرکتهای تهران بعمل آمد معلوم شد که از ۲ هزار شرکت ثبت شده در تهران فقط ۹۳۶۲ شرکت سابقه مالیاتی دارند یعنی بیش از نیمی آنها اصلاً مالیات نمیپردازند و از این تعداد فقط ۵۴۹۳ شرکت در سال ۱۳۵۳ اظهارنامه مالیاتی تسلیم کرده اند و از میان شرکتهایی هم که اظهارنامه تسلیم کرده اند ۴۳٪ آنها ترازنامه خود را از میان آور و ۵۳٪ نیز سود خود را بطور متوسط فقط ۳٪ میزان فروش نشان داده اند". وی درباره گروههای صنعتی گفت: "جالب این است که از این گروههای صنعتی که ۱۷ سال پیش حدود ۴ میلیون ریال سرمایه داشته و همه ساله کموبیش یا زیان نشان داد و بویا سود مختصری ابراز داشته است سرمایه خود را بطور معجزه آسایی در طول این مدت بیک صد برابر رسانده است". در چنین وضعی آیا سهیم کردن کارگران در سود کارخانه مسخره نیست؟

شاه در کتاب "انقلاب سفید" مینویسد: "روز اول که این موضوع را مطرح ساختم عده ای اظهار نگرانی کردند و گفتند کارگر در صورت سهیم شدن در سود کارخانه طبعاً در کارها اظهار نظر خواهد کرد و طرز کار کارخانه و سیستم کار بکلی بهم خواهد خورد. شاید آن روز این عده واقعا از این کارنگران بودند ولی همانها امروزه فقط اعتراض نمیکند بلکه با توجه به نتایج حاصله معترفند که از این راه بهر اتساع فرآورده های کارخانه ها بالا رفته و ضایعات آنها کمتر شده و کارفرما نیز زیان نمیکند". باید باین حرفها اضافه کرد که زیان تنها متوجه کارگران است که با وجود ترقی سرمایه آورد هزینه زندگی دستمزدها آنهاست تحت عنوان سهیم شدن در سود کارخانه چندان تشویر نکرد و استثمار کارگران به میزان غیر قابل تصویری تشدید گردیده است. تازه فریدون مهدوی وزیر بزرگانی و قائم مقام "حزب" رستاخیز ملت ایران ضمن توصیه به بزرگانان و صاحبان صنایع مبنی بر اینکه بسود عادلانه قانع باشند و هرگز ب فکر گران فروشی نیفتند، بآنها اطمینان میدهد که حزب علل کم کاری را در سراسر کشور مورد بررسی قرار خواهد داد و اواصل تشویق و تنبیه در مورد کارگران نیز اجرا خواهد شد. البته منظور فقط تنبیه کارگران است و نه تشویق آنان!

هیئت حاکمه میکوشد چنین وانمود کند که گویا با اعلام سهیم کردن در روغن کارگران در سود کارخانهها استثمار از زمین برده است. این ادعا باندازه ای پوچ است که حتی در مطبوعات تحت سانسور کشور مقالاتی در تذکیر آن نوشته میشود. در مجله خواندنیها شماره ۲۹ سال ۳۳ طی مقاله ای عیناً چنین نوشته شده است: "این نقطه ضعف بزرگ اجتماع امروز ایران است که سهم درآمد حاصل از کار هر کاری که میخواهد باشد - بسیار کم و سهم عامل سرمایه - در هر راه که بکار افتد - بسیار بالا است. درآمد یک نفر کارکن - هر کاری که میخواهد باشد - با گذشت زمان بسیار از زحمات او بسیار کم افزایش مییابد ولی درآمد یک نفر زمین دار (زمین غیر کشاورزی) یا صاحب سرمایه با آهنگ تند و غیر اصولی و در زمان کوتاه بالا میرود و این افزایش در عین حال که رفاه و آسایش طبقه سرمایه دار را بالا میبرد طبقه کارکن را هر چه بیشتر

زیرفشار قرار میدهد .

فروش سهام یکی دیگر از تبلیغات دامنه دار و عوام فریبانه هیئت حاکمه و شاه مربوط به فروش سهام بکارگران است . طبق نوشته روزنامه اطلاعات (۲۵ شهریور ۱۳۰۴) : " سهام ۲۲ واحد تولیدی و صنعتی برای فروش به گروهی از کارگران این واحد هاعرضه میشود و فروش سهام برای کارگران تنها از طریق شرکت های تعاونی مصرف هر کارخانه انجام میگردد ، کارگران از باب وامی که برای خرید سهام دریافت میدارند بهره خواهند برد و اصل و فرع وام دریافتی را با سود سهام خریداری شده و مبلغی که بعنوان سود ویژه از کارخانه دریافت می دارند مستهلک خواهند کرد " . باین ترتیب میخواهند حتی آن مبلغ مختصری را که بعنوان سهمین شدن در سود ویژه بکارگران می پرداختند بعنوان فروش سهام پس بگیرند .

مسلم است که کارگران تسلیم این دسیسه هیئت حاکمه نخواهند شد . علاوه بر این شاه میداند که کارگران برای خرید سهام پولی ندارند ، اوضاعن مصاحبه با خبرنگار شبکه تلویزیون آلمان فدرال (۳۰ شهریور ۱۳۰۴) چنین گفت : " کارگران امکان دارند تا میزان ۴۹٪ سهام کارخانه ای را که در آن کار میکنند خریداری کنند . اگر آنها نخواهند بعلت اینکه پول کافی ندارند آنگاه ابتدا دیگر کارگران میتوانند این سهام را خریداری کنند و سپس بقیه اهالی کشور " . طبق نوشته مجسسه " اکونومیست " لندن ۲۵٪ تا ۳۵٪ سهام نیز ممکن است به سرمایه داران خارجی فروخته شود . گوش زیر پرده فروش سهام کارخانه ها به کارگران میخواهند در راه هم پیوندی با سرمایه های امپریالیستی گام تازه ای بردارند . شاه طی مصاحبه با خبرنگار آلمانی گفت : " ایران کشوریست که در صورت سرمایه گذاری در آن زیان نخواهد برد . هزینه کار و آلمان بسیار گرانتر است . حتی اگر دستمزدهای کارگران ما بازم بیشتر شود ، دستمزد در ایران کماکان کمتر از آلمان خواهد بود . علاوه بر این ایران اعتصاب نیز بیشتر نمی آید . . . در اروپا اعتصاب وجود دارد ، در ایران نه " . مفهوم این گفتار شاه روشن است . او به سرمایه داران بیگانه میگوید : بفرمائید در بازااست ، شما میتوانید با تکیه به سرنیزه های — کارگران ایران را بیشتر از کارگران آلمان استثمار کنید .

بیمه های اجتماعی به تبعیت از شاه که سال بسال شماره " اصول " بی محتوای " انقلاب " خود را افزایش میدهد ، چاکرانش نیز آمار پیوسته و دروغین در باره اقدامات اجتماعی و رفاهی انتشار میدهند . میگویند تا پایان سال آینده ه شهر میلیون نفر زیر پوشش بیمه قرار خواهند گرفت و با تصویب قانون جدیدی در اثره بالا رفتن حق بیمه امکانات بهبود خدمات بیمه ای بیشتر میشود (اطلاعات ۲۱ بهمن ۱۳۰۴) تردیدی نیست که بعنوان حق بیمه پول بیشتری از کارگران خواهند گرفت ولی آید خدمات بیمه ای بهبود خواهد یافت ؟ پاسخ بطور قطع منفی است . مطلب را از زبان شاه میشنویم . چندی پیش نماینده تجارتی تلویزیون ، انگلستان از شاه پرسید : " آیا شاهنشاه تضاد در تقاضای اقتصاد و اجتماعی مردم ایران با توجه اینکه ۵۰ درصد آنها هنوز سواد خواندن و نوشتن ندارند و مبلغی که صرف خرید اسلحه مشاهده میشود مشاهده میفرمائید ؟ شاه پاسخ داد : خیر زیرا ما نمیتوانستیم مبلغ بیشتری صرف باسواد کردن یا هد فهای دیگر اجتماعی کنیم زیرا درجه اول بتعداد کافی آموزگار نخواهیم داشت و بیمارستانهای ما فاقد پزشک خواهد بود " . هنگامیکه شاه میخواهد خرید بی بند و بار سلاحهای آمریکائی و انگلیسی را که صرفاً بمنظور فارت ثروت ملی ما و برکردن کیسه سود اگران مرگ و گرفتن حق دلالتی است ، توجیه کند و بی ضرورتش دهد ، صرف مبلغ بیشتری برای هد فهای اجتماعی را ممکن نمیشمارد ولی برای توجیه افزایش نرخ حق بیمه بهبود خدمات بیمه ای را وعده میدهد .

هوادار سال ۱۳۰۵ میگفت : دولت در اجرای برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی خود برای سو موضوع اولویت و تقدم قائم است . آموزش و پرورش با مفهوم گسترده آن ، بهداشت و تامین بیمه های

اجتماعی ، تأمین مسکن برای تمام گروههای اجتماعی . شاه در سال ۱۳۵۴ گفت : برای توسعه آموزش و پرورش آموزگاران داریم ، برای توسعه بهداشت و تأمین بیهیه های درمانی پزشک نداریم ، خانه سازی نیز جزو برنامه های اساسی کشور است اما سیمان کافی برای اینکار در بازار وجود ندارد (مصاحبه با مخبر نیویورک تایمز ، ۱ آوریل ۱۹۷۵) . این سؤال مطرح میشود : مگر مسئول این کمبود ها سلسله پهلوی نیست ؟

سیاست ضد ملی و ضد دموکراتیک رژیم در کلیه زمینه ها کار را بجائی رسانده است که بازناب عدم رضایت شدید مردم حتی در روزنامه ها کند یحه سراب چشم میخورد . روزنامه کیهان در شماره ۲۸ آبان ماه ۱۳۵۴ میگوید : " در برابر کمبود متخصص همفا مسئولیم و در شرایطی که مجبوریم پزشک هندسی و فیزیکی و مهندسی فنی کرمای استخدام کنیم نارواست که به نیروی کار هزاران خودی بسی توجه بمانیم . تحصیل کرده ایرانی باید بداند که در بازگشت به میهن گرفتار تبعید های مختلف و پیچ و خمهای اداری و سازمانی نخواهد شد " . البته از روزنامه کیهان بیش از این نمیتوان انتظار داشت . واقعیت اینست که تحصیل کرده ایرانی خواهد در زمان تحصیل و خواه پس از آن در میهن خود گرفتار تبعیضات ، زورگویی ها و فساد و وحشت آرزو زمانهای دولتی و در صورت اندک مقاومت گرفتار ترور ساواک ، زندان و شکنجه میگردد . تازه سرمایه داران بزرگ و رژیم حامی آنان این اندازه گرفتاری را برای زحمتکشان بمن نعیبند . روزنامه اطلاعات در شماره ۲ دیماه ۱۳۵۴ مینویسد برای جلوگیری از نقل و انتقالات غیر منطقی کارگران ماهرو مهندسی و متخصصین از یک واحد تولیدی به واحد تولیدی دیگر کعبه ویژه در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تشکیل میشود تا مقررات خاصی که از آشفتگی بازار استفاده امسسی جلوگیری خواهد کرد ، تهیه کند .

زیر سایه رژیم خفقان و استبدادی شاه کار فرمایان آزادی کامل دارند که گرد هم آیند و بهمدستی وزرای شاه برای جلوگیری از نقل و انتقال زحمتکشان یعنی برای جلوگیری از انتخاب محل کار و روابط برای تقلیل دستمزدها و تشدید استثمار آنان توطئه بچینند ولی هرگونه اجتماع آزادانه کارگران ممنوعست و اعتصابات حق طلبانه آنها بخن کشید میشود . قوانین و مقررات تنها بسود غارتگران وضع و اجرا میشود . توده زحمتکش از ابتدائی ترین حقوق از حق تشکیل اتحادیه های واقعی ، از حق انتشار مطبوعات ، از حق انتخاب نمایندگان واقعی کارگران ، از حق تنظیم قوانین بسود خویش ، از حق نظارت در اجرای قوانین محرومست

نظرا جمالی به تاریخ مبارزات پنجاه ساله طبقه کارگر ایران نشان میدهد که این مبارزه سرراست و یکساخت نبوده ، دوره های اوج و فروکش داشته است . اگر منظره عمومی عمیقاً مورد توجه قرار نگیرد ، ممکن است نتیجه یگانه نادستی گرفته شود که گویا همه چیز تکرار میشود . ولی واقعیت این است که طی این مبارزات دریافت پیشاهنگان طبقه کارگر از استراتژی و تاکتیک مبارزه ، از مضمون و اشکال مبارزه همواره زرفرتر میگردد . اهمیت جبهه واحد خلق و ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در جریان این مبارزات برای قشرهای وسیع زحمتکشان و میهن پرستان روشن میشود . از این نظر تجاری که طبقه کارگر ایران طبعی نیم قرن اخیر ندرخته است اهمیت فراوانی دارد .

تردیدی نیست که در مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه داری و تکامل جامعه بشریت ، رشد و وقسه ناپذیر توانائی کشورهای سوسیالیستی ، پیشرفت نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی در سراسر جهان ، تمسب با زهم بیشتر روند و خاتمی زدائی در عرصه بین المللی در مبارزه طبقه کارگر ایران و متحدین او اثر بزرگی خواهد داشت و طبقه کارگر ایران با بهره گیری از تجارب بگدشته متعقدش پیشاهنگ خود را در رخنه شورهای بخش و انقلابی مردم ایران ، برای برچیدن بساط سلسله پهلوی و ایجاد ایرانی آزاد ، آباد و مستقل ایفا خواهد کرد .

سلسله پهلوی ، املاک زراعتی ، دهقانان

سیاست و روش سلسله پهلوی در مسئله ارضی و در برابر دهقانان ملغمه ایست از روشها و سیاست های تبهکارانه ، ضد ملی ، ضد مردمی ، عوامفریبانه ، خدعآمیز و جیا و لگرنه ای این خاندان . بیش از دو سوم این دوران سلطنت پنجاه ساله در راه جلوگیری عنودانه از پیشرفت جامعه و تحکیم مناسبات کهنه ارباب - رعیتی صرف شد و حالا که مضمون عمده ی دوران ما گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است ، محتوی اصلی دوره اخیر آن استقرار و تحکیم مناسبات سرمایه کشی سرمایه داری در وابستگی با انحصارات امپریالیستی است .

از جهات مختلف این مسئله ، در این مقال تنها به سه نکته میپردازیم :

- محتوی و عملکرد سیاست دهقانی سلسله پهلوی ، در مرحله ی آن و عواقب آن ،
- تبدیل خانواده پهلوی نخست به بزرگترین ملاکان و سپس به بزرگترین زمینداران صاحب سرمایه ،
- و بالاخره بنیم قرن مبارزه پیگیر و مداوم کمونیست ها علیه سلسله پهلوی در مسئله ارضی بمثابه مدافعان صدیق دهقانان زحمتکش .

۱ — سیاست های ضد دهقانی سلسله پهلوی و بی آمدن آن

اقدامات رضاشاه در جهت ایجاد یک حکومت متمرکز و قوی — مطابق با نسخه امپریالیستی احدی یک کمربند صحنی بدورد و ولت جوان شوروی — بناچار بدوران ملوک الطوائفی و خاننخانی پایان داد و لسی به نظام ارباب - رعیتی ضربه ای نزد . برعکس آنرا تحکیم کرد . تمرکز و ولتی و حکومت خشن استبدادی رضاشاه اگر چه خود کامگی اشراف محلی را محدود میکرد ولی بساط ارباب - رعیتی را — علیرغم آنکه شرایط از مدتها قبل برای نابودیش پخته شده بود — برای چند دهه دگر بر روستای ایران و تمام سی جامعه حاکم نمود . رضاشاه با تداوم بیخود بالا ترین و ثروتمندترین بخش بورژوازی را زمینداری تشویق کرد و آنرا در حفظ اصول مناسبات تولیدی فتوای نینفع نمود . چه خودش وجه سایر مالکان بزرگ با همان شیوه های فتوای و نیمه فتوای و بر اساس مزارعه و اخذ بهره مالکانه سوسیورسات با استثمار بیرحمانه دهقانان پرداختند و آنرا به رعایای خویش بدل کردند . روی کار آمدن سلسله پهلوی ، بدون آنکه طبقه عمد مالک ضربه ای زند ، با تغییراتی در ترکیب این طبقه همراه بود . عده ای از خوانین ایلات و عشایر نفوذ و بخشی از املاک خود را از دست دادند . در عوض بخشی از طبقه ی نوساخته بورژوازی (بازرگانان و مقاطع کاران عمده و همچنین ثروتمندترین محترکان و رباخواران و مباشرین) و عده ای ماموران دولتی و نظامیان (از امنیه گرفته تا استاسدار و از ماموریت گرفته تا فرمانده لشکر) بخرد زمین روی آوردند . از میان آنها عده ای به مالکان عمده بدل شدند . در طی سلطنت رضاشاه روند تبدیل امر و منتقدان محلی و صاحبان منصبان دولتی ، اهم ارزشگری و کشوری ،

بمالکان زمین با شتاب پیش رفت . بد نهال نفوذ روزافزون اشرافیت زمین در دستگاه حکومتی و حمایت دربار پهلوی و حکومت ازمالکان بزرگ ، آمیخته ای از اربابان بزرگ و گردانندگان امور مملکتی و کمراد و راهبوجود آمد که بانام " هیئت حاکمه " و " هزارفامیل " همه شرایط حیات کشور را بدست داشتند و منجمله زنجیره های استثماردهقانان را در فرسوده ترین و منسوخ ترین اشکال آن محکمتر کردند .

مالکان بزرگ - کمراد و رهانقطه ای اتکاء رضاشاه بودند و خود وی ، خزنده و مکنده ، بتدریج ، خویش را در این سلسله مراتب ثروت و قدرتموالکیت چنان بالا کشید که در رأس همه ای آنان قرار گرفت . رضا شاه که از شعارجمهوری گرفته تا ظاهر بآزادیخواهی ، از ادعای ترقی خواهی گرفته تا مخالفت با مالکان و نفوذ الیسم همواره بخدعه و فریب متوسل شده بود ، در مسئله املاک و اربابان حتی به سه متحدین طبقاتی خود ناز و زد . کنگره دوم حزب کمونیست ایران توانست از همان آغاز (۱۳۰۶) وقایع را بدستی تحلیل کند و نظریات دگماتیک و راست را که منجمله بسلطنت رسیدن رضاخان را بمعنای سقوط حکومت نفوذالی و استقرار حکومت بورژوازی میننداشت طرد کند و رتزه های سیاسی کنگره چنین اعلام دارد :

" عملیات رضاخان هیچوقت از دایره مبارزه برای تصرف حکومت در قالب رژیم نفوذالی و مملکتی خارج نشد . . . رضاخان باکمال مهارت توانست اساس رژیم ملاکی نفوذالی را با کمک و مساعدت طبقه فوآنی بورژوازی محکم نماید . . . طبقه اعلای بورژوازی ایران خود بحفظ مالکیت و استثمار بریرحمانه درهاقین . . . علاقمند میباشد . "

رضاشاه شالوده های حقوقی مناسباً تولیدی ارباب - رعیتی و مالکیت اربابان بر زمین و برآب را که پایه ای این وضع بود با تاسیس و فعالیت اداره ثبت املاک و اسناد و خود سریها و قانون شکنیهای بیشرمانه وابسته بان تصحیل کرد . او قانون و سند ثبتی و عدلیه و دستگاه دولتی را ضمن روابطی کرد که تا آنوقت فاقد این نهادها و تکیه گاهها بود . تشبیه و تصحیل حقوقی و نهادهای مناسبات ارباب - رعیتی از خیانتهای بزرگ رضاشاه بجامعه ما و امر پیشرفت آنست . نخستین قانون ثبت املاک و اسناد در مهر ۱۳۰۰ تدوین شده بود ، سپس قانون های ثبت املاک و مرور زمان " (بهمن ۱۳۰۶) و " متمم قانون ثبت املاک و اسناد " (دی ۱۳۰۷) از تصویب گذشت و بالاخره جمیع این تدابیر با " قانون ثبت املاک و اسناد " (مصوب مهرماه ۱۳۰۸) شکل قطعی یافت که هم بمالکیت زمین نظر داشت و هم مالکیت آب . قانون آذر ۱۳۱۳ در باره تمیزی املاک و املاک اربابی و دو اب و تحمیل مالیاتهای سنگین بر دهقانان ، قانون کدخدائی " مصوب آذر ۱۳۱۴ و " قانون عمران " مصوب آبان ۱۳۱۶ ، گامهای دیگری بود در جهت تأمین منافع و تحکیم مالکیت اربابان و بساط ارباب - رعیتی . استفاده از ثبت اسناد و املاک با اعمال نفوذ های فاحش آن و خود سریهای باور نکردنی ، استفاده از عدلیه با حق کشیهای هولناکش ، دهقانان خرد مالک را از مالکیت محروم کرد و نقش مهمی در تحکیم بساط عده مالکی ایفا نمود . فصل پنجم از باب سوم " قانون مدنی " اصل مزاحره را تصحیل کرد و در تحکیم و تشریح آن قانون ۲۵ شهریور ۱۳۱۸ مربوط به " تعیین سهم مالک و زارع نسبت به محصول زمینهای زراعتی " تصویب شد (اگرچه آئین نامه اجرائی آن را کد ماند) که عوامل پنجگانه زمین و آب و بند روگاو و کار را بمتابه شالوده سهمی تعیین و تصریح میکند . از این قوانین خود رضاشاه با وقاحت و گستاخی بسیار نهایت استفاده را بر برد و املاک وسیعی را بنام خویشیه ثبت رساند .

در مورد اراضی خالصه (اغلب نادری و محمد شاهی و ناصری) " قانون مستغلات انتقالی " (خالصه ها) مصوب مهرماه ۱۳۱۰ ، " قانون فروش خالصجات " (دی ۱۳۱۲) و قوانین مربوطین بخالصجات خوزستان (فروردین ماه ۱۳۰۶ و فروردین ماه ۱۳۱۴) و " قانون فروش خالصجات اطرا

تهران " (آبان ۱۳۱۶) پایه حقوقی و دستاویز رسمی مالکین عمده برای چنگ اندازی براراضی خالصه شد . در واقع تقسیم این اراضی بین دهقانان تنها ظاهراً مرواوسطه ای بود . سپس بدنبال تضحیقات و اعمال نفوذها ، از دهقانان سلب مالکیت شد و این اراضی نیز متعلق اربابان و سرداران و متنفذان قدرتمند درآمد ؛ البته رضاشاه نیز سهم خود را از این اراضی برداشت . تشکیل یک اداره کل برای بهره برداری مشترک از اراضی خالصه و املاک اختصاصی در شرایط خفقان آن روزی وسیله مناسبی شد برای یک کاسه کردن و انتقالهای غیرقانونی تاراضاشاه نیز حصه عمده را از زمینهای خالصه بدست آورد و آنها را وسیله " مبادله " املاک اربابی و سپس غصب املاک قرار داد (مثلاً سعید آبا و از املاک خالصه گرانهای آذربایجان که با املاک قوام شیرازی مبادله شد سپس از شمشیرپور ۱۳۲۰ به تصاحب شاه فعلی درآمد) .

" ارضان " سلطنت رضاشاه برای ده ایران عبارت بود از : تثبیت سطره‌های اشرافیت زمیندار حریص و متعرض ، تشدید اسارت رعایای فقیر و نیازمند و مقروض و عقب‌ماندگی هولناک نیروهای مولده که در چنگال منجمد مناسبات قرون وسطایی تولیدی امکان تحولی نییافتند ؛ سطح بسیار نازل زندگی و تمدن و فرهنگ در روستاها . پانزده سال سلطنت سپاه رضاشاه و سیاست دهقانی او با اینجا منجر شد که به هنگام خلع او ، از یکسو بیست هزارده ششادنگ متعلق به ۳۷ خانوای بزرگ مالک بود و از سوی دیگر ۶۰٪ دهقانان ایران حتی یکجوب هم زمین نداشتند و ۲۳٪ کم‌تر از یک هکتار ، ۱٪ از یک تا سه هکتار و فقط ۷٪ بیش از سه هکتار زمین داشتند .

و اما محمد رضاشاه تا آنوقت که توانست و تا آنجا که در نیرو داشت این ارضیه شوم پدر - نظام تحکیم یافته ارباب - رعیتی را - حفظ کرد . در سوم از سالهای سلطنت محمد رضاشاه ، سالهای سطره‌ی اربابان است و در باره پهلوی لجوجترین مدافع این غارتگران . بنا بر آمار سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۵ از سطح کل زمینهای کشاورزی فقط ۱۴٪ بد دهقانان تعلق داشت ، ۱٪ ملک مشترک و عام دهات بود ، ۱۵٪ املاک سلطنتی و خالصه و موقوفه و ۷۰٪ باقیمانده نیز املاک اربابی را تشکیل میداد . از آمار وزارت کشاورزی ایران (سال ۱۳۳۵) معلوم میشود که از این رقم ۷۰٪ نیز ۳۴ درصد (یعنی یک سوم سطح کل کشاورزی ایران) مرکب از اراضی بیش از یکصد هکتار بود که جمع کسب ملاکان آنها تنها ۲٪ عده‌ی کل صاحبان زمین را تشکیل میدادند . این ارقام متمرکز فوق العاده زمین را در دست اربابان بزرگ نشان میدهد که ثمره اصلی سیاست دهقانی رضاشاه و محمد رضاشاه سالهای ۴۰ بود ، سیاستی که بدبختیها ، عقب‌ماندگیها و فلاکت‌های بسیار برای اقتصاد ما و موانع عمده هر سرراه رشد جامعه ما و تکامل معنوی و روحی آن نیز به‌آورد . فقر زارع ایرانی و عقب‌ماندگی ده ایران زبانه زد شد . مسئولیت عمده‌ی نگهداشتن روستای ایران در این سطح نازل اقتصاد و اجتماعی و رفاهی با سلسله پهلوی - این ستون اصلی و تحکیم کننده نظام ارباب - رعیتی و سرکوب کننده‌ی همه جنبشهای مترقی و ملی و ضد فئودالی است .

در سالهای ۴۰ عوامل عینی ادامه سیاست دهقانی سلسله پهلوی را محال ساخت . روند جامعه بیداری دهقانان ، مبارزه دیرینه مردم ، محمد رضاشاه را وادار ساخت که بمقتضای زمان و همدستان باروشهای نو استعماری ، در ثلث آخر سلطنتش " سیاستی دگر " در پیش گیرد تا آنچه را که نجات‌اندازی است ، نجات دهد و بویژه نظام سلطنتی را از سرنگونی برهاند .

عناصر عمده‌ی این مرحله تازه در سیاست دهقانی سلسله پهلوی عبارتند از :

- ترک تدریجی پایه‌های ارباب - رعیتی ، ضمن کوشش برای نگهداری و حمایت و جلب رضایست مالکان بزرگ ؛

— تا زانند مناسبات بهره‌کشی سرمایه داری در روستاها در ارتباط با آنچه که سیاست نواستعمار در مسالین اخیزا چاب می‌کرده ؛

— انجام اصلاحات ارضی نیم بند نواستعماری با هدف حفظ و تحکیم رژیم ؛

— اجراء اصلاحات ارضی جدا از هرگونه تشکل و اقد اهمیتستقل دهقانی و مشارکت آنان همسراه با سرکوب خشن مبارزات دهقانی .

در این مرحله تازه تمام‌کینه طبقاتی ضد دهقانی پهلوی‌ها و زمینه سازی آنها برای بسط ملك داری شخصی مثل سابق حفظ شده است .

در باره نتایج اصلاحات ارضی علاوه بر " ایجاد يك سری ویرترین‌های نمایی " از یکسو و از سوی دیگر " یک‌مشت‌عد و ورقم بی جان که روی کاغذ میتوان آنها را بدلخواه پس و پیش کرد " (که ولیان در مصاحبه ۱۱ دی ۵۰ روزنامه اطلاعات آنرا بصورت نفی بیان کرد) باید یاد آوری کرد که میلیون‌ها روستائین ایران همچنان فاقد زمینند ، بخش پهناوری از مرغوبترین اراضی در دست زمینداران و صاحبان بزرگ مالکیت‌های سرمایه داری متمرکز شده ، صد‌ها هزار دهقان آواره پشپهرها مهاجرت کرده و در جستجوی کارند ، ده‌ها هزار دهقان که زمین خرید نموده و رشکست شده بگامزدوری ناچار شده‌اند ، محرومیت از زمین و کم‌کهای حیاتی دولتی ، از بازار فروش و وام‌های تولیدی ، فقدان مسکن و بهداشت و آموزش لازم ، فقر و بی‌کاری و گرسنگی و درد ورنج انسانی میلیون‌ها زحمتکش روستاها ، آن‌هم در این زمانیکه ایران امکانات عظیم و استثنائی در اختیار دارد ، نصیب اکثریت مطلق دهقانان زحمتکش است ، مناسبات تولیدی سرمایه داری در حال استیلای تدریجی در روستاهاست و انحصارات امپریالیستی در کار رسیوخ در اقتصاد کشاورزی ما . نتیجه اینکه اصلاحات ارضی بنیادی همچنان در دستور و رواج‌معهی ایران باقی است .

۲ — پنجاه سال غصب املاک و چنگ اندازی بر اراضی زراعتی و تیدیل‌خانواده

پهلوی‌بمبرزگترین ملاکان فتوادل و سپس کلان‌ترین زمینداران سرمایه دار

رضاشاه که بقیمت‌خیانت و جنایت و دروغ از فرماندهی يك واحد كوچك قزاق بتخت سلطنت رسیده بود با ولعی بیمارگونه به غصب املاک پرداخت . داستان سلب مالکیت از دهقانان و خرد مالکان و اخراج آنها و غصب زمین‌هایشان در زمان سلطنت رضاشاه براسستی جانکاه و دردناک است . این " صادره رضاشاهی " حتی در برخی موارد ، املاک عمده مالکان رانیز در بر میگرفت و بوسعت املاک اختصاصی می‌افزود . بارها از برق چشمان دیده‌ی او که بمرزعمای خیره‌میشد اطرافیان‌ش بی‌میردند که بزودی آن اراضی هم با املاک وسیع اختصاصی ملحق خواهد شد . مالک‌میزونانگزیر می‌شد که ملک مربوطه رایا " هدیه کند " یا " مبادله کند " و یا " بفروشد " و گرنه . . . غصب ، مبادله (نایرابر) و خرید (اسمی) سه طرز عمل مباشران رضاشاه برای گم‌ترش املاک اختصاصی او بود . رضاشاه بعلاوه از دستگاه دولتی و وزارت‌ش برای بسط مالکیت خصوصی خود بر زمین استفاده فراوان کرد . دستگاه اداری کاملاً در اختیار او برای خدمت به " اداره املاک " قرار داشت . فلان افسر رئیس اداره املاک ، مهم‌ترین شخصیت دولتی هر منطقه شمرده میشد ، خداوند گارجان و مال و نام‌سوس دهقانان بود و سرنوشت‌ها در چنگ داشت . در املاک اختصاصی ، دهقانان عملاً وابسته بر زمین بودند . هیچ موسسه‌ای حق نداشت دهقانانیکه املاک اختصاصی را تریک کنند استخدا م کند و بگمارد ، بگمارد . وقتی درمیان‌زان — که اکثر املاکش متعلق بشاه شده بود — راه آهن ساخته میشد ، کارگران مورد نیاز از راس‌بیر نقاط کشور می‌آوردند " اداره املاک " توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی

صورت میگرفت . رضا شاه با شلاق حکومتی و اعصای سلطنتی اش صد ها هزار دقان را به بیگاری در
املاکش وامیداشت ، اجساد آنها یکیک برآشودند و بر زمین بیگاری میریزند در همان جا با همان لباس
ژنده دقانی بخاک سپرده میشد . اشکال بهره کشی فتوادالی و نیمه فتوادالی شیوه های بعدی
ثروت اندوزی شخصی شاه در زمینه کشاورزی بود ، اگرچه بعقتضای محل و نوع کشت ، گاه استثنا
از کار مزدوری و شیوه بهره کشی سرمایه داری نیز استفاده میکرد .

بدین ترتیب عوامل مختلف فتوادالی ، نظامی ، بوروکراتیک و گاه سرمایه داری در خدمت مملکت
داری رضا شاه قرار گرفت .

این چنین بود که میرنجی که بنا به گفته پسرش در جوانی نه سواد داشت و نه ثروتی ، به بزرگترین
فتوادال ایران و یکی از بزرگترین ثروتمندان جهان مبدل شد . در این ثروت او سهم خون و زحمت
صد ها هزار دقان املاک سلطنتی کم نیست . پروین اعتصامی مستقیماً رضا شاه را در نظر داشت ،
هنگامیکه بازتاب تلاولوی اشک دیده و عرق جبین میلیونها دقان ورنجبران در رخسار او دروغه را چها
سلطنتی و نیمه تاجهای اعیان و اشراف مالک زمین دیده و تصویر کرده است .

مساحت املاک سلطنتی ، در آستانه آخرین تقسیم (یعنی پس از آنکه عده زیادی از مالکین بزرگ
در هات خود را بعد از شهریور ۲۰ پس گرفته بودند) بگفته ارمنجانی وزیر وقت کشاورزی (۱۴ دی ۱۳۴۰)
در ویست و هشتاد هزار هکتار بود که فقط برای مساحی و نقشه برداری آن ده میلیون تومان خرج شد .
بهنگام فروش اخیر املاک اختصاصی ۲۵۰ هزار دقان روی املاک مشغول فروش سلطنتی کار میکردند .
بنوشته روزنامه اطلاعات (شماره ۸ اسفند ۱۳۳۹) مساحت آنچه که از زمینهای سلطنتی در سال
۱۹۵۰ باقی مانده بود بالغ بر ۵۳۰۰۰ هکتار زمین مزرعی و ۲۷۰۰۰۰ هکتار زمین با بر اعلام شد
بود و سیصد هزار نفر ساکن داشت .

سرنوشت املاک اختصاصی بعد از شهریور ۱۳۲۲ موازی با اوج و حوضیض نهضت ملی وضعی و
قدرت دربار پهلوی نوساناتی داشته است . بیستم شهریور ۲۰ ، چند روز پس از فرار رضا شاه پسرش
ناچار شد آنها را بدولت واگذارد . در خرداد ۳۱ که تمامی اعمال غیر قانونی و جنايات تمد هش شاه
سابق در غضب این زمینها - بویژه بهمت حزب توده ایران - برملا شد ، قانونی برای بازگشت
دادن این املاک با صاحبان قبلی آنها از تصویب گذشت . این زمینها با صاحبان واقعی آنها یعنی
دقنانان واگذار نشد ولی در پنج - شش سال بعد از شهریور ۲۰ عده ای از مالکان سابق توانستند
دوباره املاک قبلی خود را صاحب شوند . بلافاصله بعد از غیر قانونی اعلام کردن حزب توده ایسران
در سال ۱۳۲۲ زیر فشار دربار آنچه که از املاک اختصاصی باقی مانده و عملاً در اختیار دولت بود
پس از بازگردانده شد . حتی در تاریخ ۲۰ تیرماه ۱۳۲۸ قانون " بازگشت املاک و مستغلات اعلیحضرت
رضاشاه فقید بملکیت اعلیحضرت همايون محمد رضا شاه پهلوی " تصویب شد . همزمان با اوج مجدد
جنبش ، شاه با سر خود را خم کرد و فرمان فروش هشتصد ده را که عواید سالها نه آنها ۵۰۰ هزار لیر بود
صادر نمود . بعد از کودتای امیر بیلیستی ۲۸ مرداد ۳۲ باز دست چپاول شاه بسوی این املاک
دراز شد . اما دیر زمانه بکلی عوض شده بود . شاه که بارها پس گردنی جدی از مردم ایران خورد
بود و بارها ناچار شده بود دل از املاک اختصاصی بکند ، در حالیکه هنوز اصلاحات ارضی آن ریاچان
و سالیهای پرتوان نهضت و فرار از ایران را از یاد نبرده بود ، صلاح دید برای تصرف و بهره گیری از املاک
خصوصی زراعتی شیوه های تازه ای برگزیند . برادران شاه نیز به سرعت زمینداری روی آوردند . شمره
دو دهی اخیر فعالیت پهلوی ها در زمینه مالکیت ارضی در برابرماست .

شاه و خانواده پهلوی به بزرگترین زمینداران کشور سرمایه گذاران در امور کشاورزی بدل شده اند .
فعالیت این خانواده در غارتگری زمینها زمینداری بواقع تب آلود و سخت زنده است . برخی نمونه ها

در این زمینه :

شاه خود از طرق مختلف در این زمینه عمل میکند .

- ۱ - زمینداری مستقیم و بهره‌کشی بشیوه مدرن سرمایه داری . شاه مزرعه‌ی کفاح در نزدیکی پیله در گرگان با هزاران هکتار وسعت و برق و آب و تراکتور ، اراضی زراعتی را مسرورود سروش و شهر و جیرفت و باغهای پرتقال شمال و مبارک آباد آبعلی و . . .
- ۲ - ادامه بهره‌کشی از دهقانان از طریق دریافت اقساط سنگین و از طریق سیستم اعتباری اختصاصی و ربا خواری وسیع و عملیات ساختمانی و اقدامات جنبی سود آورد . در این زمینه بانک سلطنتی عمران بعنوان مباشرکل و ربا خوار عمده سلطنتی عمل میکند .
- ۳ - مشارکت در واحدهای کشت و صنعت ، در آمیختگی با سرمایه‌های داخلی و خارجی که خود باشکال مختلف است :

الف - مستقیم : جیرفت ، گرگان ، مازندران ، گیلان ، شاه‌آباد غرب ، فارس ، خراسان ، ب - سهم خریدن ، بورس بازی باقبوض اصلاحات ارضی مرحله دوم و قبوض اراضی موقوفه توسط بانک سلطنتی عمران ،

ج - توسط واسطه‌ها و اعمال دربار ، یعنی بنام اشخاص بینابینی ولی بحساب شاه ، (نظیر بهبهانیان ، هوشنگ نیا ، سهیلی ، دینباری و . . .) ،

د - همراه با سرمایه‌های انحصاری نظیر انحصارات امپریالیستی امریکائی و انگلیسی شل و میچل کاتر در واحدهای وسیعی در زیرسدوز ، شرکت اسپانیائی کابانادر " موسسه سرمایه گذاری عمران " .

۴ - استفاده از امکانات دولتی - تامین آب زراعتی ، زهکشی ، کانال‌کشی ، جاده‌کشی ، تامین برق ، مبارزه با آفات ، خاکشناسی ، تهیه طرحهای تولیدی ، فشارزاند امری و وسایزمان امنیت . . . از این امکانات دولتی بسود اراضی سلطنتی بهره‌گیری میشود ، مخارج از خزانه دولت برداخته میشود ، فوائد حاصله بحیب شاه می‌رود .

شاهپورغلامرضا پهلوی ، در زمینه مورد بحث ما ، گوی سبقت را از دیگر برادران برده است . در زمانیکه ادعا میکنند زمین‌بهرت انقلاب شاه مال کسی است که روی آن کار میکند ! و اصلاحات ارضی امری خاتمه یافته است ، غلامرضا پهلوی همراه بازن و فرزندانش منیژه و مریم و آذر دخت پهلوی ، منجمله صاحب این موسسات کشاورزی و اراضی زراعتی است :

شرکت سهامی کشاورزی پارس شهر

شرکت سهامی کشاورزی سبز دشت ؛

شرکت کشت و صنعت گمیشان (برای اراضی جنگلی شمال) ،

سازمان شاهپورغلامرضا پهلوی در گرگان و دشت - در شمال باختری کلاله گرگان ۳۷/۲۲ و

۵۵/۲۹ (عرض و طول جغرافیائی) - در شمال خاوری کنگلیک ۳۷/۲۱ و ۵۵/۲۷

واحد زراعتی مینودشت ؛

اراضی زیرسد در بوش در فارس ؛

اراضی وسیع زیر کشت گل محمدی (برای عطر و اسانس) در فاصله بین کاشان و قصر ؛

تاکستانهای حاصلخیز رضاییه (برای انگور و شراب سازی) با همکاری سرمایه‌های فرانسوی ؛

همکاری از طریق شرکت ت. ت. ت. با انحصار بزرگ امریکائی جان دیر ، یکی از چهار انحصار بزرگ

امریکائی در رشته ماشین آلات کشاورزی و تراکتور .

شاهپور عبدالرضا پهلوی که در اسفند ۵۰ لقب "کشاورز اول کشور" را گرفت نمونه‌ای از یک واحد بزرگ سرمایه داری در کشاورزی را در رنزد یکی ساری بوجود آورده است : "سازمان کشاورزی مگانیسزه دشت ناز" دارای ۲۰ تراکتور، ۹ کمپاین، ۱۳ تریلر، ۶ الکتروپمپ، ۴ موتورپمپ، ۶ سیلوس ۸ چاه آرتیزن، ۲ رشته قنات و ۶ چاه عمیق و ۲ سد و برق شبکه‌ای . برای مبارزه با آفات و سمپاشی از هواپیما استفاده میشود . محیط "مزرعه دشت ناز" ۴۵ کیلومتر است که با سیم خاردار محصور است بخشی از اراضی دشت را شاهپور از املاک سابق سلطنتی تصاحب کرده و آن با زور و اعمال نفسوز اراضی مجاور را بنام مسلوب المنفعه افزود و اراضی دهقانان خرده پارانیز با دادن "هدیه" و با کتک و زور و انداختن بولد و زر "خریده" و ضمیمه دشت ناز کرده است .

شاهپور محمود رضا پهلوی منجمله صاحب : شرکت تولیدی و کشاورزی و دامداری ران ؛

شرکت سهامی کیان دژ و

شرکت سهامی خاص کشت و صنعت گوشت قرمز (از طریق

شرکت ران) است .

شاهپور احمد رضا پهلوی همراه همسر و فرزندان شریزا ، شاهین ، شهرناز و پیری ناز پهلوی منجمله

صاحب موسسات کشاورزی :

شرکت کشت و صنعت شاهین کی (با بیستمیلیون سرمایه) ،

شرکت کشاورزی شهرناز (برای اراضی جنگلی و قلمستانها) است

شهرام پهلوی نیا ، پسر اشرف همراه با پسرش سیروس و دخترش نیلوفر پهلوی نیا منجمله صاحب :

شرکت کشاورزی نیلوفران ؛

شرکت سهامی کی کا (برای اراضی جنگلی شمال) ؛

شرکت مجتمع دامپروری و شیری شهر (همراه با سرمایه خارجی) ؛

شرکت عمران روستایی ایران بود و در موسسات متعدد کشاورزی سهم دارد .

زنان این خانواده هنوز نمتنها شریک مالکیت و بهره‌کشی پدران و شوهران و پسران خود هستند ،

بلکه مستقلاً نیز صاحب ملک و موسسه کشاورزی و اراضی هستند .

مادر شاه (ملکه مادر) در شاهدشت کرج .

اشرف پهلوی در رامیان .

فاطمه پهلوی در شرکت سهامی خاص تهیه و تولید پنجه آریاد رگرگان (با پنجاه میلیون ریال سرما

نمونه‌های آن هستند .

پهلوی‌ها که پنجاه سال پیش یک وجب هم زمین نداشتند حالا علاوه بر مزارع و واحدهای وسیع

صاحب سهام قابل ملاحظه ای در بسیاری از شرکت‌های سرمایه داری در کشاورزی هستند .

در این روند تبدیل خانواده پهلوی به بزرگترین زمینداران سرمایه دار در ربع قرن اخیر سلطنت

(در حالیکه در ربع قرن اول سلطنت مبدل به بزرگترین مالکان نفوذال شده بودند) نمتنها عبده

کثیری از دهقانان زحمتکش از حق مسلم خود محروم شده و زمین دریافت نکردند یا نسق خود را از دست

دادند و بسیاری آواره و یا بدل بکارگر کشاورزی شده و انبوهی سالیان دراز به پرداخت قسط مجبور

گردیدند ، بلکه تعدادی از مالکان کوچک و متوسط نیز زمین خود را از دست دادند تا بزرگ مالک‌های سرمایه

داری پهلوی‌ها ایجاد شود . بعلاوه این قشر از مالکان و زمینداران ، نظیر صاحبان سرمایه‌های کوچکتر

که بکار در کشاورزی مشغولند متحمل عواقب جنگ اندازها و اعمال غیرقانونی شاهپورها و اعمال نفوذ آنها

و بلعیدن امکانات دولتی (اعتبار ، آب ، جاده ، برق ، طرح ...) میشوند و بعلت وجود بمساطر

تروریسمی و سلطه فاشیست گرایانه سازمان امنیت شاه جرات کوچکترین اعتراضی را هم ندارند . خطر سلب مالکیت وورشکست همواره این گروه ززمینداران را نیز تهدید میکند ، اگرچه قربانیان اصلی سیاست رژیم ، دهقانان زحمتکش بی زمین و کم زمین هستند .

۳ - کمونیست ها در کنار دهقانان زحمتکش علیه سلسله پهلوی

در نقطه مقابل سیاست خاندان پهلوی در مورد دهقانان و روش عیقا ضد دهقانی این سلسله که در هر دو زمان بمقتضای زمان شکل ویژه ای یافته ، روش کمونیستها و سیاست حزب طبقه کارگر ایران قرار دارد . ریشه های این موضعگیری که در خود بذراتحاد انقلابی بین پرولتاریا و دهقانان زحمتکش را مبرویانده از همان آغاز فعالیت سوسیال دموکراتهای ایران دیده میشود .

در شهریور ۱۳۸۶ (سپتامبر ۱۹۰۷) برنامه سازمان مجاهدان مشهد که در زیر رهبری سوسیال دموکراتها قرار داشت تصویب شده که در آن از " مصادره املاک شاهي و خوانین بزرگ و تقسیم مساوی اراضی میان دهقانان ، تحدید مالکیت برای همه ی مالکان و خریداری با قساطی از آنها " سخن میرفت . جمعیت سوسیال دموکرات موسوم به " همت " نیز در برنامه ی خود " ضبط کلیه اراضی اعم از دولتی و فتوولی و مالکان و تقسیم آن میان زارعین " را گنجانیده بود . در ماده ۸ دستورنامه جمعیت سوسیال دموکرات " مجاهد " که عملاً مرانامه آن بود چنین آمده است : " وظیفه ما اینست که دهقانان و نیز سایر مردم را از بردگی ملاکان و مپاشران آنها برهانیم و اجازتند هیم که بسیاری از آنها برای يك لقمه نام بخارج کشور فرسته و در معادن و زیر بار کارهای سنگین جان بسپارند " .

در سال ۱۳۹۹ حزب طرازنوین طبقه کارگر ایران ، حزب کمونیست ایران تا میسر شد . در این پیش از پنجاه سالیکه از آن تاریخ میگذرد اگر پهلوی ها برای سرکوب و غارت دهقانان کوشیده اند و همواره ی سیاستی عیقا ضد دهقانی داشته اند . کمونیستهای ایران در رطب مخالف آنان برای رهائی و سر بلند و رفاه دهقانان ، برای حل درست و بنیادی مسئله ارضی بر شالوده ی یک موضعگیری طبقاتی صریح و قاطع رزمیده اند . در ماده ی ۵ برنامه ی حداقل حزب کمونیست ایران این وظیفه تعیین شده بود که باید " دهقانان را از اسارت مالکیت آزاد کند و وضع اقتصاد ی آنرا بنا حسب مالکین بهبود بخشد " .

حزب کمونیست ایران در رکنگره دوم خود (ارمییه ۱۳۰۶) یعنی هنگامیکه رضا شاه تازه شالوده پنجاه سال استیلای شوم خانواده خود و ادامه سیطره ی تکبیت با رسطا اربابید رعیتی را میریخت ، برنامه های را تصویب کرد که در آن گفته میشود : " از وظائف دولت آینده محو کامل بقایای فتوولیسم و در مرحله اول الغای اصول ملاکی اراضی و تقسیم بلاعوض زمینهای اربابی و واقعی و خالصه بین دهقانیان است " .

" واگذار نمودن کلیه املاک دولتی و ملاکین بزرگ و موقوفات بطور بلاعوض بد هاقین و ضبط املاک شاه و اشراف و خوانین و تقسیم آنها میان دهقانیان " نیز در برنامه حزب کمونیست قید شده بود . بروشنی پیدا است که نتایج ده سال عملکرد اصلاحات ارضی نیبند شاضمتنها از خواست برنامه ای ده سال پیش کمونیست ها و اصل واگذاری بلاعوض کلیه اراضی بد هقانان عقیدتر است ، بلکه از نظر ماهیت طبقاتی کاملاً با آن تفاوت دارد . زیرا که خواست کمونیست ها از همان آغاز متکی بر منافع طبقاتی زحمتکشان روستاها و زمینهای برای الغای بهره کشی بوده است .

در مرحله جدید جنبش کارگری در میهن ما پس از شهریور ۱۳۳۰ ، حزب توده ایران ، وارث و ادامه دهنده راه حزب کمونیست با وجود آنکه بمقتضای شرایط موجود و خطر بازگشت دیکتاتوری و ادامه جنگ منتهای اعتدال را در تدوین نخستین طرح مرانامه خود رعایت کرده بود ، در ماده ۴ این طرح " اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود بخشیدن بوضع زارعین و دهقانان " و در ماده ۸ آن " ضبط اموال و اراضی پادشاه سابق ب نفع ملت ایران " را گنجانده بود . در هر دو سند :

مرامنامه حزب کمونیست (۱۳۰۶) و مرامنامه حزب توده ایران (۱۳۲۰) در مورد املاک متعلق شاه از " ضبط " سخن می‌رود . یکسال بعد در ماده ۳ برنامه حزب مصوب نخستین کنفرانس ایالتی تهران (مهر ۱۳۲۱) گفته می‌شود : " تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاشاه بین دهقانان ، با خرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان " . از سند پیشگامان کمونیست در سال ۱۳۰۶ تا این سند حزب توده ای مادامسال ۱۳۲۱ همواره در این پنجاه سال اصل و انگاری بلاعوض زمین‌ها بد دهقانان همانند خط سرخی بعنوان یک ستون اصلی موضعگیری در مسئله ارضی از جانب کمونیست‌ها آمده است . در هر دو زمان چه در آغاز تاسیس حزب کمونیست و چه در آغاز تاسیس حزب توده ایران ، کشور ما در محبوحه ارباب - رعیتی است و در بار پهلوی کماکان ستون فقرات و حامی و مدافع این نظام .

در تمام این مدت پنجاه ساله در قطب مقابل سلطنت پهلوی ها ، کمونیست‌ها نه تنها حامل مترقی ترین شعارها در مسئله ارضی بوده و قاطعترین راه حل مسئله را نشان میدادند بلکه می‌کوشیدند مبارزه دهقانان را سازمان داد و این نیروی عظیم را بعد از حق طلبی و شرکت در تعیین سرنوشت و اثر بخشی بر تحولات اجتماعی بکشاند و یک استخوان بندی پیکان جزوا اتحاد کارگرو دهقان ایجاد کنند . کار در بین دهقانان بعلل تاریخی مشخص دشواریهای فراوان در برداشت و کمونیست‌ها همیشه برای بهبود آن با نظر انتقادی بفعالیت خود در این زمینه حیاتی نگریسته اند . در نخستین سالهای حکومت رضاشاهی ، حزب کمونیست علیرغم این مشکلات در بارهای مناطق آذربایجان و گیلان و مشهد و قزوین توانست نقاط اتکافی برای کار در هات پیدا کند . در اولین سالهای فعالیت حزب توده ایران ، هنگامیکه محمد رضاشاه حریفانه مترصد بود تا املاک اختصاصی را بعنوان ارثیه پدری حفظ کند و بعد منحوس ارباب - رعیتی ادامه دهد ، با بتکار توده ایها نخستین تشکیلات ویژه دهقانی در اطراف تهران و در برخی استانها بخصوص آذربایجان تشکیل شد (خرداد ۲۲) . در مهرماه ۲۳ اتحادیه دهقانان وابسته بحزب توده ایران " تاسیس شد که منجمه " با خرید املاک بزرگ و تقسیم بلاعوض آن در میان دهقانان بی زمین و کم زمین ، تقسیم بلاعوض زمینهای خالصه و الغای روابط موجود ارباب رعیتی را طلب میکرد . علیرغم برخی دشواریها و نارسائیهای حزب توانست بمشکلات سرسوخ در روستاها غلبه نماید و مبارزه دهقانان را علیه استمگری مأموران شاه و ژاندارمها و مالکان بزرگ و مپاشران و ربا خواران سازمان دهد . نقطه ای اوج این مرحله ، پیکارهای دهقانی در چارچوب نهضت ۲۱ آزرد ستاورد های بیسابقه آن و اصلاحات ارضی در آذربایجان بود که روستاهای کشور را تکان داد . سیاست ضد دهقانی خانواده پهلوی با ضربه بسیار شدیدی روبرو شد . در این شرایط در سراسر ایران عده اعضای اتحادیه دهقانان به بیش از یکصد هزار نفر رسید و جنبشهای نیرومندی در روستاهای کشور بوجود آمد . در نقاطی مانند گیلان و قزوین و اراک و کرمان و شیراز کار به تصادمهای متعدد و گاه بمبارزه مسلح انجامید . در حالیکه در بار پهلوی با جنگ و دندان همچنان از رسوم ارباب رعیتی دفاع میکرد این مبارزه توانست در بسیاری نقاط عملیات گسترده را ملغی کند ، بر رسم سیورسات پایان دهد ، ۲۵ تخفیف بهره مالکانه بد ستاورد و بالاخره در سالهای بعد و در شرایطی دیگر ، بهنگامیکه تضادها شدت مییافت و مبارزات طبقاتی در روستاها اوج میگرفت و خطر " انفجار زاینین " دستگا حکومتی و سلطنت پهلوی را تهدید میدیکرد ، انجام یکرشته رفرمها را در جهت زوال تدریجی فئودالیزم ، بهمان هیئت حاکمه و در باره که تا آنوقت لاجوجانه مخالف هرگونه تحول و رفرمی بود و در بار سرنیزه و شلاق از شیوه های ارباب - رعیتی مدافعه میکردند تحمل نماید . در واقع دستاورد های جنبش و تشکل و پیداری دهقانان و وسط پیکارهای دهقانی که در سازمان داد آن توده ایها نقش عمده را داشتند عاملی بود که مهسره پشت سیاست دهقانی سلسله پهلوی را شکست و محمد رضاشاه را ناچار کرد بشیوه های تازه متوسل شود .

اگر سیاست د هقانی سلسله جبار پهلوی۔ با وجود حفظ ماہیت ضد خلقی و حمایت از استعمار گسران ناچار د مرحله متعاضد پیموده ، این خود یکی از نتایج جنبی مبارزه حزب توده ایران د راه تشکسل و بیدار ساختن روستائیان زحمتکش ایران است . اگر هیئت تحاکمه ناچار دست به رفرورمہائی زد و ہوشاہ و اطرافیانہش ناگزیرند د هقنان رابحساب بیاورند ونہ فقط د رتبلیغات خود بلکہ د رسایست د هقانی خود نیز جایی برای آنان د نظر گیرند ، این منجملہ شعری مبارزه طولانی کمونیستہای ایرانی از پنجاه سال پیش تا کنون است .

حزب توده ایران ، حزبی کہ مسئلہ ارضی رابا تمام تواقیل از ہمہ و با عمق ودامنہ ای بیش از ہمہ مطرح ساخته ، د هقنانا رابصحنہ نبرد اجتماعی کشانیدہ و بیداری و حق طلبی و مشارکت اجتماعی رابہ ژرفترین لایہہای جامعہ مارسوخ دادہ است ، ہم اکنون برنامہ عمیق و ہمہ جانبہ ایراد رژیمہ سیاست کشاورزی و اصلاح ارضی و حل مسئلہ د هقانی مطرح نمودہ کہ نکات عمدہ آن د برنامہ حزب و د راستا د دیگر حزبی د ررابطہ با مسئلہ ارضی مندرج است .

حزب تودہ ایران ہم درد ورنمای یک مرحلہ تاریخی ، ہمراہ با سرنگونی بساط سلطنت و استقرار جمهوری ، وظائف برنامہ ای خود را ہمزمان با ایجاد یک د ولت ملی و د موکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی تعیین نمودہ و ہمد ر شرایط کنونی وظائف شخص و مبرمی را کہ د برابر ما موجود است و انجام آنہما برچیدن بساط استبدادی حکومت شاہ و د ارود ستہ او و طرد سیاست ضد خلقی و ضد ملی کنونی را ایجاب میکند روشن کردہ است . وجہ مشخصی لحظہ کنونی عبارتست از نابسا ما نیہای اقتصاد کشاورزی بحران زدہ و راکد ایران ، وضع ناہنجار د هقنان زحمتکش ، فقر و ورشکست و مهاجرات و فقدان وسائل اولیہ زندگی ، نارضائی ہا و مشکلات مالکان کوچک و متوسط و خطر داعی از جانب گروہ معدود زمینداران کلان و بزرگ مالکان سرمایہ دار کہ با د ر پهلوی زد و بند و با انحصارات امپریالیستی پیوندی دارند ، و بالاخرہ نگرانی ہمہگمانیکہ د رشد تولید داخلی و تحکیم بازار ملی و ایجاد یک اقتصاد کشاورزی سالم ملی د نینفع ہستند . دراین شرایط طبقہ تواقشا ر و محافل بسیار وسیعی میتوانند و باید برای انجام آن وظائف مشخص ، بعمل مشخص و مبارزہ متحد دست بزنند .

ہیتلر و نقشہ اشغال ایران

البرت شپیر ، وزیر تسلیحات ہیتلر میگوید :

ہیتلر د مقابل افسران ارشد ارتش نازی چنین گفت :

" راہما بسوی شوروی ہموار است . من اطمینان دارم کہ ما از راہ ایران بہ پیروزی نہائی دست خواہیم یافت . شریان یلشویست ہا از خاک ایران میگذرد . از ایران است کہ ہروسہا سوخت و کمک میرسد . ما دستان زیادی د ایران داریم . ما بکمک دستان ترک و دیگر پارلمان بسوی ایران ہجوم خواہیم برد ، ہجوسی از دوسو شمال و جنوب و کار تمام است ."

اطلاعات ۲۳ بہمن ۱۳۵۴

زنان ایران

و پنجاه سال حکومت خاندان پهلوی

پنجاه سال اخیر دوران دگرگونیهای بنیادی و تغییرات جهش وارد رجحیات خلقهای بخشی از جهان بوده است. انقلاب اکتبر، نخستین کشور سوسیالیستی جهان را پدید آورد که ستمواستعمار را برانداخت و برای اولین بار در تاریخ بشری، نمونه زن آزاد و آگاه و برابر حقوق زایه جهانیان عرضه داشت و همه امکانات ضروری را برای شکوفایی و خلاقیت استعداد های زن فراهم آورد. نمونه زن آزاد شوروی به جنبشهای زنان کهن آن زمان در معبری تنگ به پیش میرفت، سمع و حرکت تازه بخشید و افق نوینی در برابرشان گشود. با پیدایش اردوگاه سوسیالیستی، زنان در بخشهای دیگری از قاره اروپا و آسیا زنجیرهای استعمار روبرو گردیدند و با گشودن و این خود انگیزه تازه ای برای گسترش جنبشهای حق طلبانه زنان در سراسر جهان شدند.

این پنجاه سال برای کشور ما ایران، فرصت مغتنمی بود تا با استفاده از شرایط نوین جهانی و با تکیه بر نیروی مردم استعمار و نواستعمار را براند، استقلال خود را تأمین کند، خلقهای مارا در مسیر دگرگونی و پیشرفت سریع قرار دهد و زنان ما با عبور از مرزهای ممنوع قوانین و سنن کهنه، بمثابة انسان هائی آزاد و فارغ از ستم بر حصن اجتماع گام گذارند. اما مسافانه چنین نشد. حاکمیت پنجاه ساله خاندان پهلوی بمثابة کارگزار استعمار و نواستعمار کشور را بزند ان خلقهای ایران بدل نمود، هر جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ای را سرکوب کرد، راه پیشرفت و ترقی واقعی را سد نمود، زنان را برده و خواست و پنجاه سال فرصت تاریخی کشور را بسود استعمارگران و بیژان مصالح مردم بر باد رفت. آنچه اکنون در باره آزادی زنان ایران از زبان شاه و زنان و مردان درباری شنیده میشود و در مطبوعات ارتجاعی نشر مییابد، با حقیقت تلخی که درون خانواده ها، در دل کارخانه ها، در پهنه روستاها و در گوشه و کنار اجتماع میگذرد تضاد فاحش دارد. در حرف زنان "آزاد" شده اند، در عمل برده اند. در حرف از حقوق برابر با مردان برخوردارند، در عمل با سرنگین تبعیض، ستم و نابرابری روبرو میشوند. اشرف پهلوی چند پیش در یکی از مصاحبه های مجلس درباری "زن روز" گفت: " پدرم رضاشاه کبیر زنها را که در شمار مردگان بودند زنده کرد و برادرم بهمن نیمه جان آنها را روحی تازه میداد" و اخیراً تکرار کرد که: " پدرم یک طرفدار ثابت قدم حقوق زنان بود... در میان اصلاحاتی که بعمل آورد میتوان با قدم محکم رفع حجاب اشاره کرد که در سال ۱۹۳۵ انجام گرفت. این گام بزرگی بود که وضع زنان ما را از قرن ها محجور بودن بصورت انسانهای واقعی تغییر داد... برادر تاجدارم کوششهایی را که توسط پدرمان آغاز شده بود مصرا نه دنبال کرد" (۱). بیائیم این دعاوی را با محک واقعیات بسنجیم.

آغاز و فرود مبارزات زمانی که رضاخان سردار سپه، در بند و ستم با استعمار انگلیس، پایه های سلطنت خود را بنیان میگذارد، زنان نقاب پوش ایران چند بار در رکوره مبارزه علیه استعمار، توان خود را آزموده و شایستگی خویش را نشان داده

بودند . زن ایرانی از اواسط قرن نوزدهم (سیزدهم هجری) ولوتحت اشکال مذهبی ، آغاز اعتراض به بی حقی خود گذاشت . کمی دیرتر با شرکت در جنبش تنباکود رسال ۱۲۷۰ شمسی علیه واگذاری امتیاز به کمپانی انگلیسی "رئی" زنان همیای مردان ب میدان آمدند و حتی "ناشعار" با این وضع ما شاه را نمیخواهیم" علیه سلطنت ناصرالدینشاه قاجار در مبارزه پیش رفتند . سال ۱۲۸۵ ، بعلت گرانی و کمپایی نان کالسهکه مظفرالدینشاه رازنان محاصره کردند و با پرتاب تکه های نان مخلوط به شن بدون کالسهکه ، شاه را مورد اعتراض قرار دادند و او را مسئول ناپایی و گرانی نان معرفیسی کردند (۱) . در جریان انقلاب مشروطه زنان بطور فعال شرکت کردند و تحمین آزاد یخواهان را برانگیختند . با استقرار مشروطه و تشکیل نخستین مجلس شایستگی زنان عملا مورد تایید قرار گرفت و قانون اساسی با تصویب اصل هشتم اهالی ملکیت را در برابر قانون مساوی الحقوق شناخت . اما مصوبات مجالس بعدی بر این ماده از قانون اساسی خط بطلان کشید . انقلاب مشروطه در رشد اجتماعی زنان نقش مهمی ایفا کرد و اندیشه های آزاد یخواهانه میان زنان مترقی بیش از پیش مسط یافت . انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و آزادی زنان در کشور شوراهای زنان ایران را تکان داد . اگر در جریان جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه زنان همدوش مردان برای استقلال کشور علیه استعمار مبارزه کردند ، با درگونی وضع زن در شوروی ، زنان ایران به درجه بیحقوقی خود در خانواده و اجتما بیش از پیش پی بردند و در این عرصه نیز مبارزه پرداختند . جمعیت ها و انجمن ها تشکیل دادند که پیشروترین آنها با تاسیس دبستان و دبیرستان دخترانه ، کلاسهای بزرگسالان ، کتابخانه عمومی برای زنان ، ترتیب نمایش و انتشار روزنامه و مجله به اعتلاء سطح سواد و فرهنگ زنان مدد میرساندند و آنانرا برای خواست برابری حقوق با مردان آماده میکردند ، که از جمله میتوان از جمعیت نسوان وطنخواه نام برد . این جمعیت خواهان تاسیس حقوق زنان و ویژه چادری بود . پس از چند سال از درون این جمعیت ، جمعیت بیداری زنان بوجود آمد که زنان و دخترانی را که طالب فعالیت پر دامنه تری بودند در خود متشکل کرد . سال ۱۳۰۱ شمسی جمعیت پیک نسوان در رشت تشکیل شد که با تاسیس کلاسهای اکابر ، خیاطی و گلدوزی توانست پیوند گسترده ای با اقشار مختلف زنان برقرار کند . این جمعیت برای نخستین بار در روز هشتم مارس را بعنوان روز زمین المللی زنان برگزار کرد (۲) . رسال ۱۳۱۰ در شیراز مجمع انقلاب زنان تشکیل شد که مجله دختران ایران ارگان آن بود و هفت شماره از آن منتشر شد (۳) .

جمعیت های زنان که در فاصله سالهای ۱۳۰۰ - ۱۳۱۰ در شهرهای مختلف ایران بوجود آمدند با جنبش کمونیستی ایران پیوند داشتند و در راه شعارهای سیاسی و از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و برابری حقوق با مردان مبارزه میکردند (۴) .

حزب کمونیست ایران که در سال ۱۲۹۹ تاسیس شد ، نه تنها از جمعیت های مترقی زنان با تمام نیرو پشتیبانی میکرد ، بلکه خود نخستین حزب سیاسی در ایران بود که پرچم مبارزه برای برابری حقوق زن و مرد را برافراشت . حزب کمونیست ایران که آزادی طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش را بر دوش مبارزه خود ثبت کرده بود ، به پیروی از آموزش لنین که : " پرولتاریا نمیتواند خود را آزاد کند ، بدون آنکه برای آزادی کامل زنان مبارزه کند " (۵) به مسئله جلب زنان مبارزه توجه نمود . جنبش زنان که در

۱ - ایوانف - انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ .

۲ - مجله دنیا شماره ۲ سال اول - ۱۳۳۹ - صفحه ۱۹

۳ - " " " " ۴ سال سوم - ۱۳۴۱ - صفحه ۵۰

۴ - " " " " ۱ سال چهارم - ۱۳۴۲ - صفحه ۹۲

۵ - لنین ، جلد ۳۰ - صفحه ۳۶۳

آقا خود بخودی و دارای خصلت ضد استعماری بود ، بتدریج متشکل و دارای حقوق سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی شد .

حزب کمونیست ایران در دومین کنگره خود (سال ۱۳۰۶ شمسی) برخی از خواسته های اقتصاد زنان یعنی مواد مربوط به : " منع کار شبانه برای نساء و اطفال " و " مرخصی با مواجب برای زنان آبدستن در مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از وضع حمل " را در برنامه مبارزه خود قرار داد که هنوز هم پس از پنجاه سال در ایران اجرا نشده است .

باروی کارآمد رضاشاه و تحکیم تدریجی پایه های دیکتاتوری او جنبش زنان که کم ریشه میبست سرکوب شد ، جمعیت های پیشرو زنان منحل اعلام شدند و زنان برجسته عضوین جمعیت ها روانه زندان گردیدند . بدینسان دیکتاتوری رضاشاه نخستین گام را در عناد با نهضت ترقی زنان و خواسته های حق طلبانه آنان برداشت . اما جنبش ادبی بسود زنان ، بمنظور رهایی زنان از جهل و بیسواد ی ، از زندان جاد روتامین حقوق انسانی او ادامه داشت . برجسته ترین نمایندگان این جنبش لا هوستی ایرج ، عشقی ، عارف ، بهار ، پروین با اشعار مهیج خود بیانگر خواست چاد برداری و ورود زنان به صحنه اجتماع بودند . مبارزات جمعیت ها و انجمن های زنان حق طلب ، حزب کمونیست ایران و تاثیر جنبش ادبی بسود زنان سرانجام شمره فرعی خود را بیار آورد . ضرورت مبارزات پیشه های آزاد ی طلبانه در میان زنان ازیکسو ، نیاز صنایع نوپای ایران به نیروی کار ارزان زنان ازسوی دیگر مسئله تجد ناعفی رضاشاه بویژه پیرامون مسافرت او به ترکیه او را وادار کرد تا در سال ۱۳۱۴ یعنی در پانزدهمین سال قدرت خود بخواست نیروهای مرفقی پاسخ مثبت بد هد و فرمان چاد برداری را صادر کند . در مراسم که باین مناسبت در کانون بانوان که محفل زنان دولتخواه و مباراده رضاشاه جانشین جمعیت های اصیل زنان شده بود ، برپایود ، رضاشاه پنهان نکرد که استفاده از نیروی کار زنان انگیزه اصلی او در برداشتن چاد ربوده است . او بهنگام مراسم " کشف حجاب " گفت :

" . . . تاکنون زنهای این کشور بواسطه خارج بودن از اجتماع نمیتوانستند استعداد و لیاقت ذاتی خود را بروز دهند ، بلکه باید بگویم نمیتوانستند حق خود را نسبت به کشور میهن عزیز خود ادا نمایند و بالاخره خدا ما توفیق اکاری خود را آنطور که شایسته است انجام دهند . ما نباید از نظر دور برداریم که نصف جمعیت کشور ما بحساب نمیآید یعنی نصف قوای عامله مملکت بیکار بود " .

تجدید نیست که چاد برداری اگر همراه با دگرگونی های اجتماعی بود ، میتواندست راه را برای مشارکت زنان در زندگی اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی بگشاید ، اما خصلت ارتجاعی حکومت رضاشاه مانع از آن شد که این اقدام از چارچوب یک گام سطحی که آنهم با اسلوب های خشن انجام گرفت فراتر رود . عده ای از زنان برای فروش نیروی کار خود در کارخانه ها و کارگاه های نوپا اشتغال یافتند و امکانات آموزشی بطور عمده برای دختران شهری گسترش یافت . اما در دوران سلطنت رضاشاه نه تنها برای آزاد ی زنان ازبند های قرون وسطائی قدیمی برداشته نشد ، بلکه قوانینی مانند قانون مدنی به تصویب رسید که زنجیر های ستم و تبعیض را بر دست و پوی آنان محکمتر کرد و قانون انتخاباتی که در زمان رضاشاه اجرا میشد و تا ۱۳ سال پیش اعتبار داشت زنان را در شمار د یوانگان از حق شرکت در سرنوشت شان محروم میداشت . درباره مواد ارتجاعی قانون مدنی فقط یاد آور میشویم که این قانون یکی از ارتجاعی ترین قوانین مدنی دنیا است که در دوران سلطنت " منجی کبیر " به تصویب رسید و هنوز هم اکثر مواد آن بزبان زنان باعتبار خود باقی است .

مرحله نوبین مبارزات زنان شهریور ۱۳۲۰ حکومت رضاشاه بعنوان دستیار فاشیسم هیتلری سقوط کرد و مردم امکان تنفس آزاد یافتند . گروه ۳۳ نفر که ادامه دهندگان مبارزه حزب کمونیست ایران بودند ، پیرا اعلام غنوعومی از زندان آزاد شدند و در مهر ۱۳۲۰ به همراه دیگر کمونیست ها و عناصر مرفقی آزاد شدند

از زندان و تبعید حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر ایران را بنیاد گذاردند . بخش ششم از نخستین مراسمات حزب توده ایران اختصاص بزنان دارد . در این بخش چنین می خوانیم :

۱ - " کوشش در توسعه حقوق اجتماعی و برقراری حقوق زنان ، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در مجلس مقننه و انجمنهای ایالتی و ولدی ؛

۲ - بهبود اوضاع مادی و تامین استقلال اقتصادی زنان ؛

۳ - تاسیس و افزایش موسسات حمایتی در آن و کودکان بی بضاعت ؛

۴ - تساوی حقوق زوجین و تجدید نظر در قوانین زناشویی و طلاق .

علاوه بر این در بخش مربوط به کارگران دو ماده زیر یعنی :

- تساوی دستمزد کارگران زن و مرد ؛

- استفاده زنان کارگرو مستخدم از مرخصی با دریافت حقوق در دوره وضع حمل لا اقل سه ماه .

برای دفاع از حقوق کارگران زن در برنامه آمده است .

بدینسان حزب توده ایران یکی از مبدانهای اصلی مبارزه خود را ، مبارزه برای برابری زنان اعلام نمود و در این راه با پیگیری مبارزه کرد . فراکسیون پارلمانی حزب توده ایران در مجلس چهارم

(سال ۱۳۲۴) برای نخستین بار در تاریخ کشوری پیشنهاد و گذاری حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بزنان را به مجلس برد . اما شاه که روزها شناسائی صوری حق انتخابات برای زنان اینهمه منت بر آنان بار کرده ، آنروز از مخالفان سرسخت این طرح بود و بدست نمایندگان دست نشاند خود در مجلس چهارم هم مانع از تصویب آن گردید .

زنان مترقی با فعالیت در صفوف حزب توده ایران و اتحادیه های کارگری برای خواسته های سیاسی و صنفی خود مبارزه میکردند . علاوه بر این سازمانهای ویژه زنان مانند " تشکیلات دموکراتیک زنان ایران " (از سال ۱۳۲۲) و " سازمان زنان ایران " (از سال ۱۳۳۰) به تجهیز و تشکیلات زنان و دختران برای مبارزه در راه برابری دست زدند . این هردو سازمان که از حمایت و پشتیبانی حزب توده ایران برخوردار بودند ، جمع کثیری از زنان کارگر ، خانه دار و روشنفکر را در صفوف خود متحد ساختند و با انتشار مجله و روزنامه و تشکیل کنفرانسها ، کلاسهای بزرگسالان و غیره نقش مهمی در آشناساختن زنان بحقوق خود و کشاندن آنان بصحنه مبارزه برای برابری حقوق و استقلال و دموکراسی ایفا کردند . پس از شهریور ۱۳۲۲ سازمانهای دیگری هم از زنان تاسیس شد که آنها نیز خواهان برابری حقوق زن و مرد بودند . این سازمانها که بطور عمده محفل زنان وابسته به طبقات مرفه بودند ، بنیادهای بی ریشه ای بودند که هرگز به سازمانهای واقعی زنان تبدیل نشدند .

مبارزات پیگیر حزب توده ایران و شورای متحد مرکزی ، دولت را مجبور کرد تا برای نخستین بار ، قانون کار را تدوین و تصویب کند و برخی مطالبات اقتصادی کارگران زن و از جمله برابری دستمزد زن و مرد را در این قانون بگنجانند که به برکت سلطنت محمد رضا شاه اجرا شد و هنوز هم اجرا شده است .

تشکیل حکومت ملی در آذربایجان (سال ۱۳۲۴) در یکی از استانهای مهم ایران حقوق برابر زنان را تامین کرد . برای نخستین بار زنان در عمل از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بهره ور شدند . در قانون کار حکومت ملی آذربایجان برابری دستمزد زنان کارگرو سه ماه مرخصی دوران حاملگی و زایمان با پرداخت حقوق منظور گردید . حکومت خود مختار کردستان نیز طی حیات خود سازمان زنان تاسیس نمود و حقوق برابر زنان را شناخت . آنچه حزب توده ایران ، شورای متحد مرکزی کارگران ، تشکیلات دموکراتیک زنان ، حکومت های ملی آذربایجان و کردستان برای زنان انجام دادند ، علیرغم خواستعمارتانگلیس و امریکا و حکومت ارتجاعی ایران بود . این نیروهای سیاه نفعتها زنان را در بند میخواستند بلکه مخالف با خواسته های طبقات و قشرهای زحمتکش بودند . بهمین جهت حکومتهای ملی آذربایجان

و کردستان سرکوب شدند ، حزب توده ایران و تشکیلات دموکراتیک زنان بلاصحنه سازی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام شدند و سازمان زنان ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از فعالیت علنی بازماند .

دردوران اعتلای مجد و جنبش درسالهای ۱۳۲۹-۱۳۳۲ هنگامیکه زنان عضو حزب توده ایران تشکیلات دموکراتیک زنان و سازمان زنان ایران برای برابری حقوق مبارز میبود راتشدید کردند و ویژه برای حق شرکت در انتخابات مبارزه گسترده ای را آغاز نهادند ، ماموران شهرستانی ورکن دومشاه به متینگ های انتخاباتی وحشیانه یورش میبردند و زنان ودختران را روانه زندانها میکردند . پاسخ شاه به زنان ودختران مترقی وحق طلب شلاق وزندان بود .

زنان

و "انقلاب سفید" شاه

سرانجام سلسله ای ازطلل داخلی وجهانی - اقتصادی و سیاسی واز جمله مبارزات گذشتهمردم موجب شد تا شاه برای تحکیم پایه های سلطنت متمزلزل خود وتامین شرایط نوین برای غارت نواستعماراز دست باصلاحاتی بزند که از جمله تغییر قانون انتخابات وشناختن حق رای برای زنان ونیز تغییر برخی از مواد قانون مدنی وتصویب قانون حمایت خانواده بود . برای مبارک کردن مبارزات زنان در چارچوب دلخواه همنشاه سازمان زنان ایران را برپاست اشرف بوجود آورد ، همچنانکه پدرش کانون بانوان را جانشین جمعیتها وانجمنهای واقعی زنان ساخته بود . در مورد حق رای زنان وقانون حمایت خانواده بایک بررسی کوتاه میتوان به عیان دید که اثرات عملی این چندگام در شرایط مشخص ما هیچ وپایسیار اندک است . واگذاری حق انتخابات بزنان در شرایطی که کوچکترین اثری از دموکراسی وجود ندارد وحق قانونی مردم برای انتخاب نمایندگان خود پایمال چکمه دیکتاتوراست جز نشان دادن چند زن درباری بر کرسیهای مجلسین حاصلی بیارتی آورده است ، زنانی که جز در مدح وستایش "شاه وشهبانو" والا حضرتها ووالا گهرها دهان باز نکردند واند وپادرد ورنج توده زنان ستکس وسحرورم بیگانه اند . امام در مورد تغییر برخی مواد قانون مدنی ونشان دادن قانون حمایت خانواده بجای آن کافی است باختصار یادآور شویم که طبق قوانین موجود :

- مرد " رئیس " خانواده است ؛
- زن حق تعیین اقامتگاه ندارد ؛
- دختر درهرسنی برای تصمیم درباره ازدواج خود فاقد رشد است ؛
- قانون " همسر دوم " را برسمعیت میشناسد ؛
- مواد مربوط به نکاح منقطع یعنی فحشاء قانونی باعتبار خود باقی است ؛
- ارجاع طلاق بدادگاهائیکه بسو زنان است ، ولی عدم استقلال اقتصادی اکثریت زنان اثرات عملی این ماده از قانون را بنحوفاحشی کاهش داده است ؛
- حق مسلم مادرنسبت به طفل در صورت وقوع طلاق پایمال شده است ؛
- مرد میتواند بیبها نه قانونی زن را از حق اشتغال به شغل محروم کند ؛
- قانون کیفر همگانی به مرد قدرت اجرائی بخشیده و با وحق میدهد بیبها نه " دفاع از ناموس " زن را بقتل برساند وقانون اورا تبرئه میکند ؛
- زن بدون اجازه مرد حق مسافرت بخارج از کشور ندارد ؛
- قانون ارت بزبان زنان است .

باتوجه به محرومیت های گوناگون بالا است که در یکی از سمینارهای فرمایشی سازمان زنان اشرف پهلوی ، علیرغم فشار و خفتان زنان در چارچوب امکانات خواستهای خود را بشرح زیر بیان کردند :

— تك همسری ؟

— تساوی حقوق پدر و مادر نسبت به اولاد ؟

— تقسیم اموال حاصل در دوران ازدواج ؟

— رعایت آزادیهای فردی و حقوق اساسی افراد ؟

— تغییر قانون حمایت خانواده و هماهنگ ساختن آن با مقتضیات زمان .

ستم خانوادگی را محرومیت اجتماعی — اقتصادی تکمیل میکند . پنجاه سال سلطنت ننگین خاندان پهلوی و دنباله روی آن از سیاستهای استعماری و نواستعماری موجب شد که نسبت بیسواد ی ، عدم اشتغال و عدم مهارت در میان زنان چندین برابر مردان باشد . علیرغم سروصدای فراوانی که در ده سال اخیر درباره " بیکاری بیسواد ی " برآه انداخته اند ، معاون وزارت آموزش و پرورش در سالهای اخیر ، نرخ بیسواد ی در جامعه زنان ایران بالا ست ۷۳ درصد زنان کشور ما بیسواد ند اگر اقدام فوق العاده ان صورت نگیرد ، تا پایان برنامه پنجم درصد زنان با سواد از ۲۷ درصد به ۲۲ درصد کاهش خواهد یافت و تعداد زنان بیسواد روستایی ۹ میلیون نفر بالغ میشود " (۱) . سر دبیر کل کمیته ملی بیکاری جوانی با بیسواد ی نیز اخیرا اعلام کرد که : " ۹۱ درصد زنان روستایی در سراسر کشور بیسواد ند " (۲) . فرصت آموزش برابر نشود در نقطه آغاز ، بلکه در جریان تحصیل هم برای دختران و زنان وجود ندارد . آمارهای دولتی میگویند از هر ۱۰۰ دختری که در سال ۴۸-۱۳۴۷ در دبستان ها ثبت نام کرده اند ، ۴۲ نفر بعد از مختلف قبل از رسیدن به کلاس پنجم ترك تحصیل کرده اند . همین آمار میگوید تعداد بیشتری از دختران پس از پایان سه سال اول تحصیلات دبیرستانی ترك تحصیل میکنند . در سال ۵۲-۱۳۵۱ ، ۶۵ درصد دخترانی که ۶ سال قبل در سال اول دبیرستان نام نویسی کرد بودند ترك تحصیل کردند (۳) . علت ترك تحصیل دختران چیزی نیست مگر فقر خانواد ه و اینها مردن آنان به ازاد و جاهای زود رس ، برای آنکه لا اقل یکسری ناخوردگتر داشته باشند . تعداد دختران دانشجو معراتب کمتر از دانشجویان پسر است . آمار سال ۱۳۵۴ نشان میدهد که در برابر هر ۱۰۰ دانشجوی پسر فقط ۲۵ دانشجوی دختر وجود داشته ، در برخی از رشته های تحصیلی تعداد دانشجویان پسر بیش از سه برابر دخترهاست و در رشته های مهندسی تا ۹۲ درصد دانشجویان پسر هستند (۴) .

مسئله اشتغال زنان

آمارهای رسمی دولتی تایید میکنند که زنان فقط ۱۳٫۸ درصد نیروی کار را تشکیل میدهند که این نسبت تا پایان برنامه پنجم یعنی در سال ۱۳۵۸ به ۱۵٫۲ درصد خواهد رسید . زنان کارگر که بطور عمده در صنایع نساجی ، پوشاک ، قالی بافی و غذائی اشتغال دارند از حقوق برابر با مردان برخوردار نیستند ، قانون ناقص کار و قانون تامین اجتماعی بد رستی اجرا نمیشود . کارگران زن نصف ثلث مردان مزد دریافت میکنند ، ساعات کارشان نامحدود است ، تضمین شغلی ندارند ، مرخصی قبل و بعد از زایمان با احتساب دستمزد علاا اجرا نمیشود ، حتی مسکن متناسب ندارند ، پزشک و ماما

۱- کیهان ، ۳۰ مهر ۱۳۵۴ .

۲- خواندنیها ، شماره ۳۱- ۱۳ تا ۱۳۵۴ دی ۱۳۵۴ .

۳- کیهان - ۲۴ آبان ۱۳۵۴

۴- ماخذ - نشریات وزارت علوم و آموزش عالی - کیهان - ۱۵ آذر ۱۳۵۴ .

و بیماورستان ، شیرخوارگاه و کودکستان و مدرسه برای فرزندان زنان زحمتکش نیست . بقول خبرنگار کیهان " زن و شوهرانی که خارج از خانه کار میکنند ، برای نگاهداری بچه‌هاشان با " چکنم ؟ چکنم " مواجه اند و هر روز صبح که از خواب بیدار میشوند ، از همد یگر میپرسند ، امروز بچه‌ها را بدست کس می‌بیساییم " (۱) .

میلیونها زن روستائی که همگام و همدوش مردان در مزارع خانوادگی کار میکنند و از سوئی با زوی کارند و از سوئی زن خانه ، کارشان متاسفانه چون کار حیوانات بحساب نمی‌آید و رنج و زحمت دائمی شان در کشاورزی و دامداری " شغل " محسوب نمی‌شود . در آمارهای دولتی فقط آن گروه از زنان روستائی شاغل بشمار می‌آیند که یا بعنوان کارگر در مزارع دیگران بکار مشغولند و یا قطعه زمینی به‌عبارت برده و شخصاً به‌کشت و زرع پرداخته‌اند . کارگران کشاورزی زن مزدی کمتر از مردان دریافت میکنند و در پناه هیچ قانونی نیستند . بارشد مناسبات سرمایه‌داری در روستاها ، زنان کارگر بخش کشاورزی مواجه با بیکاری شده‌اند و هیچ مرجعی بفرجذب آنان در سایر رشته‌های تولید نیست . آمار رسمی کنفرانس ملی کار (سال ۱۳۵۲) میگوید که تعداد زنان شاغل در کشاورزی از تیرماه ۱۳۴۸ تا اردیبهشت ۱۳۵۲ معادل ۵۰ درصد کاهش داشته‌است (۲) .

زنان در شرایط مساوی آموزش و مهارت عقب‌تر از مردان نگاهداشته می‌شوند . در سمنار منطقی‌های آذربایجان گفته شد : " زن مردی که دارای یک تخصص و یک پایه تحصیلات هستند ، در سازمانهای دولتی و در بخش خصوصی یکسان تحویل گرفته نمی‌شوند . بهره‌میدان بیشتری داده می‌شود و زنان در مشاغل پایین باقی میمانند (۳) . با آنکه مقاله نامه مصوب سازمان ملل متحد تاکید میکند که : " زنان در شرایط برابر بودن هیچگونه تبعیض ، دارای همان حقوقی هستند که مردان برای اشغال مقامات و اعمال مشاغل عمومی مقرر در قوانین ملی دارند " ، زنان در سایر کشورها از این تبعیض رنج می‌برند . بدینسان می‌بینیم که زنان ایران در عصر سلطنت این پدر و پسر ، هم از ابتدائی ترین حقوق خود محرومند و هم فاقد شرایط اولیه یک زندگی شایسته انسان تمدن قرن هاستند .

یک مقایسه برای آنکه تصویر زنده‌ای از نقش ترمزکننده‌ی خاندان پهلوی در زمینه آزادی زنان بدست داده باشیم ، مناسب میدانیم وضع زنان ایران را با جمهوری آسپای آسیای میانه شوروی بسنجیم که قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ، از نظر محرومیت و عقب‌ماندگی وضعی مشابه وضع زنان ایران در ۵۰ سال قبل داشتند . قبل از انقلاب اکتبر ، شرق کشور شورواهاشید ایداعقبمانده بود . زنان هنوز چادر بر سر داشتند . بیسوادئ ، سنن کهنه و خرافات زندگیشان راتباه کرده بود . نلین بزرگ که اهمیت فراوانی برای آزادی زنان قائل بود میگفت : " ماکون نیستها می‌خواهیم هر آنچه موجب ستم و آزار کارگرن ، زن کارگر ، زن دهقان ، زنسان خانواد ههای خرده پا و حتی در بسیاری از موارد زنان طبقات متوسط از میان برداریم . زن کارگر در شرایط سرمایه‌داری از وجهت هدف ستم قرار میگیرد . بمثابة کارگر ، بمثابة زن . اما زنانی هم که بمشایط طبقات تعلق دارند ، شدیداً در موقعیت پستتری قرار دارند و به پیروزی مبارزه برای حل مسائل مربوط بزنان عمیقاً قنندند (۴) .

۱ - کیهان - ۲۹ آذر ۱۳۵۴ .

۲ - کیهان - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۲ .

۳ - اطلاعات - ۲۳ آذر ۱۳۵۴ .

در روسیه قبل از انقلاب سه چهارم جمعیت و پنج ششم زنان کمتر از ۴ سال خواندن و نوشتن
 امید انستند ولی زنان ملل غیر روس تقریباً تمامی بیسواد بودند . مجله " اخبار آموزشی " در سال ۱۹۰۸
 نوشت : " ۲۸۰ سال وقت لازم است تا تمام زنان روسیه باسواد شوند " (۱) ، اما حکومت شورازها
 برای حل این مشکل بزرگ فقط پنجده نیاز داشت . در سال ۱۹۳۹ در سراسر اتحاد شوروی
 بیسواد ی ریشه کن شد . زنان بصره تولید جلب شدند و تمام درهای ترقی و پیشرفت در همه عرصه
 ها بر رویشان گشود ه گردید . در جمهوریهای آسیای میانه و کازاخستان تغییرات عظیمی در وضع زنان
 بوقوع پیوست . آموزگاران ، پزشکان ، معماران ، هنرپیشگان ، موسیقی دانها ، دانشمندان بری
 جسته از میان زنان برخاستند . يك مقایسه کوچک نشان میدهد که زنان ایران تا چه حد از زنان جمهور
 های شوروی عقب مانده اند . پس از ۵۰ سال سلطنت خاندان پهلوی هم اکنون در ایران فقط
 ۱۰۵۰ پزشک و دندانپزشک زن وجود دارد (۲) که کمتر از ۱۰ درصد تعداد بسیار ناچیز پزشکان
 کشورند . در حالیکه در :

جمهوری کازاخستان	۷۰ درصد پزشکان زن هستند
ارمنستان	۷۱ " " "
قرقیزستان	۶۷ " " "
ازبکستان و	" " "
ترکمنستان	۵۷ " " "
تاجیکستان	۵۶ " " "

در قرقیزستان که فقط ۳۲ میلیون نفر جمعیت دارد (سال ۱۹۷۲) ۵۶ درصد آموزگاران
 دبستانها و دبیرستانها زن هستند ، بیش از ۲۰۰ زن در رشته علوم کار میکنند که ۳۶۵ نفر آنها
 دارای درجه دکترا و کاندیدای علوم اند (۳) در حالیکه در کشور ۳۳ میلیون مافظ ۱۸۰۰ زن در
 کادر آموزشی دانشگاهی بکار مشغولند (۴) . در قرقیزستان ۲۸٫۶٪ قضات و ۴۴٫۹٪ مشاوران قضائی
 زن هستند (۵) در حالیکه در ایران تعداد زنان قاضی از شماره انگشتها ی دست همتجا و زمینکند .
 اقدامات رفاهی دولت سوسیالیستی شبکه وسیعی از بیمارستانها ، درمانگاهها ، استراحتگاهها
 شیرخوارگاهها ، کودکانها ، غذاخوریها ، کلوبها ، تئاترها و کتابخانه ها را در بر میگیرد که با زندگی
 زنان و مسئله اشتغال آنان پیوند مستقیم و غیر مستقیم دارد . بگفته لنین در سوسیالیسم مسئله این
 نیست که زن در تولید کار میکند یا نه ، بلکه از آنهم بیشتر این مسئله مطرح است که چگونه باید میان کار
 زن در تولید و وظائف بماند مادرو همسرهما هنگی برقرار شود . در جمهوریهای آسیای میانه سرانه
 پزشک ، تخت بیمارستان ، شیرخوارگاه ، کودکان ، دبستان ، کلوب ، استاد یوم ، تئاتر و کتابخانه
 بنحویف قابل قیاسی چندین برابر ایران است . نمونه ای از عقب ماندگی ایران را در زیر نشان
 میدهیم :

1 - Lenin on the role of women in society and the emancipation
 of women in the USSR. Moscow, 1975, P.29

۲ - کیهان - ۲۷ دی ۱۳۵۴ .

۳ - Lenin on the role of women in society and the emancipation
 of women in the USSR . Moscow, 1975, P.32 .

۴ - کیهان - ۱۱ آبان ۱۳۵۴ .

۵ - Lenin on the role of women in society and the emancipation
 of women in the USSR. Moscow, 1975, P.26

نام *	تعداد پزشک و دندانپزشک برای هر ۱۰ هزار نفر (سال ۱۹۷۳)	تعداد تخت بیمارستان برای هر ۱۰ هزار نفر	تعداد کتاب تعداد تأثر جمعیت خانه	تعداد پزشک و دندانپزشک برای هر ۱۰ هزار نفر (سال ۱۹۷۳)
ازبکستان	۲۲	۱۰۰	۵۹۰۹	۲۴
آذربایجان شوروی	۲۵	۹۴	۳۰۰۰	۱۲
گرجستان	۳۸	۹۳	۳۶۵۷	۲۲
تاجیکستان	۱۷	۹۵	۱۳۰۰	۱۱
قرقیزستان	۲۲	۱۱۰	۱۴۰۰	۷
ترکمنستان	۲۲	۱۰۱	۱۱۸۵	۶
ایران **	۳	۱۲	۳۰۸	۱۴

وظائف نویسنده
در برابر زنان ایران
 شده و زنان را در فقر، بیسوادى، عقب ماندگى و نابرابرى نگاه داشته است. جنبش مترقى زنان ایران در این نیم قرن علیرغم فشارها به بیکارخود برای استقلال مېهن، برابرى حقوق و کمک به تامين صلح جهانی ادامه داده است. در سالهاى اخير با وجود فضای ترور و اختناق ناشى از خصمت بهيمى و ماوراء ارتجاعى رژیم شاه مبارزه زنان بتدریج جان گرفته است، جنبش اعتصابى در میان کارگران زن که شدیدا استعفا ميشودند گسترش ميابد و اینجا و آنجا در کنار برادران کارگر خود برای حقوق صنفى خویش مبارزه میکنند. زنان کارگر کشاورزى که روز بروز تعدادشان افزون میگردد و نخستین آماج بیکارى در روستاها هستند بمثابه متحد طبيعى پرولتاریا نقش خود را در مبارزات حال و آینده بیش از پیش ایفا خواهند نمود. مبارزات مادران و زنان و خواهران زندانیان سیاسى منظور اعتراض به اقدامات در منشانه ساواک، مبارزات زنان و مادران سرایان و افسران اعزامى به صحنه جنگ ظفار، مبارزات علیه گرانی و کمپایى - همه و همه نشانه اعتلاء تدریجى مبارزات زنان است. اگرچه در سالهاى اخير مبارزه زنان در بخشى از جنبش تحت تاثیر جریانات چپ روانه شکل ناسالى بخود گرفته که نمیتواند به پیشرفت مبارزات در مجموع یارى رساند، اما میتواند پایداری این عده از زنان و دختران را در برابر شکنجه گران و جلادان شاه مستود.

سال جهانی زن و مصوبات کنگره های مکزیک و برلین در مکرراتیک و نیز برنامه ده ساله سازمان ملل متحد برای رفع تبعیض از زنان دستگیره ای است که علیرغم اختناق به زنان ایران امکان میدهد مبارزه خود را برای حقوق برابر، در مکرراس، استقلال، صلح گسترش بخشند. تردید نیست که این مبارزه آسان به پیروزی نخواهد رسید، زیرا رژیم شاه که سال جهانی زن را با طو مارهای نطق و خطابه و برگزاری چند سمینار و کنفرانس سرهم بندی کرد، از هم اکنون بی اعتناء به رویداد های سال جهانی

* اتحاد جماهیر شوروی - ۱۹۷۵ - بنگاه نشریات نووستی .

** آمارگیری سال ۱۳۵۲ .

زن ، از زبان اشرف پهلوی نغمه یأس سرداده است . اشرف پهلوی سال زن را که یکی از مهمترین دستاوردهای جنبش زنان جهان است " يك شوخی مردانه " نامیده و معتقد است که : " سال زن بزودی به بوته فراموشی سپرد نخواهد شد " (۱) اما این ارزیابی و پیشگویی ابلهانه يك شاهزاده خانم درباردوست و مبارزات زنان ایران در راه تحقق شعار سال جهانی زن یعنی برابربری پیشرفت و صلح تا پیروزی ادامه خواهد یافت .

مبارزه زنان برای برابربری کامل بدون تردید بخشی از مبارزه عمومی طبقه کارگرایان برای دموکراسی و ترقیات اجتماعی است . لنین می آموزد که رهائی واقعی زنان با درگزینهای انقلابی سیاسی و اقتصادی بستگی دارد و تنها تحول انقلابی جامعه برنیاید سوسیالیستی میتواند زنان را از بند نابرابری و استعمار برهاند . اما این بدان معنا نیست که تمام اقشار زنان برای سوسیالیسم مبارزه میکنند . لنین تاکید میکند که : " جنبش زنان باید وسیعترین قشرهای زنان را دربرگیرد ، به بخشی از جنبش توده ای تبدیل شود و نه تنها بخشی از جنبش پرولتاریا ، بلکه بخشی از جنبش همه استعمارشوندگان و ستمکشان باشد (۲) . برنیاید این آموزش لنین در حالیکه پیشاهنگ زنان در کنارتطبقه کارگر ایران برای رهائی کامل خود و محو استعمار مبارزه میکند ، شعارهای جنبش زنان چنان عام و همه گیر است که هر زنی را که از ستم خانوادگی ، بیسواد و نابرابری در اجتماع رنج میبرد باید بدور خود گرد آورد ، بسیج کند و به صحنه مبارزه گسیل دارد . بنابراین در برابر نیروهای مترقی کشور ، و از جمله زنان مترقی ، این وظیفه قرار دارد که در شرایط دشوار زندگی مردم : گرانی و کمپایی ، فقدان دموکراسی و وابستگی روزافزون رژیم به امپریالیسم ، در لحظه مناسب آنچنان شعارهای را برگزینند که قابلیت جلب عده هر چه بیشتری از زنان را به بارزه داشته باشد .

در شرایط مشخص کنونی که سازمانهای واقعی زنان امکان فعالیت علنی ندارند ، میتوان از تریبون سازمانها و اتحادیه های موجود استفاده کرد و با استناد به مصوبات سازمان ملل متحد ، کنگره های سال جهانی زن و حتی قطعنامه های سمینارهای فرمایشی سازمان درباری زنان ، برای رفع تبعیض و برابربری مبارزه نمود .

رژیم شاه به عیب میکوشد تا با العاجبتلیغات دروغین خود را آزاد کند و زنان ایران نغایاند و جنبش مترقی زنان را از حرکت بازدارد . تلاش پیوسته زنان همراه با سایر نیروهای مترقی و انقلابی میهن ما ، یگانه راه آزادی و رهائی است .

زنان ایران

برای نیل به آرمانهای خود

به صفوف مبارزین راستین پیوندید

زیر بار « رضا » نخواهم رفت

(از منتهوی * کارنامه زندان * اشعار)

« کارنامه زندان » منظومه ایست بزرگ تقریباً در ۲۳۰ بیت که ملك الشعراء بهار آخرین شاعر بزرگ کلاسیک ایران آنرا در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ در زندان تهران و تبعید گاه اصفهان سروده و برای نخستین بار پیرا زمرگ بهار روگریز رضا شاه در دیوان دو جلدی او بجاپ رسیده است . این منظومه توصیف رسائی است از زندگی پرشکجه این شاعر و ادیب نام آوران ایران در دوران رژیم رضا شاهی ، ابیاتی از آغاز منظومه نقل میشود :

<p>همچو افسردگان ، برابر کوچین شد مبرعکس ، ماه رنج و ملال ؟ عید بی نو بهار ، منحوس است . شد صدای در سرای بلنسد تابه بیند که کیست کوبنده رفت و برگشت و گفت : « فخرائی است » گفتمش : « روبیرس کارش چیست ؟ » گفتمش : « رو ! بگوی بیما راست » . مبتلای ز کام و درد کمر وز طاقی تومی کنند سراغ باغم و درد متصل بودم خرج بسیار و همت عالی همه شد خرج و هیچ نیست بجا نه ، کزین مملکت برون تازم شده ام کاسی کتاب فروش بر ملت عزیز و محبوسم تا شوم بی نشان و خانه نشین چاپلوسی کنم ، غلام شوم در نیاید بچنبر اشرا ر</p>	<p>داشت امسال ماه فروردین مؤمنی گفت : « از چه عید امسال گفت : « زیرا بهار محبوس است اول صبح ، آخرا سفنسد باغیان شد بد رشتا بنده رفت و برگشت و گفت : « فخرائی است » آمد و گفت : « با توائش کار است » . من در افتاده سخت در بستر کلفت آمد که آمد ندیده باغ راستی هم بمی کسل بودم شب نوروز و کیسه خالی هر چه آمد بدست از هر جا نه اجازت که شغلی آغازم تا تیوسم بکنج خانه خموش نزد دولت اگر چه مفضوم لیک خواهد « خدا یگان زمین » سخت گیرند تا که رام شوم لیک غافل که گردن احرار « کم نیاید بزیر سایه بوم زین تگانها زجا نخواهم رفت</p>
--	--

ور همای از جهان شود معدوم
زیر بار « رضا » نخواهم رفت

گرفروشم کتاب در بازار
به که خوانم قصیده در دیار

کارنامه سیاه خانواده پهلوی

استبداد و سلطنت مطلقه با فساد و ستم همراه می‌باشند. در سراسر تاریخ همه کشورهای جهان در هر جا که استبداد به وجود آمده و پادشاهی و خودسری فردی حکمفرما بوده (و این پدیده در ورنی طولانی شکل حکومت در اکثر کشورها بوده است) در زدی، فساد، بی‌بندوباری، زقطه نظر اصول خانوادگی، جهل، دشمنی با افکار پیشرو، ترس از دانش، کشتار بیرحمانه مردم، جنگ‌های خونین در راه منافع شخصی و یا گروه حاکم هم‌ای آن آمده است.

هنیلا سلاسیه امپراطور حبشه که به مردم این کشور تلقین کرده بود که شاه، یعنی خود او، وابسته به آسمانها است و اگر او نباشد همه چیز از میان می‌رود هنگامی که مردم حبشه در نوچه‌ها و دها ت از گرسنگی جان می‌سپردند به سگهای خود بهترین خوراکیها را میدادند و برای نگاهداری آنها پرستارهای زیبا و گماشته بود و در جشنهای همکاران خود دست اندرسنگ عزیز کرده اش را می‌دید و این رفتار غیر انسانی را می‌پندیرفته و معاندانها که یکی از آنها شاه امروزی ایران است با لطف شاهانه سگ او را نوازش می‌کردند.

نایابون، بنیانگذار قانون مدنی فرانسه که تاکنون هم به قدر خود باقی است چنین عقیده داشت: "اجتماع نمیتواند بدون نابرابری ثروت وجود داشته باشد، نابرابری ثروت هم بدون مذ هب پایداری نمیتواند بماند. هنگامی که انسان بی در همسایگی کسی که تاحلق پرستان زگرسنگی جان میدهد نمیتواند این تقاوت را بپذیرد اگر متفقدی بها و نگوید: خداوند چنین خواسته است، باید در دنیا هم چیزی باشد و هم ثروت مند. اما پس از آن در اربابیت تقسیم جور دیگر خواهد بود."

این گفته بی‌پرواشی و دریدگی سرمایه‌داری، ثروت و نگاه بنان آنها را نشان میدهد و نوید دهنده در رندگی بورژوازی است تا آنجائی که هیئت‌تری می‌آید و کشورها را غارت میکنند و ملت‌ها را می‌خواهد نیست و ناپسود سازد و دیوانگی را به آنجا میرساند که خود را کمتر از خالق نمی‌بیند و یاد ستکبار خالق می‌شمارد و عقایدش را کتاب مذ هب خود مقدس میداند و حکومت بزرگ و یاد رخیال‌خام او امپراطور بزرگ دنیا بی را بر پایه آن قرار میدهد و او اطرافیانش، در درئیائی از ثروت، خون و فساد غوطه‌ور میشوند و برای نگاهداری این بزرگوار زمین بردن یگانگان سوسیالیسم، امید مردم جهان، جنگی دنیا بی بریا می‌سازد و ده‌ها میلیون قربانی میکرد و کشورهای زیادی را ویران می‌سازد.

خانواده پهلوی هم نمیتواند در این امروروال استثناء باشد نه تنها استثناء نیستند بلکه پایه‌های خیانته و فساد این خانواده از همان آغاز زکد داشته شده است و قدرت این خانواده بر پایه همکاری با امپریالیسم بوده است یعنی پایه‌ای نادرست و بلکه گندیده داشته است

امپریالیسم انگلستان برای نگاهداری سروری خود در ایران و حفظ امپراطوری خود در جهان، در برابر پیدار شدن خلق ایران و در همسایگی دولت تازه با بصره زندگی گذشته شوروی، مانند همیشه دست به دسیسه‌ای زد و آنها را پیدا کردن سرسپرده‌ای بود بنام رضاخان افسر قزاق، رضاخان معروف

به " ماکسیم " ، زیرا او مورسلسلهای ماکسیم بود ، مردی بیسواد اما زیرک به درستی فهمید که از او چه میخواهند ، طوق نوکری امپریالیسم را به گردن انداختن و گوش به فرمان او داشتن و آزاد بودن در چاپیدن خلقهای ایران و منزهنجیرکشیدن آنها . طبیعی است که در این کار عده زیادی از سرسپرده های امپریالیسم انگلستان با او همراه بودند و او را راهنمایی میکردند . سرسپرده های شناخته شده و فرسارام سونبا کمر خدمت بستند و او را به سیاستونیرنگهای وابسته همان آشنا ساختند . رضا خان هم از همه این امکانات استفاده کرد و بزود ی خود را شاه خواند و قیافه واقعیش را که از آن يك مستبد پول دوست دشمن خلق ، که پانصد بهیچ اصلی نبود نشان داد . و از هر کس هر چه که استفاده کرد ، اگر او را هنوز لازم میدانستگاه داشت و یا برکنار کرد و عده های راه که شاید از منافع امپریالیسم انگلستان آنگونه که شاید باید در فاجعه بودند در رزند آنها و آسیا و جاهایش یکی پس از دیگری از پای در آورد .

از همان آغاز کار از آنجائی که مزدی نظرتنگ و همیشه گرسنه و آرزومند ثروت بود ، حرصی بند و بار او را در اراضی نمایان گردید بعنوان اینکه زاندرانی استتقریبها همه ما زاندران را به اسم خود کرد و مالکین را وادار نمود که بمهیا ، بسیار اندک مالکشان را به او واگذار نمایند و یا تقدیم نمایند . همه از مالک بزرگ و کوچک مجبور به چنین کاری شدند و اگر کسی پا فشاری میکرد و میخواست که به راستی مطابق قوانین ملک خود را بفروشد جاییش در رزند آنها بود .

رضا خان تنها به ما زاندران قناعت نکرد در هر نقطه از ایران هر جا که دلش خواست ملک گرفت و ثروت دیگران را صاحب شد و مباحثین و نمایندگان او را مالک غضب شده خداهای و بیعی بودند که از کشتن ، بردن و بی ناموس کردن در ریخ نمودند .

به نام قلع و قمع کردن خانها و روسای ایلات و طوایف ثروتمندان را غضب نمود و راست است که اینها خودشان هم این در اراضی را از استثمار دهقانان و خلق جمع نمود بودند اما رضا خان این کار را برای بهبود وضع مردم نکرد بلکه برای افزودن هر چه بیشتر به ثروت شخصی خود مینمود .

سپهبد زاهدی در جنوب و سپهبد احمدی در غرب از هیچگونه سستی چشم نبودند و نه تنها به ارباب خود رساندند بلکه خود هم از ثروتمندان بزرگ شدند . افسران هم که سپهبد احمدی با نفرت نقل میکردند ، گناه او را اینکه با دست خود شکم مردمی را دریده افتخار میکرد ، است ، سپهبد زاهدی دست رد نه تنها بر ثروت نگذاشت بلکه دختران و زنان دیگران را از آن خود میدانست و همه این کارها هم با کشتاری رحمانه و آواره کردن مردم بود .

بنام مسکن قبایل کردستان هزارها کرد را از کردستان کوچ دادند ، املاکشان را گرفتند و آنها را راهی شهرستانهای دیگر نمودند و تعداد بسیاری از اینها به نقاطی که برایشان تعیین شده رسیدند . در میان راه در شهرها و روستاها به کلفتی رفتند و بچه ها یا از گرسنگی و بیماری جان سپردند و مردها هم بیشترشان کشته شدند .

این خانواده از زن و مرد ، از همان آغاز ، برای جواهر و ثروت بی طاقت بودند و اگر گرفتن هر چه چیزی که خوششان میآمد خود داری نمیکردند ، چه بسا زنها که به دیدار زن رضاشاه میرفتند ، در آغاز از نگهتری و یا تا که جواهری با خود داشتند ، و اینها به عنوان اینکه " بد هید تماشا کنیم " میگرفتند و کسی جرات نمیکرد که آنها را پس بگیرد و همه البته با " رضایت " تقدیم مینمودند ، و گرنه خانمانی بر باد میرفت ، معروف بود که سردار ما کوئی جواهرات و به خصوص مرواریدهای بی نظیری دارد . به خانه او ریختند و او را و راه بیغما بردند و حتی گردن بند کوچکی که به گردن زنش بود گرفتند و پس از آن این جواهرات در دست و گردن زن و دخترهای رضاشاه میدرخشیدند . اما رضا خان حتی از جواهرات متعلق به ملت ایران که در خزینه دولتی نگاهداری میشد چشم نبودید و مقداری که اند از آن معلوم نیست در این میان در زید و وحیف و میل شده است .

صفحه‌های ماهیانه نیا محترم تروا رجمند تراژان هستند که فساد داخلی این خانواده در آنجا شرح داده شود اما چون این فساد دامنه گسترده ای داشتند اگر بیاورد مقداری از آنرا نقل کرد ولی بعد آن روزی و شاه امروز و پیران رش علی رضا همچون بچه‌گرگهائی بودند که تکیه بر قدرت و با بر خورداری از پشتیبانی شهرتانی هرگونه من حرمتی را نسبت به خانواده های ایرانی نمودند . کم بودند خانواده‌ها که با دلی آسودند خترشان را به کوچ و خیابان میفرستادند ، مگر آنهایی که امید داشتند از این راه نیست به مقام مورتبه ای دست یابند و البته همه افراد این خانواده از زمان رگرفته تا خواهرها و پیکران در این کار محس آنها را یاری مینمودند

اکثریت قریب به اتفاق سر لشکران و یا بهتر است گفته شود " تیمساران " و دیگر افسران که جان و مال مردم را در اختیار خود میدانستند از روی این نمونه در حوزه‌های ماموریت خود چنین رفتار میکردند و کم بودند افسران انسان و بزرگواری که خود را آلود نساختند .

بهترین نمونه در میان اینها سرتیپ‌زندی میباشند . ماموریت او در فارس بود و بهتر است گفته شود که فارس تیول او بود و او اختیار کامل داشت . سهم را با مرتب میفرستاد و خود هر چه میخواست میگرد . هس زن جوان زیبایی چه شوهر در اروپا میسر میشد و چه با خانواده‌ها که از بین رفتند و چه با افسران جوان که تحمل این ننگ را نتوانستند بکنند و خانواده‌ها از هم پاشیدند . این کار او فلان را در آگاهی که از طرف ارتش در تهران برای رسیدگی به شکایات سالها بعد ترتیب داد شد گفته ثابت گردید و گذشته از این او برای غارت و حرمی هر کسی را که در برابر او ایستادگی میکرد به آسانی و به شکلی از میان بر میداشت . چنانکه خود کاگی او به آنجا رسید ، که یکی از سرشناسان فارس را به طور فجیعی کشت ، و به همین مناسبت به ناگزیر چون پای سرشناسی و ثروت مندی در میان بود ، پرده از روی کارهای او برداشته شد ، اما باز به همان دلیل که این مرد در زندان و هتک ناموس همانند ارباب و پسرانش بود ، او را به چند سال زندان محکوم کردند و پیران آمدند تکوتاهی هم آزاد شد و کسی هم دست به ثروت او نزد همان مالک و ایرانی در محاضرات به ثبت رسید ه بود .

این نمونه در سراسر ایران صادق بود .

در دوران رضاشاه است که تریاک کشیدن قبح خود را از دست داد . هنگامی که خود شاه هر روزهای منقل و افور میشست چگونه میشد دیگران را از این کار منع نمود و به خصوص چرا از منافع سرشار فروش تریاک چشم پوشید . رضاشاه تا آنجا باند این کشور بود که بتواند آن را بهره برداری نماید ، مردش را مستشار نماید ، و آن نقطه ای را تا حدی میداد آحاد کنند که آن خود او بود . هنگامی که برای باز دید به شیراز رفت کسانی امثال سرتیپ زندی برای خوشترقصی برای او نغال از چوب درخت مرکبات آوردند و او عا کردند که بهترین نغال برای تریاک کشیدن است و از آن روز به بعد میبایستی از فارس بسته بند بهسا از نغال مرکبات برای او فرستاده شود اکنون اگرستانی بی درخت و بی میوه میشود برای او اصولا تفاوتی نداشت .

در دوران رضاشاه جاسوسی و وحشت در همه جا حکم فرما بود . دستگا بزرگی پایه گذاری شد که تنها وظیفه اش جاسوسی از مردم مریه نام انداختن آنها بود . هیچکس خود را در امان نمیدید . رضاشاه برای حفظ خود ، برای آزاد بودن در زندی و یا خاموش کردن صدای آزاد یخواهان جاسوسان کوچک و بزرگ گردانده جاگمار بود . شیخ سرتیپ مختاری به نمایندگی رضاشاه در همه جا سایه افکنده بود و بر پایه گزارش و باید خواهیهای خصوصی ، افراد را به زندان میبانداختند ، در تهران معروف بسو د که پس از کشته شدن سردار اسعد بختیاری جوانی در خیابان یاد و ستانش راه میرفته است و با خنده ای میگوید : " بله " مرونند نش " و همین يك کلمه باعث شد که او به سرنیست بشود .

و جای تصعب نیست اگر این مرد که نمونه بارز استعماری قهاری و پیدادگری بود ، او را امروز به نام رضاشاه

کبیر و سردارنای میخوانند. اما تاریخ ایران از این نامد ایران ساختگی به خود فراوان دید هکها امروز برای همیشه نامشان با نغرت مواجه میشود و یا به فراموشی سپرده شده اند .
 هنگامی که آتش جنگ جهانی دنیای را میسوزاند رضاخان از ایران رانده شد و امپریالیسم انگلستان در آن روزها با همه فشار پسرش رابن نام شاه ایران نگاه داشت .

محمد رضا شاه فعلی جوان به عنوان شاه ایران معرفی شد . او هم با نهایت زبردستی با صورتی حسیق به جانب این نقش خود را آغاز کرد حتی در دوران اولیه هنگامی که کلنگی را برای ساختن بنیاد زمین میزد ادعا کرد که او هم جزو کارگران و صنعتکشان میباشد . نیروی مردم که روز به روز قوی تر میشد ، بیداری آنها و به خصوص احساس اینکه بگریزند و زنجیری نیست مردم را رویه حزب توده رانده و در همه جا زندگی میجوشید در همه جا بوی آزادی و حق رخنه کرده بود . در چنین محیطی محمد رضا شاه هم در فروست و آرام نشست به خصوص که شناخته ترین سرسپردگان امپریالیسم فراماسونها یا به نام او و حلقه کرد بودند و هر گفته و هر قدم او را پد رانه زیر نظر گرفته بودند و میکوشیدند که در این دوران پر جوش و خروش او را حفظ نمایند و منتظر آتیه بودند به همین مناسبت هم در همان روزهای اول برادرش علیرضا را به اروپا فرستادند تا کینه و نفرت مردم را آرامش بخشند . حتی محمد رضا شاه املاک ما زنده ران و سایر املاک را به صاحبان نشان یار د کرد و یا از نو خرید به این معنی که با آن یاشیدند در برابر عده های معدود سکونت آنها را خریدند تا چرخ مراد چگونه در ورزند و اکثر املاک را به دولت واگذار نمود . خانواده او هم مانند خودشان به صورت ظاهر عقب نشینی کرد نبودند و دیگر ماجراهای آنها زبانه زد خاص و عام نبود و در هر جا محمد رضا شاه ادعا میکرد که پادشاه مشروطه میباشد یعنی آنچه که در واقع باید باشد موجودی تشریفاتی بدون هیچگونه مسئولیتی .

اندک اندک پس از قوی شدن ارتجاع عقب نشینی جبهه دموکراتیک در ایران محمد رضا شاه هم چهره واقعی خود را نشان داد که در مکتب استبداد و ظلم پد ربار آمده است و دیگر از مشروطه خواهی و کارگری خبری نبود . یکی از فحیح ترین اقدامات این مرد کثرت روحش تاکی بود که در آن ربا جان پس از حکومت ملی مرتکب شد . افسران ارتش ایران و خود ارتش با مردم آذربایجان همان رفتار را کردند که هیتلر با مردم و خلقهای کشورهای کرد که به دستمای آورد . محققان زیاد به رفیق شهید حزبی که خود آن زمان افسر بود و با ارتش به تبریز فرستاده شده بود چنین حکایت میکرد :

ماده ای افسردیک خانه جمع بودیم اینها هر روز به شهر میرفتند و برگشتن از ماجراهای خود میگفتند و با آب و تاب از دختران جوان و حتی بچه سال را که مورد تجاوز قرار داده بودند با افتخار میگفتند از پول و جواهری که گیرشان آمده بود دمیزدند و هر روز به خانه ای میرفتند و هر روز به های زن و دختر بی حسرتی مینمودند و او اضافه میکرد که آنقدر این رفتار بیستمر آشفته کرد که بالاخره روزی بر آنها پانگ زدیم که شرم و شرافت هم خوب چیزی است چگونه شما خدایتان تمیکشید و دست به این کارها میزنید مگر خودتان خواهروماد روزنندارید !

هنگامی که محمد رضا شاه متبریر آمد جلوی پای او جوانی دموکرات را سر بریدند و قربانی او کردند از این دوران بعد چهره کریه این مرد هر روز نمایان تر گردید و بی بند و باری خانوادگی بر ملا تر و بی آرم تر شد و همان حرص خانوادگی در انداختن ثروت او ج گرفت و با زاملاک واگذار شده را به خود برگرداند .

همه به جای پدن و بردن افتاده بودند هنوز به دوران عواید سرشار نفرت نرسیده بود که پانگهای سونیس از پد پرفت پول شاه ایران با دادن منفعت سرا ز زدند و برای نگاهداری آن مبالغ هنگفت مقداری هم میگرفتند تا آنها را حفظ نمایند .

د زدیهای کلان شاه و خانواده اش

شاه امروزی هم مانند پدرش از همان ساعتی که قدرتراد ر دست گرفت با کمک د رباریان ووزراء سرسپرد به امپریالیسم ، املاک غارت شده بتوسط پدرش راکه د ر زمان د کترمصدق د وباره ازچنگ محمد رضاشاه خارج شده بود با هزاران حقمبازی ازنوبه خود برگرداند و البته کسی ازپولهای هنگفتی که رضاشاه د ربانکهای خارجی داشت اطلاع د رستی ندارد و همچنین ازجواهراتی که ازسراسر ایران به کام این خانواده سرازیرشده بود وهریک ازخواهرها و برادرهای شاه و دیگراعضاء خانواده به نسبت نزدیکیشان به شاه ثروت هنگفتی جمع کرده بودند که کاملاً ازسپاهه ثروت رضاشاه خارج بود .

این خانواده به برای به دست آوردن ثروت بیشتر د ر همه موسسات وشرکتها سهمیم شد و اندک اندک به نسبت تثبیت قدرت وگسترش خفقان و استبداد ، همچون سرمایه داران د دیگر املاک تکیه علنی به زورسرنیزه قسمت بزرگی ازشرکتها را از آن خود کردند و تا به امروز هم این کار ادامه دارد . شرکتی نیست چه تجاری چه صنعتی که شاه واعضاء خانواده اش سهمبیشتر آنرا نداشته باشند وویژه با این مشترکین یک سازمانی از این قبیل میتواند رشد یابد و عایدی داشته باشد . حتی اینها ازگرفتن سهمانسراها ی بزرگ ارتصاحب کردن قمارخانه ها وگلوبها چشم نیوشیدند و در همه جا دستدارند . به اندازهای این د زدیهای آشکار بود که حتی امریکائیها به صداد آمدند البته هنوز آن دوران د رآمد نفت به این پایه نرسیده بود و امریکانگران پول خود ش بود که گویا به عنوان قرض به ایران میداد .

" در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۶۱ امریکایک میلیار د دلار به ایران به عنوان کمک قرض مید هد این کمک به اندازهای بد به کار برده شد که ر واشنگتن مجلس نمایندگان به صداد آمد و د ریک گزارشی چنین نوشته شد است که صد ها میلیون د ولار که به ایران داده شده با چنان بی توجهی به کار برده شده که اکنون نمیتوان گفت برسر این سرمایه چه آمده است" (۱) چگونه مجلس نمایندگان امریکائی نمیدانست که این پول به جیب چه کسانی رفته است ؟ این صحنه سازیهاتنها برای مردم بی خبر است . هنگامی که شاه و خانواده اش و زاهدی قدرت را د ر دست دارند روشن است که این پول و دیگر د رآمدها از راه چه کسانی به بانکهای سوئیس ویا بانک د دیگر کشورها سرازیر میشود .

وسندهای زیادی د ر دست است که نشان دهنده د زدیهای شاه میباشد .

د ر سال ۱۹۶۵ سندن از طرف مجله امریکائی منتشر شد که د ر اینجا نقل میشود :

" خیبرخان بختیاری دوست قدیم شاه و جاسوس امپریالیسم که از ایران به امریکا فرار کرده بود چون شاه به او مظنون شده بود و او است که د ر برابردگاه عالی نیویورک جریان را با اسناد به اطلاع میرساند .

د ر ۱۲ مارس ۱۹۵۹ ایالات متحده امریکا ۲۰ میلیون د ولار به سازمان برنامه پرداخته است ، د ر اول آوریل ۱۹۵۹ ، ۲۰ میلیون د لار به بنیاد پهلوی منتقل گردیده است .

د ر ۱ آوریل ۱۹۵۹ ایالات متحده همیش ۳۰ میلیون د لار به سازمان برنامه پرداخته است ، د ر ۱ مه سازمان برنامه ۲ میلیون د لار به سازمان ورزش شاهنشاهی پرداخت کرد که از آنجا به بنیاد پهلوی منتقل گردیده است .

د ر ژوئن ۱۹۵۹ ایالات متحده د رحد و د چها میلیون د ولار به سازمان برنامه پرداخته است ، د ریازده ژویه سازمان برنامه ۲ میلیون د ولار به سازمان ورزش شاهنشاهی منتقل کرده است .

د ر ۱۳ ژوئن ۱۹۶۱ ایالات متحده د رحد و د ۲۰ میلیون د لار به بانک مرکزی ایران پرداخته است ،

د راول ژیوه ۱۲ میلیون د ولا ره بنیاد پهلوی منتقل شده است .
 د ۱۷ اوت ۱۹۶۱ ایالات متحده ۵ میلیون د ولا ره بانك مرکزی پرداخته است ، در دوم سپتامبر
 بانك مرکزی ۴ میلیون د ولا ره سازمان ورزش شاهنشاهی منتقل کرده است .
 د راول سپتامبر ۱۹۶۱ ایالات متحده ۱۵ میلیون د ولا ره وزارت دارائی ایران پرداخته است ،
 د راول اکتوبر وزارت دارائی ۱۰ میلیون د ولا ره بنیاد پهلوی منتقل کرده است .
 د ۲۱ نوامبر ۱۹۶۱ ایالات متحده ۱۵ میلیون دیگر وزارت دارائی ایران پرداخته است در ۱۰
 د سامبر وزارت دارائی ۱۰ میلیون د ولا ره بنیاد پهلوی منتقل کرده است .
 این است صورتی که همبروی پایه اسناد وزارت خارجه امریکا و یگرا اسناد معتبره در محکمه ارائه داده
 شده است "

واما از این سالها د وران بالا رفتن ارزش نفت از آن جمله د ایران پیش آمد و د رآمد ایران از
 نفت به حد و ۳۰ میلیار د ولا رسید که گویا به ایران پرداخته میشود و اما مردم غیر از گفتن و شنیدن نش
 از آن بهره ای نبرده اند . شاه تصمیم میگیرد ، منتقل میکند ، خرج میکند و او است که هر کاری را بخواد
 میکند . این است گفتار خود او از کتاب خاطراتش :

" من مشاوری به معنای عادی آن ندارم و به نظر من این کار برای يك رئیس د ولت خطرناك است هنگانی
 که من تصمیمی میگیرم از رئیس د ولتم و یا یکی از وزرا و یا رئیس یکی از سازمانهای مربوطه میخواهم که
 آنرا بکار بندم ، اغلب سازمانهایی که کار به آنها واگذار شده است خیلی سریع و باطمینان کار خودشان
 را انجام میدهند ، اما گاه هم در آنها ضعف دیده میشود ، هنگامی که وظیفهشان را اجرا نکرده باشند
 از آنها توضیح میخواهم و من این ترجیح بدهم که همیشه تکرار میشود نمیبزم که " من تقصیر ندارم "
 من به قدرت خشمگین میشوم اما نگاه من ، صدای من به کارمند مربوطه نشان میدهند که نظرم در باره
 او چیست از زراه عادی معزول خواهد شد و ولت باید برای او جانشین پیدا نماید " (۱)
 این گفته ها از کسی است که خود را مالک و صاحب يك کشور و ولتی میداند همانگونه که بایرگان د ر دوران
 بردگی رفتار میشد ، او هم با مردم ایران رفتار میکند و همانگونه که مال و جان و ناموس بایرگان در اختیار
 " صاحب " بود شاه زندگی ، ثروت و ناموس مردم ایران را هم متعلق به خود میدانند و چنین هم
 رفتار میکنند .

روزنامه طنزنویس معروف فرانسوی موسوم به " کانا آرنشنه " در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۶ به نقل از
 روزنامه " فرانس سوار " ، عکس صورت حسابی را منتشر کرده است که سند د نایز یرد زدهای خاندان
 پهلوی و " سهمی " است که این خاندان به حامیان د زده امریکایی خود میدهد . این سند د ر
 " کونیون د و بانك سوئیس " ، مهمترین بانك این کشور محفوظ است و بخشی از حسابهای " بنیاد پهلوی "
 را که در این بانك بشماره ۲۱۴۸۹۵۲۰ مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۲۲ ثبت شده و در سابق نیز مطبوعات
 حزب ما از آن سخن گفته اند ، روشن میسازد . در این سند سهم شاه و خانواده اش (فرح پهلوی ،
 شهنزای پهلوی ، حمید رضا پهلوی ، فاطمه پهلوی ، عبدالرضا پهلوی ، غلامرضا پهلوی ، احمد رضا
 پهلوی ، محمود رضا پهلوی ، احمد شفیق — شوهر سابق اشرف — ارد شیرزاهدی — شوهر سابق
 شهنزای پهلوی) و نیز سهم خارجیان را از وامهایی که د ولت با بهره سنگینی بحساب مردم ایران از
 امریالیستها دریافت داشته ، نشان داده میشود . در این صورت حساب مثلا سهم شاه ۲۷
 میلیون د لا روسم فرح ۱۵ میلیون د لا رد کرده شده است . از خارجیان بی هندرسن ، جرج آلن ،
 بیلان جیپین سفرا سابق امریکا د تهران و همچنین ویلیام لوران ، رئیس کمک امریکا به ایران ، هر
 کدام یک میلیون د لا رد ریافت داشته اند . دیوید رگفلر ، رئیس " جی پی منهنش بنك " (برادر رولسن

رکفلر، معاون فملی فوردر رئیس جمهوری کنونی امریکا) نیز در آنموقع د میلین دلار دریافت کرده است . این روزنامه مینویسد : آنموقع که عاید ایران از نفت تنها ۱۰ میلیارد دلار بود ، این سهم به رکفلر و پیلماهای امریکائی رسیده ، حالاکه درآمد نفت سربه ۲۰ میلیارد دلار میزند ، خودتان حساب کنید که بنیاد پهلوی به این آقایان چقدر بدل و بخشش خواهد کرد . " کانارآشنه " در پاپا مقاله مینویسد : امید داریم این مطالب عیش کنونی جفت سلطنتی را در راستراحتگاه " وال دبزر " منصف نکند ، زیرشاهه بلافاصله پسر از بازگشت خود به تهران احتیاج بخاطر فارغ و خیال راحت در داتاریخ قطعی اعدام د منفرد مخالف رژیم را که در میان آنها زن جوانی بسن ۲۲ سال وجود دارد ، معین کند .

شاه و خانواده اش و دیگر نزد یگانش بخش بزرگی از درآمد نفت را غارت میکنند . سال ۱۹۷۵ خبری رسید که شاه و خانواده اش معاملات بزرگی را که از ۲۰ میلیون دلاره بالا است در اختیار خود میگرفتند نه دولت و نه هیچ سازمان دیگری حقا اینرا ندارد که مستقیما دست به چنین معاملاتی بزند این معاملات بیشتر در باره خواربار ، ماشین آلات ، ساختمانهای بزرگ (مانند ساختمان بندرها ، فرودگاه) سد و اسلحه و غیره است و اینها هم با طرف قرارداد می دارند یعنی ۲۰٪ معامله باید به بانکها و شمارهها یا نگی تعیین شده و اریز شود و گاه این معاملات سربه میلیارد ها میزند و این کار نام دیگری ندارد مگر رشوه خواری . در این معاملات اشرف هم نقش موثری دارند و تا آنجائی که میتوانند بر شروت خود میافزایند و زندگی و خرید های مخصوص این هسانمونه ای است از این دزدی . برای نمونه خبر بریراز نیویورک پست (۲۴ اکتبر ۱۹۷۷) نقل میکنیم :

" شاهزاده خانم اشرف پهلوی واقعا قصد دارد کجاندگی کند ؟ خواهد رفت و قلوب شاه ایران که رئیس هیئت نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد است مالک د قطعه مستغلات در این شهر است . یکی از آنها خانه زیبای شهری " ماری لاسگر " در " بیگن پلیس " است که اشرف آنرا اشغال کرده و این خانه هنوز در حال تجدید د کوراسیون است . دیگری خانه سه طبقه ای است که قبلا به " هلناروینشتین " تعلق داشت ، در دوزان مالکیت " روسن " به طور کامل زیرورشده ، بدین معنی که طبقه بالای آن به یک سالن رقص تبدیل گردید که تقریبا یک میلیون دولا رهنزین برداشت و دارای آشپزخانه ، اتاق غذا خوری ، یک پله مارپیچی بین طبقه ها ، تراس های وسیع ، دستگاه فشار آب و مشخصات جا لب دیگری است " شمس هم در این باره دست کمی از خواهر خود ندارد او در هولوید قصر افسانه ای که تماش با طلای ناب ترین شده خرید ه است .

یک یک افراد این خانواده در سراسر دنیا چه امریکا و چه اروپا املاک فراوان ، قصور و آپارتمانهای بسیار خریداری کرده اند و این کار همچنان دنبال دارد .

خرید جواهرات از بزرگترین و گرانترین جواهر سازهای اروپا و امریکا و لیا سهایی که قیمت هریک از آنها برای ساختن یک مدمسه ابتدائی در ایران کافی است کار هر روزی افراد این خانواده است . و با چون همه اینها بسیار مسلمان میباشند و شیشه د و آتشه قمار کردن در خانواده چه در ایران و چه در خارج جزو تفریحات شبانه شاه و دیگر نزد یگانش میباشد و هر سال مبلغ هنگفتی از ثروت مردم ایران به د روز ریخته میشود و در قمارخانه های معروف فرانسه و دیگر جاها همباد داده میشود . روزنامه انتقادی (کانارآشنه) فرانسوی به تاریخ ۲۳ اردی ۷۵ چنین مینویسد :

زیر عنوان سوداگران اسلحه در جنگ قمارخانه ها (کازینوها و قمارخانه های معروف مونت کارلو کان و غیره) پسر اشرفی در باره افراد خانواده سلطنتی سعودی به شرح قمار را بریان میبرد و میگوید : " و اما خانواده اعلیحضرت شاه ایران هم توانسته است که اسپررسی به دست بیاورد خواهد رفت و قلوبی شاه ، اشرف یک گرد ش سراپا موفقیت و افتخار برای خود ترتیب داد . به محض ورود فرانک

جدید باخت . تنها در ماه اوت و در مونت کارلو است که این دخترک عزیز حتی رکورد خود را شکست
 و در یک شب ۴۰۰۰۰ فرانک (تازه) باخت و البته این کار از طرف ایرانیانی که از گرسنگی جان
 میدهند و آنهایی که در زندانها با مرگ روبرو هستند باشد ای استقبال خواهد شد . و چون نمونه ای از
 بالا در برابر هست وزیر اقتصاد ایران نخواست که در این کار عقب بیاقتد و چه مردی است که کمتر از زنی
 باشد و در همان روز ۲۰۰۰۰ فرانک باخت و سفرای ایران در لندن ، کپنهاگ ، وروشا و پلنگراد
 به طور منظم گرد هم آئینهای سیاسی برای خود در نزد یکی قمارخانه های فرانسه ترتیب میدهند و بدین
 طریق در پایان هفته ۱۳ اکتبر آقایان سفراء در بازی با کاراود یگر با زبهار " دیوون " باختهای
 کلانی داشتند و از ولتی سرایشان وعده ای دیگر این قمارخانه سرشناس و عالی مطعنا اولین قمارخانه
 فرانسه در سال ۱۹۲۵ باقی خواهد ماند و به راستی دیگری را حتی میتوان نفس کشید و آسود بود .
 زبان خانواده پهلوی

سربرتراند راسل در کتابی به نام " آزادی در ایران " چنین مینویسد :

" شاه سالیانه شش میلیون دلار خرج میکند تا از راه شرکت های " کاستون " ، " هیلتون " ، " سلزلی " ،
 " گلیفرد " و غیره نشریاتی درباره " حسن نیت " او منتشر نمایند و کتابهایی بنامه درخواست خود او نوشته
 شده است که سراپا ستایش و مدح او است مانند کتاب او . بنانی به نام " تجدید زندگی در ایران "
 که پیرازان در سال ۱۹۶۲ روشن شد که یک نویسنده امریکائی به نام " دونالد ویلملم " در واقع
 آنرا نوشته است "

البته از آن روزی که سربرتراند راسل چنین کتابی را نوشت سالها میگذرد و مخارج تبلیغات خارجی شاه
 هم به نسبت در آمد نفت بالا رفته است و اکنون در اروپا و امریکا هر روز نامه ای که در آستانه ورشکستگی
 است کافی است مقاله ای ضد شاه بنویسد که پول هنگفتی برای آن روزنامه فرستاده شود تا مدح و ثنای
 شاه را زینت بخش صفحاً شود و نماید برای چند صیاحی از ثروت مردم ایران بهره مند گردد و بپایسد
 خاطر نشان کرد که امروز تنها برای تبلیغات فردی این خانواده به مثلاً اشرف چون مثلاً نقش سیاسی هم
 دارد در عرض چند روزی چهار میلیون دلار خرج میشود که نام و عکس او در روزنامه ها بیاید و گفته های او در
 باره برادرش چاپ و منتشر شود .

دشمنی عمیق با دانش و هنر

هر نویسنده و هنرمندی که مدح و ثنای این خانواده را ننویسد محکوم است . هر هنرمندی که به دنبال
 هنرواقعی و مردمی باشد محکوم به نیستی است . تعداد زیاد هنرمندان و نویسندگان که اکنون در
 زندانها به سر میبرند بهترین شاهد بر این مدعی میباشند . حتی ترجمه از نویسندگانی که دهها سال
 پیش زندگی میکرد و متروقی بوده است ، باعث زندانی شدن مترجم میگردد . تفتیش عقاید یکی از مسوود
 برنامه شاه است که با جدیت آنرا دنبال مینماید اما . . . خوب است گفتار " هنریش هاینه " شاعر و
 نویسنده بزرگ آلمانی را نقل نمائیم .

او که پس از سیصد سال به همین برگشته بود می بیند که جامعه دناهایش را با دست زیاد میگرداند تا شاید
 قاچاقی و یا به خصوص کتابی و نوشته ای به دست بیاورند و او چنین میگردد :

ای دیوانگان به دنبال چه چیزی در جامعه دناهای من میگردید ؟ شهادت اینچا چیزی به دست نخواهید
 آورد آن قاچاقی را که من همراه دارم در سرخود من پنهان نموده ام . در اینجا من کارهای دستی و زیباترین
 آنها را از سراسر بلژیک و دیگر جاها دارم و اگر آنها را بیرون بکشم بترسید آنها میگردند ، در سرم جواهرات
 زیادی دارم که نشانهای سلطنتی آینه همیشه اند ، جامهای مقدس ، معبد های زندگی نو ، آن ناشناس
 بزرگ با من است در سرم بیشتر از یک کتاب جای دارد و میتوانم به شما اطمینان بدهم که سر من لانه ای
 است که در آن جوجه های سراینده زیادی وجود دارند که کتابهای تازه من هستند .

دانشجویان هیچگونه تأمینی برای آموختن ندارند و زندگی آنها بیشتر از هر کس دیگر ستخوش هوی و هوس شاه است .

گروه گروه جوانهای راکه آمادہ برای کسب دانش و پسران خدمت به وطن میباشند به زندانها گسیل میدارند و برای همیشه نیست و نابود میشوند و گناهمبرگ آنها این است که تن به جاسوسی و جاسازی نمیدهند و میخواهند آزاد زندگی نمایند و از پژوهش برخوردار باشند و از دانش بهره مند . تصد اد دانشجویانی که در این سالها نیست و نابود شده اند بر کسبی روشن نیست . اعتصابات پر دامنه دانشجویان بیان در سراسر کشور که منجر به بسته شدن دانشگاهها میشود نشان دهنده این است که اولاً جوانان ایران زیر بار زور و نیرود و بیم دشمنی و کینه یک قهار نسبت به دانش و آزاد منشی است .
دشمنی نسبت به طبقه کارگر

چند روز و ران رضا شاه و چه در این زمان پدر و پیرو ستگا حاکمه ایران نسبت به کارگر کینه داشته و دارند همین زماند به کارگر میباشند و هم از آنها و نیروی بزرگشان هرامد دارند . پیشرفت صنعت در دنیا و همچنین در ایران خواهی نخواهی بر تمداد کارگران هر روز میافزاید و این اجتماع و نزد یک شدن زحمتکشان به یکدیگر آنها را با درد های مشترک رو برو میسازد و به ناحقیهایی که بر همه آنها وارد میآید آگاهتر . موج اعتصابات که در این سالهای اخیر یکی پس از دیگری سراسر ایران را (در هر جا که کارخانه ای وجود دارد) در بر گرفته است شاه را بیشتر از پیش نگران میکند و خشم و کینه او راه طبقه کارگر زیاد تر میسازد و تقریباً همه اعتصابات با کشتار عده زیادی کارگرو ام است . اما همین برخورد ها کارگران ایران را هر روز پدیدار تر ساخته و دامنه اعتصابات با شکلهای کاملاً تازه گسترش بیشتری پیدا نموده است و وحدت میان کارگران زیاد تر و مبارزات اوج گرفته است .

تریاک و مواد مخدره در دست خانوادہ پهلوی

در دوران رضا شاه چون خود او تریاک بود تریاک کشیدن قبح خود را از دست داد و عده زیادی به آن معتاد شد . بعد از او در خراسان که کشت تریاک بسیار گسترش یافته بود ، تقریباً همه مردم از وزن و مرد و حتی بچه های شیرخواره به آن معتاد بودند . در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ تصمیم گرفته شد که کشت تریاک را قدغن نمایند و تریاکبهارا هم تنبیه نمایند . در این سالها گرچه بمساطر تریاک ما مورین عالی مرتبه به راه بود عده زیادی از مردم عادی و گاه کسانی راکه علیه دستگاه اظهاراتی کرده و و یا با خاسته بودند به جرم قاچاق تریاک گرفته و به زندانها انداختند و عده زیادی از آنها را کشتند . اما پس از چند سالی (شاید پانزده سال) این تصمیم را لغو و دستور کشت تریاک از نو داده شد . چرا چنین کردند :

۱ - یکی از منابع درآمد هنگفت خانوادہ پهلوی و دستیارانشان از بین رفته بود . مثلاً علم و زیربیر دربار که صاحب املاک فراوان در خطه خراسان است نمیتواند چشم از این درآمد ببوشد به خصوص که چند سالی است برای خوش خدمتی و برای بهره برداری بیشتر از دهقانان و فشار به آنها گویا املاک سیستان و بلوچستان خود را به نام ولیعهد کرده است .

۲ - درآمد اشرف که سابقه بسیاری از یاد در قاچاق تریاک دارد کم میشد و اکنون پسرش سهم بزرگی در کشت و در برداشت تریاک در خراسان دارد .

۳ - بمساطر عیاشی خانوادہ پهلوی که یکی از پایه های بزرگش استعمال مواد مخدره است ، تسای اندازه ای لنگ میشد و به خصوص در استان و وابستگان نشان نمیتوانستند آزاد از قاچاق تریاک به اروپا و آمریکا استفادہ ببرند و این است که شاه به موجب فرمانی وقانون رسمی در سال ۱۹۶۹ قدغن کشت تریاک را منحل نمود و از نواز جا زه کشت آن صادر گردید . البته تحت این عنوان که خود کشور به تریاک

نیازمند است و شاه خود مستقیماً در این کار دست داشته و دارد ، چنانکه نوشته اند :

" طرح قانون کشت تریاک که برای تصویب به مجلس ایران تقدیم شده است باید سنا هم آنرا تصویب نماید و پس از آن باید اعلیحضرت شاهنشاه بقآن صحنه بگذارد " (۱) .
 و با همین جمله بالا از نواین زهرخان نامسوزد رایران پروانده شد و این کار مواجعه با اعتراضات زیاد در سراسر جهان گردید . و البته برای حفظ ظاهر شاه در این قانون ، قانون اعدام برای قاچاقچیان تریاک راهم گذرانده و ریائین خواهیم دید که چگونه این قانون به کار بسته شده است .
 ارگان بین المللی برای جلوگیری و محدود نگاهداشتن مواد مخدره چنین مینویسد :

۱ - با وجود اینکه ایران اعلام داشته است که کشت تریاک را آغاز نخواهد کرد و با وجود اینکه مطابق اسناد خود ایران در این سال چندین هزار هکتار برای این کشت تخصیص داده شده است از گزارشات چنین بر میآید که ایران جزو صادرکنندگان نیست . و با اضافه میشود : ایران خود میزند که ۲۷۷۸ کیلوگرم محصول تریاک داشته است و اما بنا به آمار سازمان ملل این تریاک نه برای ساختن مورفین و نه به سرای داروهای دیگری کاربرد نشده است و به کشورهای دیگر هم که این ماده را برای هدفهای پزشکی به کار میبرند صادر نشده است اما با همه این احوال این ۲۷۷۸ کیلوگرم مصرف شده است (آمار مواد مخدره سال ۱۹۶۹)

و باز به سند دیگر توجه شود :

کمیسیون مواد مخدره چنین مینویسد و بسیار هم روشن کننده است :
 در زیر نام " توقیف مواد مخدره " صورتی از کشورهای یونان ، مالزی ، مراکش ، پاکستان و غیره داده میشود که هر یک از آنها مقدار زیادی تریاک را توقیف نموده اند و قسمتی از آنرا نابود کرده اند و قسمت دیگر را برای هدفهای قانونی به کار برده اند به استثناء ایران که در آن وضع چنین است :
 ۱۸۴۵۴ کیلوگرم توقیف شده که از آن ۳۲۹ کیلوگرم نابود شده و ۱۵۳ کیلوگرم برای هدفهای قانونی به کار برده شده است و اکنون این سؤال پیش میآید که ۱۷۹۷۳ کیلوگرم دیگر چه شده است و برای همه روشن است که از قاچاق به دست شاه و خانوادهاش به خصوص اشرف به سوی کشورهای دیگر فرستاده شده است

با زیر سر برتراند راسل در همان کتاب در این باره چنین مینویسد :

" نقش این زن ، اشرف در این باره در سراسر دنیا نبرد خاص و عام شده است . او است که با گذرنامه سیاسی خود جا میآید برای زهر وین را به کشورهای اروپا میفرساند و کار این رسوایی به جایی رسید که چندین بار او را در سرحدهات گرفته اند و جا میآید آنها را هم توقیف نمودند اما در بریتانوی که دیپلماتها را حمایت میکنند خود او را آزاد نمودند " .

وجه کسی به یاد ندارد که در سه چهار سال پیش شاه ، درباری بود و دست صمیمی خود را که تریاک قاچاق وارد سوئیس کرده بود و گرفتار شد نجات داد و او را با هواپیما خاص خود از سوئیس بیرون نمود . این پیش آمد در سراسر دنیا منعکس گردید و همه مجابان فرت مردم روبرو شد . و امروز هم این کار با نهایت شدت دنبال میشود تنها برای آرام کردن مرد مونسشان دادن که مبارزه با تریاک دنبال میشود چند سالسی است که هر روز اعلام میشود که عدد های قاچاقچی تریاک چه زن و چه مرد وجه بچه سال ، گرفته شده اند اما هر اندازه بگذرد تمدنی از اشرف می بینید و نه از شهرام پسرش که گرداننده قاچاق مواد مخدره در ایران میباشند .

والبته اینها که گرفتار شدند جامه دانی پراز هروئین همراند داشتند (مثلا ۳۰۰ گرم حشیش بایکی از آنها بود (کیهان ۲۲ آذر ۵۶ شماره ۹۷۲۰) . درجای دیگرین خبرها خواند همیشه که ما موران در خانه ای یک وافر و مقدار ی سوخته تریاک به دست آوردند .
 یاد رکیمان ۱۵ دسامبر شماره ۹۷۳۸ چنین آمده است :
 " ما موران باد سنگیری ۵ قاچا قچی مقدار ۳۳۳ گرم هروئین ، ۱۶۰ گرم تریاک ، ۴۵۵ گرم شیمره و ۴۰۵ گرم سوخته به دست آورده اند " .

به راستی که ما موران زبردستی میباشند چون این مقدار را کشف میکنند اما در مهمانیها و شب نشینهای دربار که تریاک و هروئین جزوید برائی شده و با جامه دان این سووآن سومیرند و شیر فکش خانه های رسمی این دستگاه رانمی بینند و پیدا نمیکند .

و جا دارد که با از کتاب " آزادی در ایران " سرپرتراند را سل تکه ای نقل شود :

" جالب است که منافع خصوصی شاه را در این کشور که گویا نمونه آزادی و روشنائی است مطالعه ناعظیم .
 مجله " میتریتی اف او ان " در سال ۱۹۶۲ نوشت که شاه در عین اینکه خود را پادشاهی اصلاح طلب میخواند و زمینها را میان آن کسانی که زمینند تقسیم مینماید و رواقع مالک همه کشت تریاک است و آنرا در اختیار داشته و دارد . در سال ۱۹۵۳ هروئین در ایران ماده ای نشناخته بود ، اما امروز ۲۳ درصد ایرانیانی که ستمشان کمتر از سی سال است به این ماده معتاد شده اند و شاه این ماده را در ایران بیه رقابت با تریاک به کار انداخت ، زیرا پر منفعت تر است و بدین شکل هر سال میلیونها دلار نفع میبرد و خواهرش اشرف را پلیس سویس توقیف کرد زیرا جامه انهایش پراز هروئین بود . گمرک امریکا و پلیس این کشور بیه خوبی میدانند که ایران سرچشمه اصلی مواد مخدره ای است که به طور قاچاق به امریکا وارد میشود اما ارزشی که شاه از نقطه نظر منافع نفتی برای د ولتهای غرب دارد او را مصون نگاه داشته است " (۱) .
 و باز این خبر در هفته نامه " کوریه " سیاست خارجی (۱-۱۶ دسامبر شماره ۱۴۱) جلب توجه مینماید :
 " سالهاست که معاملات قاچاق مواد مخدره که به دست رهبران فاسد ایران و مراکش در سرا سر جها انجا میگیرد ، از طرف چندین سازمان پلیسی اروپا شناخته شده است . " سیا " در امریکا مدتها است که پرونده بسیار ضخیمی از فعالیت رهبران مراکش و ایرانی در این زمینه در اختیار دارد و بنا بیه بعضی اطلاعات این پرونده که مربوط به کارهای بعضی افراد خیلی سرشناس ایران است ممکن است در آتیه نزد یکی از طرف " سیا " به کنگره تقدیم شود " .

ترویج و تشویق فساد

کاش زیان خانواده به پهلوی به زدی و غارت پایان مینافت . اما اینها برای نگاهداری خود و حفظ این ثروت و تنیازمند به دستگاه عریض و طولی هستند تا آنها را در برابر خشم روز افزون مردم پاسداری نماید و هر آنکس را که مخالف است نابود سازد . شاه هر کسی را که در برابر فرمانها و هوسهای او " نه " بگوید د شعب خود میداند و چون " نه بگوها " رویه زونی گذاشته اند برای پیش بردن سیاست ضد مردمی ما مورین بسپار لا زم است . ساواک که در روحشگیری و قساوت گوی سبقت را از همه دستگاههای همانند جهستانی ربوده است ، به وجود آمد . در زمان پدرش مختاری بود و سازمانهای او و امروز سیمید نصیبری ، فرد و ست ، و دهها نفر دیگر ما شورینی از اسرائیل و امریکا که این سازمان هولناک را سرپرستی مینمایند . برای حفظ این دستگاه ضد خلق ایران ثروت هنگفتی مصرف میشود به ما مورین این سازمان بخصوص روسا و مشاورین خارجی حقوقهای گزاف و مزایای بیسپاریزیگری پرداخته میشود و حتی به ما مورین پائین تر بیش از افسران و درجه داران ارتش رسیدگی میشود . خود شاه میداند که زجر و شکنجه دان و کشتن را میتوان با پول به دست آورد و در این کار هم صرفه جویی نمینماید . شاه خود مستقیما در کار شکنجه دان

د خالت دارد و ناپود کردن جوانان به دست خود او است .

و هر روز بر تعداد آدمکشان افزوده میشود . بجای تربیت انسان ، بجای تحصیل و دانش گروه زیادی از جوانان ایرانی را برای تعلیم گرفتن زجر و شکنجه به آمریکا و اسرائیل گسیل میدارند و آنهابه صورتگرگهای رنده ای در میآیند خون آشام و فاقد هرگونه احساس انسانی ، دروغ ، توهین ، هتک احترام از ناپهناود ختران ابتدائیترین کارهایی است که میکنند و بد بختانه فساد در میان عده ای از افسران و درجه داران هم رخنه کرده است . اندک اندک کوشش میشود که افسران را بخصوص افسران نیسروی هوایی را در این جنایات شرکت دهند .

در دادگاه نورمبرگ یکی از همکاران آیشمن خیلی خونسرد برای دوستانش گفت :

" کشتن کاری ندارد پنجاه تا پنجاه تا به اتاق گاز بفروست و پس از نیم ساعت تو گوئی که اینها را هرگز ما در نژائیده . اما ازین بردن نعش کار دشواری است و به همین دلیل هم توانستند آنقدر اسلکت و نعش در بازار داشتگاه ها پیدا نکنند "

شاه دست هیتلر و آیشمن را هم از پشت بسته او برای ازین بردن نعش جوانان راهی پیدا کرد هاست او او میدارد که افسران نیروی هوایی با هلیکوپتر تنهای خونین تکه تکه شده و سوراخ سوراخ جوانان قربانی شده را به دریاچه قم بیاندازند و چگونه میتوان در این باتلاق شورزار نعشی را پیدا کرد ؟

و در اینجاست که فساد در میان عده ای از افسران جوان رخنه کرده است . قسمتی از آنها به این کار خود میگیرند و دسته ای دیگر اعصاب خود را از دست میدهند و جای شگفتی نباید باشد اگر امروز تعداد زیادی از همین افسران و درجه داران در دیوانه خانه ها میباشند .

و باز در " کتاب آزادی ایران " نوشته سر برتراند راسل در زیر عنوان ستمگری و ساد بزم چنین میخوانیم :

" - کشتار دانشجویان در یک دانشگاه ، هتک ناموس از ختران دانشجو به توسط ماورین ساواک ،

- چهار هزار آموزگار رود بیر که اعتصاب کردند مورد حمله ماورین ساواک قرار گرفتند و سه نفر از آنها کشته شدند ؛

- پاراشوتیستهای شاه ، به ختران بی حرمتی نمودند و پسران را تا سرحد مرگ زده اند ؛

- پرستاران و بیماران را سر بازار کتک زده اند "

یاد آور میشود که در این چهار رسالی که از تاریخ انتشار این روزنامه گذشته جنایت ساد بزم شاه از قوه تخیل انسان بیرون رفته است و " کی چون شاه ما مورینش میتوانست دست به چنین کارهایی بزنند " نه این ستمگری منحصر به ایران نیست . ارتش ایران به فرماندهی شاه برای سرکوبی جنبشهای آزاد یخواها خلقهای منطقه خاور میانه کار برده شده است .

این است سیاه نامه فعالیت خانواده پهلوی در ایران .

جای سر بلندی است که راه مردان پیشتا روزان فدکار زیادی باین دستگاه در مبارزه هستند نه از ساواک هراسی دارند و نه از زندانها و شکنجه آنها را به زانو در میآورد و نه هیولای مرگ .

باز " هایته " است که میگوید :

" من میدانم که درخت بلوط آزایی در خواهد آمد و نی در کنار جویبار که در برابر هر نسیم و باد ی خشم میشود پیدا خواهد ماند اما چه سرنوشتی در پایان درانتظار این نسی است ؟ آنروزی که عصای یک جوان بی مغز و بی اثر که کثافت زدی جا رو کوشی بشود آیا افتخار بزرگی به دست آورده است ؟ "



سلسله پهلوی و ستم ملی

در سند مصوب هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران تحت عنوان "نکا تگرهی درباره مسئله ملی در ایران و حل آن از نظر حزب توده ایران" گفته میشود: "ایران کشوریست کثیرالمله که در آن ملت ها و اقوام گوناگونی زندگی میکنند مانند فارسیها، آذربایجانیها، کردها، بلوچها، ترکمنها، عربها، درناوهای مختلف ایران، در داخل واحد های ملی دیگر، اقوام و عشایر ترک زبان، کرد زبان و غیره پسری برنده دارای سرزمین، زبان و آداب و رسوم خود میباشند. بعلاوه اقلیت های ملی دیگر وجود دارند که در سراسر کشور پراکنده اند مانند ارمنی ها، آسوریها، یهودیها و غیره".

سلسله پهلوی از نخستین روز آغاز فرمانروائی این واقعیت تاریخی منعکس کننده وضع عینی جامعه ما را نادید گرفت و سیاست مستعلی خود را بر پایه انکار وجود واحد های ملی در ایران بنیان گذارد. طبیعی است که چنین سیاست ضد بشری فقط با اتکا به زور و توسل به شیوه های پلیسی ترور و اختناق میتوانست در کشور کثیرالمله ای چون ایران بموقع اجرا گذارده شود. سلسله پهلوی نیز همین راه را در پییش گرفت. تاریخ پنجاهساله سلطنت خاندان پهلوی انباشته از جنایاتی است که این پدر پسر جنایت پیشه نسبت به واحد های ملی ساکن مینهن مارتکب شده اند.

ستم و تبعیض ملی که سلسله پهلوی در واقع پایه گذار عمده آن در ایران بشمار میرود به اشکال گوناگون در کشور ما بروز میکند. ماسعی خواهیم کرد که برخی از جهات آنرا تا آنجا که در حجم این مقال امکان دارد مورد پژوهش قرار دهیم.

مظاهر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ستم ملی

قرنهاست که ملل و اقوام مختلف در کنار هم در کشور واحد ایران زندگی میکنند. در سند نامبرده هیئت اجرائیه بد رستی خاطر نشان میشود که واحد های ملی ساکن کشور ما طی سالیان متعادی "بسیا یکدیگر سرنوشت مشترکی داشته اند و در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و پرازنده ایران با هم همکاری کرده اند و در راه استقلال و آزادی مینهن مشترک خویش ایران دراد و از مختلف تاریخ متحداد و شاد و ش یکدیگر فداکاریهای بیشمار نموده اند. از درون این مبارزات اجتماعی و تلاشهای فرهنگی چهره های برجسته ای که دارای اهمیت جهانی هستند برخاسته اند که متعلق بهمه خلقهای ایرانند".

تاریخ قبل از آغاز سلطنت خاندان پهلوی شاهد است که در آن ایام ستم و تبعیض ملی به معنی ما و مفهوم آنچه ما در دوران سلسله پهلوی ناظر آن بوده ایم وجود نداشت. مثلا اردبیل یکی از شهرهای آذربایجان در رانی پایتخت و مرکز ولت شاه اسماعیل صفوی بود، و رانی که زبان آذربایجانی نیز رواج داشت. و یاد در وران سلطنت سلسله قاجاریه تبریز مرکز آذربایجان بعنوان ولیعهد نشین و بدیگر سخن پایتخت دوم کشور تعیین شده بود. در آن ایام، در عین حال، نویسندگان و شعرا آذربایجانی از حق نوشتن و سرودن و طبع و انتشار نوشته های خود بزبان مادری محروم نبودند.

قبل از جنگ جهانی اول آذربایجان یکی از بزرگترین و فعالترین مراکز زبانگانی و اقتصادی ایران بشمار

میرفت . علاوه بیشتر روابط سیاسی واجتماعی وفرهنگی کشور بادنیای غرب نیز از طریق آن ربايجان انجام میگرفت وبالنسجه آن ربايجان بيکی از مراکز عمده تربيت روشنفکران ومرکز انتشار انکاروعقاید مترقی تبدیل شده بود .

باسرکار آمدن رضاخان ستم وتبعیض ملی بامعناي واقعی آن درکشور رواج یافت که بزرگترین ضربه به همبستگی واحدهای ملی ساکن میهن ماوارد ساخت .
 رضاشاه با اجرای سیاست شوینیسیم ملت بزرگ (پان ایرانیسیم) درمناسبات ملی طـریق مستحیل ساختن آن خلقهائی را که در معرض ستم ملی قرار ارنند درپیش گرفت . هدف از این سیاست افشاندن تخم دشمنی ، سوء ظن وعدم اعتماد در میان ملل واقوام ساکن سرزمین ایران بود بقصد تحکیم پایه های سلطنت سیاه پهلوی . واین عملا چیزی جز تطبیق ترمشهوراستعمارگران انگلیسی "تفاق انداز حکومت کن " بشرایط مشخص ایران نبود هونیست .

تاریخ پنجاهساله اخیر ایران شاهد آنستکه پس ازکودتای سیاه که توسط امیرالایسم انگلستان در ایران سرهمبندی شد ورضاخان به حکمرانی رسید کشور ما به کشتارگاه آن ربايجانها ، کرد هسا ، بلوچها ، لرها ، عربها و دیگر اقوام وعشایر میدل گردید . تحت بهانه سرکوب خانهای عشایر و رکنار اقداماتی درجهت تمرکز سرکوب وحشیانه عصیانهای مردم در آن ربايجان وکردستان ، عصیانهای ترکمنها وکردها در منطقه شرقی دریای خزر ، بلوچها در بلوچستان ، عربها در خوزستان ، لرها در لرستان ، عصیان عشایر دشتی وتنگستانی در سواحل خلیج فارس وسپس عصیان قباائل معسنی وبویسر احمدی ، قشقائی وبختیاری توسط ارتش تحت فرماندهی رضاشاه وپاکمک نظامی مستقیم امیرالایسم نخستین گامهایی بود که پایه گذار سلسله پهلوی در راه اجرای سیاست " شوینیسیم ملت بزرگ " بسر داشت . طی این لشکرکشیها رضاشاه باکمک فتوایهای مسلح محلی هزاران افراد بیگناه را بقتل رساند ، صد هانفرروانه زندانها وتبعیدگاهها شدند ، هزاران نفر دیگر ازادگاه خویش به نقسساط ووردست کوچانده شدند .

کین ودشمنی نسبت به واحدهای ملی که پسرازید ربه ارث برده بود در دوران سلطنت محمد رضا شاه بشکل جنایاتی که وی در دوران جنگ جهانی دوم وبعد ازخاتمه آن تاهاورد رنطاق سکونست واحدهای ملی مرتکب گردیده تظاهارمیکنند . حوادث خونین درشهرهای سقزوبانه که بهکشتارصدها نفروبخاک سیاه نشاندن اهالی دهها قصبه ودمنجرگردید ، قتل صدها دهقان آن ربايجانی وروانه ساختن گروه گروه آن ربايجانها بزمندانها وتبعیدگاهها را واخلرسالهای جنگ جهانی دوم وسپس سرکوب بیرحمانه ودمنشانه نهضت های آن ربايجان وکردستان وقتل عام میهن پرستان در آن ربايجان وکردستان سیاهترین صفحات تاریخ سلطنت سلسله پهلوی را تشکیل میدهد .

درفروردین ماه سال ۱۳۴۷ شاه دربیامی بمناسبت روزبین المللی تبعیض نژادی گفت : " برای کشور ما مایه افتخار است که کوروش بزرگ اولین فرمانروائی در تاریخ جهان بود که برابری حقوق را برای تمام ملت های شاهنشاهی بدون در نظر گرفتن نژاد وملیت ومعتقدات مذهبی آنان پایه گذاری نمود و به پیروی از این سنت عالی ملت ما همچنان طی قرون متعادی طرفدار احترام به حقوق افراد بشر وایمان به آنکه همه مردم آزاد ومساوی در حقوق وشخصیت به دنیا می آیند بوده است " (رجوع شود به ۲ "اطلاعات" ه فروردین ۱۳۴۷) .

از آن تاریخ شاه گاه وبیگاه ، بجا وبجا این جملات را درکشوری تکرار میکند که واحدهای ملی در آن از ابتدائی ترین حقوق ملی محرومند ، درکشوریکه انکار وجود ملل واقوام دیگر حتی درقوانین ومقررات تجاریه در آن منعکس است . مثلا بموجب قانون کسی میتواند به نامایندگی مجلس شورای ملی ناهز شود که مسواد

داشته باشد که معنای آن عملاً دانستن زبان فارسی است . معنای این قانون که ماهیتاً نوعی از
تظاهر ملتگرائی استجیز می باشد جز محروم ساختن میلیونها نفر ناآشنا بزبان فارسی از یکی از مسلمت‌ترین
حقوق دموکراتیک ، یعنی حق انتخاب شدن نیست . آباد رچنین شرایطی میتوان گفت که همه مردم
در ایران آزاد مساوی و در حقوق و شخصیت به دنیا می‌آیند و زندگی میکنند ؟

علاوه بر این در تعقیب اجرای سیاست مستحیل ساختن اجباری خلقهای دیگر ، سلسله پهلوی
به تقسیم استانهای که در آن واحد ها عملی ساکنند دست زد تا بدینوسیله آنها را از اشتراك زمین
و اشتراك حیات اقتصادی محروم سازد . مثلاً بدین منظور استان آذربایجان بدو استان شرقی و غربی
تقسیم و بخشی از کردستان به استان غربی ملحق و خود استان کردستان به چند قصبه و روستا محدود
گردید و بلوچستان به سیستان ملحق شد .

در جهان امروز کمتر کشوری را میتوان یافت که در آن خلقها از خواندن و نوشتن بزبان مادری خویش
قانوناً محروم باشند . سلسله پهلوی در ایران چنین قانون ننگینی را بر مرحله اجراء آورده و میلیونها
انسان را از ابتدائی ترین حق محروم ساخته است . بدینسان بد روی سر ضربه بزرگی بر شد فرهنگ و واحد
های ملی وارد ساختند که خیانتی است نا بخشودنی نسبت به مصالح خلقهای ساکن میهن ما .

مادر فوق از نهضت دموکراتیک آذربایجان که بنام نهضت ۲۱ آذر مشهور است و در این روزها نیرو
های ملی و مترقی میهن ماسی امین سالگرد آنرا برگزار کردند نام بردیم . چرا شاه با چنان قساوت و
وحشیگری که در تاریخ امروزین ایران بیسابقه است نهضت دموکراتیک مردم آذربایجان را سرکوب
و هزاران نفر از بهترین فرزندان آذربایجان را قتل عام کرد ؟

ارتجاع ایران و برر اسر آن شاه در تبرئه خود میگویند تاریخ " تجزیه طلبی " به نهضتی زنند
که کاملاً دموکراتیک و ملی و مدافع استقلال و تمامیت ارضی کشور بود . جعفر پیشه‌وری صدر " فرقه
دموکرات آذربایجان " در همان ماههای اول نهضت صریحاً اعلام داشت و گفت : " ما همیشه گفته‌ایم
و حال هم بطور صریح میگوئیم که ما به استقلال و تمامیت ارضی ایران بطور جدی علاقمندیم . اگر از طرفی
به آن خللی وارد آید شاید از اهالی دیگر استانهای ایران مجدداً ترفداً کارنامه تراقدام بجلوگیری
از آن خواهیم نمود . با وجود این ما هرگز حاضر نیستیم که از دفاع ملیت خود ، زبان خود ، آداب و رسوم
و خصوصیات خود بشرط خلل وارد ساختن بکشورمان ایران صرف نظر کنیم " (مراجعه شود به " ۲۱
آذر " نشریه روزنامه آذربایجان ، صفحه ۱۷۲) .

چنانکه ملاحظه میشود یکی از هدفهای نهضت دموکراتیک آذربایجان فقط در شرایط تحکیم
تمامیت ارضی ایران ، دفاع از ملیت و زبان و آداب و سنن آذربایجانی بود . در این محدوده بود که
آذربایجانیها خواهان خود مختاری در چارچوب انجمن های ایالتی و ولایتی مندرجه در قانون
اساسی بودند . و درست این خواست هم آذربایجانیها هم کرد ها بود که با سیاست " پان ایرانیسم "
هیئت حاکمه ایران تناقض آشکار داشت .

این سیاست در برخی از نوشته های نمایندگان هیئت حاکمه ایران هم منعکس است . برای
نمونه میتوان از خاطرات سیاسی سنا توفرخ که در سال ۱۳۴۶ در مجله " سپید و سیاه " منتشر شده
مثال آورد . در شماره ۱۹ خرداد مجله نامبرده فرخ در تشریح اعلامیه مشهور ۱۲ ماده ای " فرقه
دموکرات آذربایجان " که در آن خواستهای نهضت مردم آذربایجان منعکس بود چنین مینویسد :
" این اعلامیه دو ماده فریب دهنده و خوش ظاهر داشت و ماده زنده و مشکوک . آن دو ماده مدهای
از مردم آزاد بخواه ایران را امیدوار ساخته بود که از سرزمین آذربایجان بلند شد و بپاشد که طلایه
عزت و شوکت ایرانیان ؛ زبان آوای امید بخش فراهم گرد ، اما آن دو ماده مشکوک و زنده ، که یکی اعلام

خود مختاری و آن دیگری تد ریس زبان ترکی در مدارس بود همه امیدواران را میبوس؟ ساخت .
 بدین طریق خواسته های دموکراتیک جنبش آزادیخواهان ، از جمله تقاضای خود مختاری در چارچوب
 انجمن های ایالتی و ولایتی و حق تحصیل بزبان مادری که از طرف هیئت حاکمه ایران " فریب دهند"
 و خوش ظاهر " ویا " مشکوک و زننده " اعلام میشود ، علت اساسی کشتار وحشیانه هزاران آزادیخواهان
 بود .

طبق محاسبه ای که بر اساس " سالنامه آماری ۱۳۵۲ کشور : انجام دادیم در سال تحصیلی
 ۱۳۵۲-۵۳ تعداد دانش آموزان دبستانها در استان مرکزی ۱۳۳۳ درصد ، در اصفهان ۱۰۹٪
 در آذربایجان شرقی ۶۷ درصد ، در آذربایجان غربی ۸۴ درصد و در کردستان ۸ درصد کل
 ساکنین هر یک از این استانها بود . این پیکره ها بطرز بارز ماهیت ارتجاعی سیاست فرهنگی رژیم
 را نسبت به واحدهای ملی نشان داده و علت گسترش بیسواد ی را در استانهایی که این واحدها ساکنند
 فاش میسازد . تردیدی نیست که در صورت امکان تحصیل بزبان مادری مبارزه با بیسوادی در اینگونه
 استانها بمراتب سهلتر می بود .

مظاهر اقتصادی ستم ملی

رضاشاه در دوران سلطنت خود آگاهانه از رشد صنعتی استانهایی که در آنها واحدهای ملی
 ساکنند معانعت بعمل آورد . در آن ایام در عده ای از این استانها حتی یک موسسه صنعتی ساخته
 نشد . محمد رضا شاه هم به تبعیت از سیاست پدرش همیشه کوشید تا حد امکان از تحولات صنعتی
 این استانها جلوگیری کند . در این مورد وضع در آذربایجان میتواند نمونه ای از سیاست تبعیض اقتصادی
 رژیم در مورد واحدهای ملی باشد .

انتخاب آذربایجان بعنوان مثال از آن لحاظ اهمیت دارد که این منطقه از حیث منابع
 طبیعی و نیروی انسانی یکی از غنی ترین استانهای کشور بشمار میرود ، منابع زیرزمینی و شرفهای روی
 زمینی آن هنوز بکروست نخورده است و قبل از آغاز سلطنت پهلوی از مهم ترین مراکز اقتصاد ی کشور بوده
 ولی با وجود این طی چهل سال اولیه سلطنت سلسله پهلوی این استان که میتوانست در صورت
 توجه بدان یکی از قطب های مهم صنعتی مبدل گردد ، از سطح رشد یافته ترین استانها به سطح
 عقب ماند های تنزل کرد . . . هشتم خرداد ۱۳۴۴ روزنامه " اراده آذربایجان " در اثبات این
 عقب ماندگی نوشت : " بموجب آمار موجود میزان سرمایه گذاری فعلی در تمامی این منطقه در حدود
 ۳۰۶۰ میلیون ریال بوده است که از این مبلغ ۲۰۶۰ میلیون ریال در آذربایجان شرقی و بقیه
 در آذربایجان غربی سرمایه گذاری شده . در ضمن بایستی از آن نمود که تعداد ی از کارخانه ها
 موجود هم در نتیجه عدم مواظبت و یا تجدید نشدن ماشین آلات و یا سوء اداره در حال تعطیل میباشد ."
 آمار جامعی که در سال ۱۳۴۰ وزارت صنایع و معادن درباره صنایع کشور منتشر ساخت نه تنها
 برخی از جوانب وضع اسفناک اقتصاد ی آذربایجان را روشن میسازد ، بلکه در عین حال امکان بررسی
 عوامل موثر در مهاجرت نیروی کار را از اینگونه استانها بدیگر نقاط ایران بدست میدهد که درست در
 سال ۱۳۴۰ به منتهای اوج خود رسید .

تعداد کارخانه ها و کارکنان در برخی از استانهای ایران

<u>تعداد کل کارخانه</u>	<u>تعداد کارکنان</u>	<u>قدرت اسمی بهاسب بخار</u>
۳۵۷۷	۴۴۴۹۵	۳۳۹۱۶۰
استان مرکزی		

تعداد کل کارخانه	تعداد کارکنان	قدرت اسمی به اسب بخار
استان گیلان	۶۷۷۹	۴۶۶۱۹
استان مازندران	۱۸۱۷۶	۸۳۳۶۶
استان خراسان	۱۰۰۰۸	۵۳۱۳۹
استان اصفهان	۲۵۰۴۷	۸۹۰۹۶
آذربایجان (شرقی و غربی)	۶۰۳۹	۴۷۰۱۰

گرچه آذربایجان (شرقی و غربی) از لحاظ جمعیت پس از استان مرکزی مقام دوم را دارا بود ، از لحاظ رشد صنعتی ، چنانکه از جدول فوق دیده میشود ، مقام آخر را در بین استانهای منتخب داشت . از نظر ترکیب صنایع هم وضع استانهای که واحد های ملی در آن ساکنند بی اندازه اسفناک بود . مثلا در همان سال در ایران ۲۷۹ کارخانه که کارکنان آنها از ۵۰ تا ۵۰۰ نفر بودند وجود داشت . ۱۲۷ واحد از این موسسات در استان مرکزی ، ۳۹ واحد در استان مازندران ، ۳۱ واحد در استان اصفهان ، ۲۱ واحد در استان خراسان و فقط ۱۵ واحد در استان آذربایجان متمرکز بود . در کردستان در اوایل سال ۱۳۴۰ جمعا ۸۷ کارخانه با ۵۸۰ کارکن موجود بود که از آنها هم در ۸۲ کارخانه تعداد کارکنان از یک تا دهنفر و در دیگر کارخانه دیگر تعداد کارکنان از دهنفر بیشتر بود .

باز در همان سال از ۳۰ کارخانه که کارگران هر یک از آنها از ۵۰۰ نفر بالا بود فقط یک کارخانه در آذربایجان و ۲۹ کارخانه دیگر در استانهای مرکزی ، مازندران ، اصفهان و خراسان متمرکز بود . در رشته کشاورزی هم آذربایجان و کردستان مانند بسیاری از استانهای دیگر کشور رزمه عقب ماندنترین استانها قرار داشتند . مجله " خواندنیها " در شماره ۷ مهر ۱۳۴۱ در توصیف وضع کشاورزی در آذربایجان نوشت : " راه ورسم زراعت و خرمن کوبی و جمع آوری محصول بهمان روش هزار سال پیش است و زارعین از زود ترین ساعات روز دست بکار میشوند و تا دیرترین ساعات تغروب بجان کندن مشغولند " .

در سال ۱۳۴۰ فقط ۲۴ درصد جمعیت آذربایجان در شهرها و بقیه یعنی ۷۶ درصد در روستا ها زندگی میکردند ، در حالیکه نسبت شهرنشین بکل جمعیت در تمامی ایران ۳۳ درصد بود . این آمار خصوصیت روستائی و کشاورزی بودن آذربایجان را بخوبی نشان میدهد .

بدینسان تا سال ۱۳۴۰ در نتیجه ستم ملی در زمینه اقتصاد ، آذربایجان با وجود امکانات شگرف به یک منطقه واپس مانده از لحاظ صنعتی و کشاورزی تبدیل شد و این امر موجبات تسریع مهاجرت دسته جمعی اهالی را از آذربایجان به دیگر نقاط ایران فراهم ساخت . احمد احرار در مقاله " تهران شهری دروازه " مند رجه در مجله " تهران مصور " (۱۲ اسفند ۱۳۴۵) نوشت : " اطاق مسن در روزنامه " اطلاعات " مشرف بگاراژی است که اتوبوسهای آن بین تهران و آذربایجان مسافر حمل میکنند . بطور تقریبی ساعتی یک اتوبوس وارد این گاراژ میشود که هیچوقت خالی نیست . ولی این اتوبوس ها اغلب خالی یا نیمه خالی برمیگردند و الباقی مسافران به جمعیت تهران اضافه میشوند . شما هر وقت برای فاتحه به مسجد میروید میتوانید این تابلوی زنده را در طرفین خیابان سه تماشا کنید زیرا در تمام ساعات روز و ساعات اول شب ، عده ای زن و مرد با چند تا بچه . . . بانتظار تاکسی ایستاده اند ، اینها غالبا مهاجران آذربایجان هستند که باقیمانده یک زندگی وایستی ویا روستائی را برده اند و آمده اند در تهران زندگی کنند . اما اینکه چه خواهند کرد خودشان هچنمیدانند و بسته به تقدیر است " .

روزنامه "اراده آذربایجان" (اول خرداد ۱۳۴۴) در تشریح اثر نامطلوب این روند نوشت:

"در حالیکه سرمایه و فنون نیروی آذربایجانی در تهران و خوزستان و سایر نقاط دیگر کشور آبادانی و کار و فعالیت ایجاد میکرد، آذربایجان در وران رکود ناراحت کننده ای را میگذراند و شاید بتوان گفت اگر این عوامل نامساعد در مناطق دیگری از کشور جمع میشدند آنچه اینک از فعالیت و کار در استانهای آذربایجان اثری بینیم در چنان مناطق وجود نداشتند."

این نوشته در واقع اعترافی است ضمنی به اینکه هدف نهائی سیاست رژیم عملاً عبارت بود از بورشکست کشاندن کامل آذربایجان و تسریع مهاجرت آذربایجانیان از این استان. گرچه مردم آذربایجان در مقابل این سیاست رژیم مقاومت و سرسختی نشان میدادند، ولی با وجود این سیاست تبعیض و مستحکم که شاه در زمینه اقتصاد و در پیش گرفته بود نه تنها ارزش و آزدی و جمعیت در آن را با بایجان همبازان زیاد نگاشت، بلکه در عین حال تاثیر منفی روی ساختار جمعیت در این استان بجای گذارد. زیرا در نتیجه مهاجرت دسته جمعی روبه افزایش، آذربایجان در درجه اول بطور عمدتاً نیروی کار فعالی را که در جستجوی کار و کسب، شرایط و فرصتهای مناسبتر و زندگی بهتر از آنجا بود خود را ترک کردند، از دست داد. در نتیجه آذربایجان از لحاظ فنی و مهارت کارگری و مدیریت و همچنین مالی فقیرتر شد که خود یکی از عوامل عمده رکود اقتصاد و در این منطقه و عقب ماندگی شهرها و روستاها در کلیه زمینه ها بود.

بدیهی است در شرایطی که بنا بر گواهی روزنامه ها شهرها و روستاهای آذربایجان از مظاهر تمدن امروز محروم بودند مردم آذربایجان نمیتوانستند دست روی دست گذارند و در انتظار "مراحمه لوگانه" بنشینند. علیرغم وجود رژیم ترور و ختنه مبارزه مردم علیه سیاست خائنانانه هیئت حاکمه سراسر آذربایجان را فراگرفت. در این شرایط بود که مسافرتهای نخست وزیر و وزیران برای بررسی وضع آذربایجان از نزدیک آغاز شد. هیئت حاکمه برای فرونشاندن خشم و نفرت مردم چسبه وعدها که به آذربایجانیهان دادند. ولی در آذربایجان کسی به این وعد و وعیدها باور نداشت. ششم تیرماه ۱۳۴۴ روزنامه "اراده آذربایجان" مقاله ای بی امضاء در اطراف مسافرت نخست وزیر هویدابه آذربایجان تحت عنوان "باعینک بدبینی" منتشر ساخت که در آن نویسنده پمرازد کسر مشکلات اقتصادی آذربایجان و اینکه "از اینهمه سرمایه گذاریهای دولتی و کمکهای بانکی، استان آذربایجان کمتر از هر جای دیگر استفاده کرده است" نتیجه جالبی گرفته افزود که "هیئت حاکمه بمنطق آذربایجانی آشناییست".

در رساله های اخیر مبلغین رژیم سر و صدا، زیادی در باره رشد باصطلاح بی سابقه اقتصاد آذربایجان و کردستان بر اهانداخته اند. در این تردید نیست که در نتیجه مبارزه سرسخت و پیگیر خلقهای این استانها رژیم مجبور به برخی عقب نشینی ها شده است. ولی آمارهای رسمی بطور واضح نشان میدهد که سیاست هیئت حاکمه در مورد واحد های ملی در اصل تغییری نکرده است. با وجود رشد برخی از صنایع در اینگونه مناطق، وضع عمومی در مقایسه با دیگر استانها کاملاً مثل سابق است.

ارقام منتشره در سالنامه آماری سال ۱۳۵۲ حاکی است که ارزش افزوده صنایع بزرگ کشور در سال ۱۳۵۰ در حدود ۱۲۲۹۵۰ میلیون ریال بود که از آن سهم استان مرکزی ۸۱۰۵۶، سهم استان اصفهان ۴۰۲۰، سهم استان خراسان ۳۴۳۵، سهم آذربایجان (شرقی و غربی) ۲۰۱۱ و سهم کردستان ۲۸۴ میلیون ریال بود. بدیگر سخن سهم آذربایجان در ارزش افزوده رشته های صنعتی فقط فقط در حدود ۱٫۶ درصد و یا اینکه ۴۰ هزار کمتر از استان مرکزی و یا در کمتر از اصفهان بود.

پیکره های فوق مبین آنستکه آذربایجان همچنان بمثابة یکی از عقب مانده ترین استانهای ایران از لحاظ صنعتی باقی مانده است . این واقعیت از ارقام مربوط به جمعیت شاغل کشور هم دیده میشود .

جمعیت شاغل ۱۰ ساله به بالا تبر حسب فعالیتهای عمده در برخی استانها در سال ۱۳۵۰ (ارقام به هزار نفر)

تولیدات صنعتی و استخراجی	کشاورزی	جمع شاغلین	
۱۳۹۲	۳۴۱۰	۷۲۴۳	کل کشور
۴۲۸	۳۶۷	۱۴۹۸	استان مرکزی
۱۸۶	۱۵۷	۵۰۲	استان اصفهان
۱۴۶	۶۴۳	۱۰۵۰	آذربایجان (شرقی و غربی)
۶	۱۲۷	۱۶۹	کردستان

تحلیل این پیکره ها نشان میدهد که در سال مورد بحث در حالیکه مثلا ۳۷ درصد کل شاغلین استان اصفهان در رشته تولیدات صنعتی و استخراجی مشغول کار بوده اند ، در آذربایجان این نسبت از ۱۳٫۹ درصد تجاوز نمیکرد . و اما در کردستان فقط ۳٫۵ درصد کل شاغلین در تولیدات صنعتی و استخراجی مشغول کار بوده اند . لذا میتوان نتیجه گرفت که علیرغم ادعای سران رژیم در روضه اقتصادی و اجتماعی استانهای نامبرده تحول چشمگیری در مقایسه با سال ۱۳۴۰ بوجود نیامده است .

رشد نا همگون اقتصادی و تمرکز صنایع در استان مرکزی و دیگر قطب ها همچنان مهاجرت اهالی را از آذربایجان و کردستان و غیره تشدید میکند و مثل سابق اثرات منفی در رشد جمعیت میگذارد . مقایسه رشد جمعیت شهرهای بزرگ ایران در فاصله بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۵۰ نشان میدهد که در این فاصله آهنگ رشد جمعیت تهران ۱۲۰ درصد ، مشهد ۱۱۰ درصد ، اصفهان ۱۰۰٪ و تبریز فقط ۶۷ درصد بوده است .

چنین است برخی از مظاهر تبعیض و ستم ملی طی پنجاه سال سلطنت سلسله پهلوی در ایران ، جالب آنستکه وقتی مسئله ملی و طرق حل آن در خارج از سرحدات ایران مطرح میشود شاه و هیئت حاکمه ایران مزورانه از موضع شناسائی حق اقلیت های ملی سخن میگویند . در مورد مسئله کرد در عراق رژیم ایران از ملا مصطفی بارزانی و گروه وی دفاع میکرد . در دوران جنگ داخلی عراق ، سران رژیم ایران برای پوشاندن دخالت مستقیم خود در امور داخلی کشور همسایه از طریق کمک نظامی و مالی وسیع به گروه ملا مصطفی بارزانی ، چنین وانمود میکردند که طرفدار حل مسئله ملی از راه ایجاد دولت فدراتیو هستند که در آن عربها و کرد ها خود مختاری داشته باشند .

در آبانماه امسال بهنگام بازدید شاه از ترکیه اطلاعیه مشترکی صادر شد که در آن از حبران قبرس هم یاد شده است . در این زمینه در اطلاعیه گفته میشود که سران دولت بر آنند که مسئله قبرس بمباید از طریق مذاکره بین ترکها و یونانیهای این جزیره بر پایه فدراسیون جغرافیائی حل و فصل گردد .

ولی وقتی مسئله مهم حل مسئله ملی در ایران مطرح میشود ، رژیم حتی از اجرای کامل مفاد قانون اساسی دایره تشکیل انجمن های استان و شهرستان خود داری میورزد . مبلغین رژیم تشکیل این

انجمن هارا با اختیارا توسیع بمثابه گرایش به شیوه فدالیمس محکوم میکنند و مینویسند که دولت قصد ندارد اصل فدراتیورا د ایران جا ری کند . چنین برخوردی به معضل مهم مسئله ملی ، در واقع محصول سیاست شونیسم ملت بزرگ است که هدفش چیزی جز توجیه ستم ملی تحت عنوان " وحدت ملی " نبود هونیست .

بدون شك اقوام و ملل و اقلیتهای ساكر كشور ما بهیچوجه انتظار آنرا ندارند که هیئت حاکمه ایران و برراس آن محمد رضا شاه کوچکترین گامی در جهت برآوردن حتی ابتدائی ترین خواستهای ملی آنها بردارد . برعکس ، رشد آگاهی ملی و مطالبه حقوق ملی در بین واحد های ملی تضاد موجود بین این خلقها ورژیم راهرچه بیشتر تشدید می بخشد و عمیقتر میکند .

حزب توده ایران از بد و فعالیت سیاسی خود در عرصه کشور در عمل به ثبوت رسانده است که تنها مدافع سرسخت و پیگیر منافع ملی خلقهای محروم ایران بود و هست . در سندی که ما در آغاز این مقال از آن یاد کردیم گفته میشود : " حزب توده ایران طرفدار برابری کامل حقوق کتیه اقوام و ملل و اقلیتهای ملی ساکن سرزمین ایران و اتحاد و اوطلبانه آنها در چارچوب میهن واحد و برپایه حفظ تمامیت ارضی کشور ایران است . ریشه کن کردن ستم ملی شرط اساسی و مقدم تا مین این هدف است . راه نیل بدین مقصود تا مین خود مختاری اقوام و ملل محروم ایران است . بدین منظور باید تقسیمات کشوری بسر پایه ملی قرار گیرد . در واحد های ملی ، شورای استان ، شهرستان و بخش بصورت ارگانهای اعمالی خود مختاری ملی در چارچوب میهن واحد ما ایران درآید . در مورد اقلیت های ملی که بعلت پراکنندگی خود نمیتوانند خود مختاری داشته باشند ، باید برابری حقوق آنها با سایر ملل و اقوام ساکن سرزمین ما و نیز حقوق فرهنگی آنها تا مین گردد . "

حزب توده ایران با ارائه برنامه خود در راه حل مسئله ملی ، راه حقیقی مبارزه را نیز که عبارتست از مبارزه همه نیروهای ملی و مترقی و زحمتکشان کتیه ملتها و اقوام در صف واحد علیه رژیم و حامیان امپریالیسم آن نشان داده است . فقط از این طریق است که میتوان با دشمن واحد مقابله کرد و راه ترقی و آزادی کشور را گشود .

غول لنگ

روزنامه آلمان غربی " دی ولت " در شماره ۲۴ فوریه ۱۹۷۶ خود درباره اظهاراتی که شاه در مصاحبه با خبرنگار مجله " نیوزویک " کرده است چنین مینویسد :

" موافق نظر شاه ایران ، ایالات متحده را ترید نسبت به خود بیک غول لنگ میدل ساخته است " . شاه در این مصاحبه " نگرانی خود را از روش کنگره امریکا در قبال سیاست خارجی پرزیدنت جerald فورد ابراز داشته است . شاه گفت امریکائیهان نسبت به خود شان چنان نقاد و بد و ناعتقاد شده اند که تقریباً دست قوه مجریه را بسته اند . امریکائیهان میتوانند از بازوهای خود استفاده کنند ، نمیتوانند قدرت خود را در خدمت خویش قرار دهند و بدین سان بیک غول لنگ بدل شده است " . باید به اعلیحضرت تبریک گفت که به ژاندارم " غول لنگ " میدل شده اند .

دودمان پهلوی - دشمن فرهنگ آزاد و مترقی

ایران عزیز ما ارضیهای غنی و گرانبها از فرهنگ دارد، که نتیجه کار خلاق مرد مہمین ماطی قرون و اعصار گذشته است. دودمان پهلوی، طی پنجاه سال حکومت غاصبانه خود بر مردم ایران، چه بر سر این فرهنگ آورده و چگونه مانع رشد آزاد و مترقی آن شده، داستانی است در دناک ویرانگیزنده خشم، که در این مختصر نمی گنجد. ولی در پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی میباید از این بلیه ای که فرهنگ ما بدان دچار شده، و لویه اشارت، سخن گفت، به ویژه آنکه رژیم پهلوی میکوشد با شیوه گستاخانه، سالوسانه و سفسطه آمیز مخصوص بخود، این بلیه را "پیشرفت شکفت انگیز فرهنگ" و "انقلاب آموزشی" وانمود سازد.

از ادعا تا واقعیت

رژیم پهلوی مدعی است که طی پنجاه سال گذشته در زمینه فرهنگ "پیشرفت شکفت انگیزی" نصیب مردم ایران شده، که البته به برکت سلطنت خاندان پهلوی است. برای آنکه عیار این ادعا سنجیده شود، نخست با چند رقم برجسته که بر اساس آخرین آمارهای دولتی است واقعیت کسوتی فرهنگ را در ایران، آنهم فقط از نظر کمی، یادآور میشویم:

- نزدیک به ۷۰ درصد افراد از هفت سال به بالا در ایران بیسوادند؛
- از مجموع بیسوادان نزدیک به ۷۰ درصد در روستاها زندگی میکنند؛
- از مجموع بیسوادان نزدیک به ۸۰ درصد رازنان تشکیل میدهند؛
- تعداد زنان بیسواد در روستاها به ۹۸ درصد میرسد؛
- از حدود ۹۰ میلیون افراد از شش سال به پائین فقط نزدیک به ۹ هزار نفر به کودکان میروند؛

- بیش از نیمی از کودکانی که در سن تحصیل اند به مدرسه راه نمی یابند؛
- از کودکانی که به مدرسه راه می یابند فقط نزدیک به ۲۵ درصد از ختران تشکیل میدهند؛
- از نزدیک به ۳۴ میلیون نفر جمعیت ایران فقط در حدود ۰٫۰۱ درصد به آموزش عالی دسترسی دارند؛

- تنها یک پنجم دانشجویان از ختران تشکیل میدهند؛
- در سال ۱۳۵۳ فقط ۱۸۲۶ عنوان کتاب در ایران منتشر شده، که بالاترین رقم از آن کتاب های مذهبی (۵۴۱ عنوان) و کتب منتشره از طرف سازمانهای دولتی (۱۱۱ عنوان)؛
- بوده است. تیراژ متوسط کتاب در ایران فقط ۱۰۰۰ نسخه است؛
- در سراسر ایران و برای ۳۴ میلیون نفر جمعیت فقط ۱۲ سالن تأثیر وجود دارد. از این تعداد ۷ سالن تأثیر در تهران است که فقط ۳ سالن آن بطور مرتب کار میکنند؛

— برای بیش از ۷ میلیون دانش آموز در سال تحصیلی ۵۲-۵۳ فقط ۱۸۴۷ معلم ورزش وجود داشته و در سراسر ایران برای ۳۴ میلیون نفر جمعیت ۲۳۶ استاد و یوم و ۲۹۲ سالن ورزشی دائر بوده است .

چنین است پیشرفت کمی فرهنگ طی پنجاه سال سلطنت دودمان پهلوی !

از امکان پیشرفت تا واقعیت پیشرفت

آیا طی پنجاه سال گذشته ، فرهنگ در ایران اصولاً پیشرفت کرده است ؟ پاسخ این سؤال مثبت است . عوامل این پیشرفت چیست ؟

پنجاه سال گذشته ، دوران گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران بوده است . سرمایه داری بهمان ترتیب که با رشد صنعت همراه است ، رشد معین فرهنگ را نیز به همراه دارد . این جبر تکامل است . لذا عامل عینی در برخی پیشرفت های جبری فرهنگ در پنجاه سال گذشته ، نیاز سرمایه داری در حال رشد ایران است . عامل ذهنی در پیشرفت فرهنگ طی پنجاه سال گذشته ، تلاش نیروهای ملی ، دموکراتیک و مترقی بوده است . ولی مطلب بهمین جا خاتمه نمی یابد . برای اثبات پیشرفت واقعی در هر زمینه ای ، از جمله در زمینه فرهنگ ، قبل از هر چیز باید امکان پیشرفت را با واقعیت پیشرفت سنجید . اگر این دو هماهنگ باشد ، پیشرفت واقعی حاصل شده است در غیر این صورت ، ولو آنکه بطور نسبی پیشرفتی حاصل شده باشد ، در سیر تکامل تاریخی ، نتیجه عقبماندگی است .

میهن ما دارای ثروت طبیعی هنگفت و گرانبهای است . مرد میهن ما زحمتکش و با استعداد است . برای آنها ، از فرهنگ گذشته ، ارثیه ای قنی و گرانبها یادگار مانده است . شور و شوق آنها ، تلاش و بیکار آنها ، برای پیشرفت در هر زمینه ای ، در خورد ستایش است . همه اینها امکان واقعی و کفایتی برای آن بوده است که این مردم ، طی نیم قرن ، به سطح عالی فرهنگ ، همسنگ با پیشرفته ترین فرهنگها در جهان برسند .

آیا پیشرفت فرهنگ در ایران ، طی پنجاه سال گذشته ، متناسب با امکانات مابوده است ؟ آیا این پیشرفت پاسخگوی خواست مردم و نیاز واقعی جامعه مابوده است ؟ چندرقعی که در پیش ذکر کردیم ، از نظر کمی ، به این سئوال پاسخ مینماید . از لحاظ کیفی هم خواهیم دید که پاسخ این سئوال منفی است . آن عاملی که موجب این عقبماندگی فرهنگی شده کدام است ؟ در پاسخ به این سؤال است که نقش دودمان پهلوی بعنوان عامل ذهنی آشکار میگردد ، و این نقش است که تمرکزکننده و مخرب . به بررسی واقعیات بپردازیم :

بنیاد مادی فرهنگ در ایران ضعیف است

سطح معین فرهنگ بر بنیاد مادی معینی استوار است . و این بنیاد مادی در ایران ، برای داشتن يك فرهنگ پیشرفته ، ضعیف است .

با اینکه رشد ایران در راه سرمایه داری ، که بویژه در سالهای اخیر سریع بوده است ، پیشرفت های معینی را در زمینه های گوناگون اقتصادی — اجتماعی به همراه داشته و دارد ، با اینهمه از نظر اقتصادی — اجتماعی ، ایران کشوری است عقب مانده . نظاً هر این عقب ماندگی را میتوان از جمله در وجود بقایای نیرومند نهاد های سنتی ماقبل سرمایه داری ، در رشد ناچیز رشته های اساسی و کلیدی تولید ، در وابستگی اقتصاد کشور به اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی و در فقر مادی اکثریت مطلق مردم مشاهده کرد . با چنین بنیاد ضعیف مادی ، با چنین عقب ماندگی اقتصادی — اجتماعی

نمی‌توان و نباید انتظار داشت که جامعه ما از فرهنگ پیشرفته‌ای برخوردار باشد .
این ضعف بنیاد مادی ، این عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی نتیجه آن سیاستی است
که منابع طبیعی کشور ، و قبل از همه نفت ، بزرگترین ثروت ملی ما را بتاراج امپریالیست‌ها داده ، دست
استثمارگران خارجی و داخلی را در غارت دسترنج مردم باز گذاشته و بخش مهمی از درآمد ملی را صرف
تسلیحات کرده است . و این همان سیاستی است که پنجاه سال است از طرف خاندان پهلوی دنبال
میشود .

فرهنگ در ایران از رشد آزادانه محروم است

فرهنگ در محیط آزاد شکفته می‌شود . بسخن دیگر ، بدون آزادی عقیده و بیان و قلم ، بدون آزاد
مطالعه و تحقیق ، بدون آزادی فعالیت خلاق علمی ، ادبی و هنری ، رشد یک فرهنگ دموکراتیک
و مترقی ممکن نیست . و خاندان پهلوی از همان آغاز حکومت خود کوشید تا با استقرار استبداد سلطنتی ،
این آزادی‌ها را از مردم ایران بگیرد .

استبداد سلطنتی ، که تروریسمی را به همراه داشته ، نه فقط حقوق و آزادی‌های دموکراتیک را
از مردم گرفته و در نتیجه آنها را از شرط لازم برای رشد فرهنگ محروم ساخته ، بلکه با تمام نیروی اهریمنی
خود کوشید که استتاهرگونه تلاش نیروهای ملی ، دموکراتیک و مترقی را برای تأمین حقوق و آزادی‌های
دموکراتیک ، برای حفظ ارثیه غنی فرهنگ گذشته ، برای پیشرفت فرهنگ دموکراتیک و مترقی سرکوب
کند . تظاهرات هرگونه اندیشه آزاد و مترقی در عرصه ادب و هنر ایران همواره خشن‌ترین واکنش‌های
خاندان پهلوی را برانگیخته است . بهترین نمایندگان فرهنگ ما همیشه با پیگیری وحشی و شکنجه
و اعدام حکومت پلیسی خاندان پهلوی روبرو بوده اند . پدر ، پلیس مختار را بجای فرهنگ ایران
انداخته و پسر ، سازمان امنیت‌تصیری را . پدر ، عشق‌ها و وارثی‌ها را بقتل رسانده و پسر ، کیوان‌ها
و گل‌سرخ‌ها را راجوبه اعدام بسته است . در کشوری که صرف کتاب داشتن و کتاب خواندن مسوود
سوء ظن قرار می‌گیرد و دانشگاه‌ها و نشریات پلیس قرار دارد ، نمی‌توان از پیشرفت فرهنگ سخن
گفت .

نظام آموزشی ایران طبقاتی است

نظام آموزشی ایران طبقاتی است . این بدان معنی است که اکثریت مردم ، که از زحمتمکشان اند
یا اصلاً به آموزش دسترسی ندارند و یا بهره آنها از آموزش فوق العاده ناچیز است .
بزرگترین مانع در برابر زحمتمکشان برای دسترسی به آموزش ، فقر مادی است . آن خانواده زحمت
کشی که برای تأمین زندگی بخور و نمیر خود ، به هر دستکاری نیازمند است ، بفرض که تحصیلات
" رایگان " هم باشد ، بجای تحصیل ، فرزند خود را بکار می‌فرستد تا لا اقل کمک برای تأمین این زندگی
بخور و نمیر باشد . اگر چنین نبود ، کودکان در مزارع خرمن کوب راه‌دایت نمی‌کردند ، پشت دستگاه
قالیبافی نمی‌نشستند و در کارخانه کار نمی‌کردند . اگر چنین نبود ، نیمی از کودکان در سن آموزش
ابتدائی از تحصیل محروم نمی‌ماندند و نزدیک به ۷۰ درصد از مردم بی‌سواد نمی‌بودند . تازه اگر
زحمتمکشان بتوانند فرزند خود را ، با تحمل فشار مادی ، بعد رسه بفرستند ، مخارج تحصیل به
نسبت مدارج تحصیلی چنان افزایش می‌یابد که آنها قادر به ادامه تحصیل نیستند . نتیجه اینک
تحصیلات متوسطه و ویژه آموزش عالی تقریباً بروی فرزند ان زحمتمکشان بسته است . اگر چنین نبود ،
۶۰ تا ۷۰ درصد نوآموزان دوره ابتدائی و ۸۰ تا ۸۵ درصد دانش‌آموزان دوره متوسطه و ۹۸ درصد
صداغ التحصیلان دوره متوسطه ، تحصیل را ترک نمی‌کردند . اگر چنین نبود ، تعداد دانش‌جویانی
که در سال تحصیلی ۵۱-۵۲ ، طبق آمارگیری رسمی ، شغل پدر خود را " کارگر " و " کشاورز "

نوشته اند ، به ترتیب ۲ و ۱ درصد تعیینید .
 به این فقره مالی زحمتکشان ، سدهای گوناگون مالی و قانونی نیز افزود می شود تا خصلت طبقاتی نظام آموزشی نه فقط حفظ شود ، بلکه تحکیم گردد . و مسئولیت اصلی حفظ و تحکیم خصلت طبقاتی نظام آموزشی در ایران ، که از جمله موانع اساسی پیشرفت فرهنگ در همین ماست ، با خاندان پهلوی است .

در دستگاه آموزشی ایران هرج و مرج حکم فرماست

یکی از مختصات اصلی دستگاه آموزشی در ایران دردوران سلطنت و دومان پهلوی ، هرج و مرج حاکم بر آنست . این هرج و مرج بویژه دردوران " انقلاب آموزشی " محمد رضا شاه به اوج خود رسیده است . یعنی صحبت فقط بر سر این نیست که ما بیسواد زیاد داریم و مدرسه کم داریم ، کم سواد زیاد داریم و کارشناس کم داریم ، سر بازخانه زیاد داریم و دانشگاه کم داریم ، زندان زیاد داریم و آموزشگاه کم داریم . مسئله ای که اهمیت کمتری ندارد اینست که آنچه هم کم موجود است ، بدون هدف و برنا مشخص و واحد است . مسئولین دستگاه آموزشی و فرهنگی ، هر یک برنامه ها ، روشها و سلیقه های خاص خود را دارند ، که چه بسا آنها را به " آزمایش " میگذارند . آنهائی که در خارج تحصیل کرده اند ، میکوشند سیستم کشور محل تحصیل خود را در ایران بمرحله عمل درآورند . هر روز مقررات جدیدی وضع میشود ، که ظاهراً برای حل مشکلات و تناقضات موجود است ، ولی در عمل این مقررات تجدید بر مشکلات و تناقضات موجود می افزاید . بهای این هرج و مرج راهم جوانان کشور باید بپردازند که در پایان تحصیل در هر درجه ای که باشد ، حتی بنیاداً اعتراف مقامات مسئول فقط ورقه کاغذی درست دارند تا " آزمایشی قانونی آن بهره مند گردند " ! نتیجه این هرج و مرج آنست که دستگاه آموزشی ایران حتی پاسخگوی نیاز سرمایه داری در حال رشد ایران نیز نمیتواند باشد و نیست .

ستم ملی مانع رشد فرهنگ خلقهای ایران است

فرهنگ غنی و پرازنده ایران نتیجه تلاش و همکاری مشترک خلقهای گوناگونی است که در این سرزمین زندگی میکنند . لازمه پیشرفت این فرهنگ ایجاد تضمین واقعی برای همکاری خلقهای ایران ، ایجاد امکان واقعی برای شکفتگی فرهنگ خلقهای ایران است .

ولی خلقهای غیر فارس ایران حق ندارند بزیان مادری تحصیل کنند ، حق ندارند نتیجه فعالیت علمی ، ادبی و هنری خود را بزیان مادری منتشر کنند ، حق ندارند ارثیه فرهنگی خود را تکامل بخشند . و اعتراض بر ضد این بی حقی ، مبارزه بر ضد این بی حقی جرم است . حتی در چارچوب نظام آموزشی و فرهنگی موجود هم خلقهای غیر فارس ایران با محرومیت بیشتری روبرو هستند . بعنوان مثال ، در آذربایجان بیش از ۴۰ درصد کودکان بعد رسیده میروند ، در کردستان ۸۰ درصد مردم بیسوادند و در بلوچستان فقط ۲ درصد مردم سواد خواندن و نوشتن دارند .

ستم فرهنگی ، که نتیجه مستقیم ستم ملی است ، سیاست رسمی دومان پهلوی است . و خاندان پهلوی با اعمال این سیاست ارتجاعی و ضد مومکراتیک ، هم مانع رشد فرهنگ ملل خلقهای ایران وهم مانع تکامل فرهنگ مشترک آنان شده است .

فرهنگ ایران به عرصه سوداگری سرمایه خصوصی داخلی و خارجی مبدل شده است

دومان پهلوی ، بویژه دردوران " انقلاب آموزشی " محمد رضا شاه ، فرهنگ ایران را به عرصه سوداگری سرمایه خصوصی مبدل کرده است . و این یکی از نتایج مستقیم آن سیاستی است که میخواهد هر چه بیشتر از سهم بخش دولتی در اداره امورات اقتصادی - اجتماعی کشور بکاهد و به سهمی بخش خصوصی بیفزاید . صحبت فقط بر سر این نیست که رشته هائی از فرهنگ مانند مطبوعات ، بنگاهها

انتشاراتی ، سینما و تارتیزریتسلط سرمایه خصوصی قرار گرفته اند . در این رشته ها سرمایه خصوصی تقریباً همیشه حاکم بوده است . مسئله اینست که موسسات آموزشی ، بویژه موسسات آموزشی عالی نیز بتدریج زیر تسلط سرمایه خصوصی قرار میگیرند . و مهمتر آنکه سرمایه خصوصی خارجی بسرعت بسرای خود در موسسات آموزشی راه میگذارد .

هم اکنون از ۹۸۱ کود کستان ، ۴۴۸ باب خصوصی است ، از ۱۵۹۰۲ مدرسه ابتدائیس ، ۲۴۶۷ باب خصوصی است ، از ۳۱۲۹ مدرسه راهنمایی ، ۱۸۰۱ باب خصوصی است ، از ۱۳۳ دبیرستان ، ۱۸۱۰ باب خصوصی است ، از ۱۹ دانشگاه ، ۱۵ باب خصوصی است ، از ۱۸۴ دانشکده و مدرسه عالی و آموزشگاه عالی ، ۱۱۴ باب خصوصی است . اینکه سرمایه خارجی خصوصی تا چه حد در موسسات آموزشی نفوذ کرده ، هنوز دقیقاً روشن نیست . آنچه آشکار است اینست که اکنون ۳۸ مدرسه خارجی و ۳ دانشگاه با همکاری خارجیان در ایران وجود دارد . اگر درست است که سرمایه خصوصی جزید ست آوردن سود ، آنهم سود هرچه بیشتر ، قانون دیگری نمیشناسد ، آنوقت روشن است که سرنوشت فرهنگی که عرصه سوداگری سرمایه خصوصی شده است ، چه خواهد بود .

ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی حاکم بر فرهنگ ایران است

میهن مانده فقط از نظر اقتصادی ، سیاسی و نظامی وابسته به امپریالیسم است ، بلکه در فرهنگ ما نیز ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی تسلط دارد . و در ورائی که بویژه مبارزه ایدئولوژیک بین نیروهای ارتجاعی و نیروهای ترقیخواه ، بین امپریالیسم و سوسیالیسم تشدید میشود ، روشن است که چنین تسلطی چگونه برای فرهنگ و جامعه ما هلاکتبار است . این ایدئولوژی ارتجاعی ، منحنط و ضد انسانی که وظیفه اش دفاع از یک سیستم از نظر تاریخی محکوم به زوال سرمایه داری است ، شب و روز ، آشکارا و مستور ، بوسیله روزنامه ، کتاب ، رادیو ، تلویزیون ، سینما ، تئاتر و هر وسیله دیگری که بکارش آید ، مبلغ جنگ ، نژادگرائی ، خرافات مذهبی ، شوینیسیم ، زورگویی ، زدنی و جنایت ، دروغ و هر آن چیزی است که بتواند از انسان برده ای بسازد ، بد رخت مت سرمایه . این ایدئولوژی که در دفاع از مواضع ترک خورده خود ، آنتی کمونیسم را سلاح اصلی خود قرار داده ، با توسل به فرومایه ترین وسائل با هرگونه اندیشه آزاد و مترقی و قبل از همه و پیش از همه با مارکسیسم - لنینیسم ، تنهاسا ایدئولوژی علمی و انقلابی عصر ما ، دشمنی میورزد . و خاندان پهلوی ، و پیش از همه محمد رضا شاه یعنی آن کسی که گویا با هرگونه " ایدئولوژی وارداتی " مخالف است و حامی " فکرونبوغ ایرانی " است ، تمام درهای فرهنگ ما را بروی این ایدئولوژی ، که هم مخرب فرهنگ ملی ما هم سد راه تکامل آزاد و مترقی فرهنگ ماست ، چهارطاق باز گذاشته است ، تا جایی که در " پایتخت کشور شاهنشاهی " راد یوتلویزیون ارتش آمریکا ، در ستانندیک ارتش اشغالگر امپریالیستی ، رسماً و علناً ، شب و روز ، مبلغ شیوه زندگی امریکائی ، یعنی منحنط ترین و فاسدترین نوع زندگی بورژوازی است ، و اینهمه برای آنست که ثابت شود " اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر " دارای " سیاست مستقل ملی " است !

دودمان پهلوی پاسدار ارتجاع در فرهنگ ایران است

دودمان پهلوی هم با عقب نگاه داشتن فرهنگ ما از نظر کمی و هم با مسلط گرداندن ایدئولوژی امپریالیستی بر فرهنگ ما از لحاظ کیفی ، پاسدار ارتجاع در فرهنگ ایران است . ولی خاندان پهلوی بویژه محمد رضا شاه ، برای حفظ حکومت غاصبانه خود ، در نقش پاسدار ارتجاع در فرهنگ ایران " مبتکر " هم بوده است . وی همانطور که در کنار شکنجه های قرون وسطائی ، " شکنجه های ظریف روحی " را هم کشف کرده ، در جستجوی " ایدئولوژی ایرانی " برای توجیه حکومت غاصبانه خود ، به

" نظام شاهنشاهی " ، که گوید در " ذات ایرانی " است ، و به جاویدان بودن این نظام درخاندان پهلوی رسیده است ، از اینجاست که نظام آموزشی و فرهنگی ما و هر آنچه که از طرف دستگاه دولتی و دستگاه تبلیغاتی رژیم پهلوی گفته و نوشته میشود ، به درواین محور میگردد . اگر ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی میخواهد از انسان بمعنای اعم برده ای بسازد در خدمت سرمایه ، ایدئولوژی خاندان پهلوی میخواهد از انسان ایرانی برده ای بسازد در خدمت سرمایه و در خدمت سلطنت خاندان پهلوی ، که البته نه فقط با هم منافاتی ندارد ، بلکه همانطور که می بینیم مکمل یکدیگر است .

خلقهای ایران برای يك فرهنگ آزاد و مترقی مبارزه میکنند

اگر خلقهای ایران شایسته داشتن جامعه ای آزاد ، مترقی و مرفه اند ، شایستگی آنرا نیز دارند که از فرهنگی آزاد ، مترقی و شکوفان برخوردار باشند . این رافرنهنگ غنی و پرازنده گذشته ایران گواهی میدهد . و اگر از این فرهنگ هنوز چیزی باقی مانده ، اگر این فرهنگ ، با همه مسوانع و دشواریها ، در راه تکامل و ترقی به پیش می رود ، نتیجه پایمردی ، فداکاری و بیکارجانانان میهن پرستان آزاداندیش این سرزمین است که به بهای آزادی و جان خود و طبرغم و دودمان پهلوی ، مشعل فرهنگ گذشته را با مشعل فرهنگ نوین در آمیخته و از آن آتشی افروخته اند که از یک طرف ریشه پاسداران ارتجاع را در فرهنگ ایران خواهد سوخت و از طرف دیگر رامنیل به يك فرهنگ آزاد ، مترقی و شکوفان را برای خلقهای ایران روشن خواهد ساخت .

مبارزان توده ای سرافرازند که همواره در صفوف نخستین این میهن پرستان آزاداندیش قرار داشته اند و قرار دارند .

پند ستمکار

که : " در خاطر سپار از من یکی پند :	ستمکاری چنین گفتابه فرزند
ولی اندر سخن مکرود غل کسن	بهرزشتی که میخواهی عمل کسن
بد عوی چون حسین بن علی باش	چو " شمر " از کین بواقع مقتلی باش
ولی عدل فریدون را ثنا کسن	شرار ظلم ضحاک کی سپا کسن
بکن غارت ، بده در رس تسناعت	بنده سرپوش عصمت برشناعت
بزد و بانگ زن آید ، آید ، آید دزد !	اگر خواهی ز سعی خویشتن مزد
گهی از عدل صحبت کن ، که از حق	چو در خون است دست تا به مرق
تساوت تیغ و سالیوسی غلاف است	در این عالم که میدان مصاف است
سپس فریاد از حق بشرزن " "	چو شاهنشهر بر خشک و ترزن
نگردد ساتری بر لجه خون	ولی غافل ، که این الفاظ موزون

ملاک نیک و بد در نزد هشیار
نیاشد ادعا ، بل هست کردار

اشعار این مجموعه ، بجز شعرشاد روان بهار ، از ا . ط . است .

سرنگون ساختن رژیم استبدادی

مبهم ترین وظیفه همه میهن پرستان ایران است

بررسی های مندرجه در این "ویژه نامه مجله دنیا" به روشنی یکبار دیگر این واقعیت را نشان داد که خاندان پهلوی و در رأس آن شاه کنونی، بزرگترین سد راه پیشرفت سریع و همه جانبه میهن ما در جاده پهناور ترقی و تعالی است که تاریخ در پیش پایش باز کرده است. بدون تردید میتوان ادعا کرد که در میهن ما بیش از هر کشور دیگر از کشورهای در حال رشد امکانات عینی و مساعد برای پیشرفت سریع بطرف تمدن عالی وجود دارد. ثروت سرشار طبیعی، ۳۴ میلیون نفوس و همسایگی با بزرگترین کشور سوسیالیستی و امکان فراوان برای استفاده از کمکهای فنی و علمی و صنعتی اش، همراه با ضعف روز افزون امپریالیسم و تفهیر پرشتاب تناسب نیروها در جهان بسود سوسیالیسم و ترقی و آزادی، عواملی است که بیش از هر کشور دیگر نیای سوم در کشور ما در کنار هم قرار گرفته است. تاثیر این عوامل تا آن اندازه است که سیاست جنایت غارت خاندان پهلوی و رژیم سیاه حاکمه ای را که بوجود آورده است با آنکه این پیشرفت را به میزان شدیدی ترمز میکند، ولی نمیتواند از آن جلوگیری بعمل آورد.

شاه برای نگهداری پایه های حاکمیت منحوس خود در برابر ناخشنودی زحمتکشان و میهن پرستان و برای تامین شرایط غارتگری خود و امپریالیسم:

- به امپریالیسم تکیه کرده و دست انحصارهای امپریالیستی را برای غارت بزرگترین ثروت ملی مانع و چپاول سایر ثروت های ملی و محصول کار زحمتکشان ایران باز گذاشته است؛
- با صرف سالیانه نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار برای هزینه های نظامی بخش عمده آن سهمی را که پمرا غارت امپریالیست ها به کشور ما میرسند دوباره بجیب سود اگران جنگ افروزمپریالیستی میریزد و در این معامله هر سال لا اقل ۲۰-۲۵٪ از قیمت خرید این جنگ افزارها را که بچشم میلیارد دلار بالغ میشود به عنوان حق العمل به حساب شخصی خود میریزد و بدینسان خاندان پهلوی یعنی شاه و برادران و خواهران، برادرزادگان و خواهرزادگان، همه زیر سایه رژیم اختناق و به پیروی از "بزرگ دزدان" مانند هشت پای خون آشام بر تمامی اقتصاد کشور پنجه انداخته و خون مردم ایران را با هزارنیش خود میمکند؛
- دستگاه سیاه آدمکش ساواک که از زالوهای خون آشام ردیف سوم و چهارم بوجود آمده است، ماموریت دارد که محیط اجتماعی ایران را برای ادامه این غارتگری بی مانند در تاریخ کشور ما و شاید در تاریخ بخش عمده ای از کشورهای جهان، آرام نگذارد - ارتش، پلیس، ژاندارمری پشتیبان مسلسل بدست و تانک سوار این غارتگری هستند، و نه تنها در رون ایران بلکه در بیرون مرزهای ایران هم هر جا که شاه امکان بیاید برای سرکوب هرگونه جنبش آزادخواها ملی و ضد امپریالیستی علیه مردم گرسنه و بی جنگ افزار تاخستو تا میزند.

— تبلیغات رنگارنگ بمنظور گمراه کردن زحمتکشان شهروده از یکطرف و ترویج زشت ترین پدیده های فساد کشورهای سرمایه داری غرب و انواع ویژه محلی آن مانند زدی ، رشوه خواری ، فحشا مواد مخدر ، در کنار برخی عقب نشینی های محدود در مقابل خواستهای مردم بخش دیگر کوششهای رژیم را برای جلوگیری از گسترش ناخشنودی مردم تشکیل میدهند . مجلس شورا و سنا ، هیئت دولت ، " حزب " فرمایشی ، و سایر موسسات دولتی و " اجتماعی " که بوسیله کارگزاران و پیشکاران شاه و خاندان ننگینش اداره میشوند ، تنها خیمه شب بازیهای مشغولکننده ای هستند که وظیفه دارند چهره چرکین این جنایت و فارتگری تاریخی را با ماسکهای رنگارنگ بپوشانند .

— در چنین رژیمی جای مین پرستانیکه حاضر به تحمل این جنایات نشوند یا گور ، یا سیاه چال های زندان و مبارزه در شرایط پنهانی و یا مهاجرت از مین بمنظور ادامه مبارزه علیه رژیم است .

گذشته از صدها نفر کشته هم اکنون هزاران نفر از مین پرستان ایران که تنها تقصیرشان ناخشنودی آشتی ناپذیر این رژیم فاسد ، خائن و چپاولگراست در سیاه چالهای ساواک با مرگ دست و پنجه نرم میکنند . بیشترین افراد روشننگران با ارزشی هستند که جایشان در پای اهرمهای مهم اقتصادی و فنی وطنی کشور مآخالی است و دستگاه میکوشد جای آنان را با بیکاران کشورهای همپالکی خود شری ، مانند کره جنوبی پر کند .

با همه اینها رژیم سیاه نتوانسته و نخواهد توانست جریان پرتوان مین پرستی و آزاد یخواهی را در مین ما خشکاند . هر اندازه بکوشد تا چشمه های کوچکی را که باین جریان آب میدهند ، کور کند جریان بیش از پیش پرنیروتر میشود و چشمه های تازه پر آب تری در اطراف آن از زمین سر میزند و ورود خانه های نوینی بوجود میآورد و سرانجام با یکی شدن همه این جریانها سیل پرتوانی که ریشه های رژیم جنایت پیشه ضد ملی کنونی را خواهد کند ، بوجود خواهد آمد .

وظیفه تاریخی همه مین پرستان ، همه آزاد یخواهان ، همه افراد شرافتمندی که ادامه رژیم کنونی را سد راه پیشرفت جامعه ما میدانند اینست که با تمام نیروی خود بکوشند تا راه برای یکی شدن این جریانهای کوچک جدا از هم ، برای بوجود آوردن یک جریان نیرومند ضد دیکتاتوری هموار گردد . بد بگرسخن اینجا د " جبهه واحد ضد دیکتاتوری " بمنظور سرنگون ساختن رژیم اختناق ساواکسی محمد رضا شاه مبرمترین وظیفه ملی هر فرد مین پرست و آزاد یخواه است ، صرف نظر از اینکه هر یک از جریانهای سیاسی که در بوجود آوردن چنین جبهه ای شرکت میکنند برای دوران پس از برانداختن شدن دیکتاتوری چه برنامه ای برای ادامه راه داشته باشند و چه شیوه ای را برای دنبال کردن مبارزه خود برگزینند .

برای برپا ساختن چنین جبهه ای باید پیش از هر چیز این واقعیت را در نظر بگیریم که بخش ها عناصر گوناگون تشکیل دهنده آن بهیچوجه همگون نیستند . این ناهمگونی نه تنها در شیوه های گوناگون مبارزه انقلابی ، ایدئولوژی های گوناگون ، موجود است بلکه از لحاظ هدف مبارزه هم وجود دارد . تردیدی نیست که همه نیروهایی که هوادار برانداختن دیکتاتوری سیاه کنونی هستند هدف نهایی مشترکی ندارند ، برای رسیدن به همان هدف نخستین ، یعنی برانداختن دیکتاتوری ، هم راهیگانها را بر نمیگزینند ، هرچگونه میتوان چنین جبهه ای بوجود آورد ؟ برای پاسخ دادن باین پرسش بنیادی

باید چند نکته زیر را روشن کنیم :

- ۱ - آیا سرنگونی رژیم دیکتاتوری محمد رضا شاه میرم ترین وظیفه همه میهن پرستان و آزادخواهان نیست ؟
 - ۲ - آیا " تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری " بایگانه هدف سرنگونی این رژیم شرط ضروری برای رسیدن باین هدف نیست ؟
 - ۳ - چنیروهائی میتوانند در این جبهه شرکت جویند ؟
 - ۴ - تشکیل چنین جبهه ای چه وظائفی را در پیش همه نیروهای شرکت کنند همیگذارد ؟ چه باید کرد و از چه چیز باید دوری جست ؟
- ماسعی میکنیم نظر خود را درباره این چهار پرسش بطور روشن بیان کنیم .
- ۱ - درباره پرسشی اول ما باد ونوع مخالفت روبرو میشویم ؛ یکی از طرف مائوئیستهای پیگیر و دیگری از سوی مبارزان انقلابی چپ رو .

گروه اول که دیگر بطور روشن به صورت همکاران علنی ساواک و امپریالیسم درآمد ه اند و به تبعیت کورگورانه از منحرفین یکن تنها یک هدف را دنبال میکنند و آن ایجاد یک جبهه جهانی علیه جنبش-ش انقلابی جهان و پیروزه علیه اتحاد شوروی بمنزله بزرگترین و محکمترین سنگرنشتر انقلابی جهان و احزاب واقعی کمونیست است . آنها از سیاست شاه علیه انقلابیون ظفار پشتیبانی میکنند ، از گروههای وابسته بدستگاههای جاسوسی امریکار آنگولا هواداری مینمایند ، علیه هر جنبش واقعی ضد امپریالیستی شمشیر میکشند و میکوشند با مردم نظریه کمکهای بی شائبه کشورهای سوسیالیستی و در رجه نخست اتحاد شوروی را باین جنبشها با انواع تبهتهای زهرآلود لکه دار کنند و زحمتکشان و مبارزان انقلابی کشورهای وابسته به امپریالیسم را از مبارزه علیه امپریالیسم باز دارند و باینها تلقین کنند که دشمن عدده آنها هشت پا های خون آشام امپریالیستی نیستند بلکه شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی میباشد . این گروهها با وجود یکه چهره ننگینشان هر روز بیشتر از پیروان باطل " انقلابی " شان بیرون میافتد با کمک ساواک با دریدی گی بی نظیری به زهر پراکنی خود ادامه میدهند . با افشاگریهای دوران اخیر در امریکار روشن شده است که همه این گروهها بوسیله ارگانهای " سیا " اداره و راهنمایی میشد و همیشه و همه یک هدف دارند ؛ مبارزه علیه اتحاد شوروی و علیه احزاب واقعی کمونیست و کارگری کشورهای خود . مائوئیستهای پیگیر این نظریه تبلیغ میکنند که مبارزه برای سرنگون ساختن رژیم سیاه شاه مبارزه انقلابی نیست ، باید مبارزه انقلابی را از جنگ طولانی توده ای از روستاها آغاز کرد و شهرها را بوسیله روستاها محاصره کرد و انقلاب اجتماعی را انجام داد .

باید خرسند بود که اکثریت مطلق افراد صدیق ضد امپریالیست که روزی در تارهای زهر آگین این تبلیغات گمراه کننده گرفتار بودند ، کم و بیش خود را رها کرده و راه خود را از آن جدا ساخته اند . باین ترتیب ما باین مخالفین یعنی مائوئیست های پیگیر حتی نداریم ، گردانندگان نشان راهکاران رژیم و امپریالیسم میدانیم و میکوشیم تا گول خوردگان را از دامی که در آن افتاده اند برهانیم . هستند گروهها و گروهها و مراکز انتشاراتی دیگری (بیشترشان در خارج از کشور) ، که بامستقیم از طرف سازمانهای امپریالیستی اداره میشوند و باینکه گردانندگان نشان مرتدان سوگند خورد ه ای هستند که جز دشمنی بی مرز با پرولتاریای انقلابی ، چه سنگرهای جهانی آن و پیروزه عددهترین این سنگرها اتحاد شوروی و چه سنگر ملی آن یعنی حزب توده ایران - کار و وظیفه ای برای خود قائل نیستند ، و همیشه چند نفری گول خورد ه گمراه را بدنبال خود میکشند . این گروهها و گروهها و مراکز انتشاراتی حتی در دادن دشنام های رکیک به سنگرهای واقعی مبارزان انقلابی از یکدیگر بگریزیدند . اینها هم چه آگاهانه و چه نا آگاهانه آب به آسباب ارتجاع و امپریالیسم میریزند . گروهها و گروهها

و عناصری که واقعا بدشمنان خلق وابستگی ندارند تا هنگامیکه روش خود را تغییر ندهند و البته تیزخبره خود را علیه دشمنان مشترک خلقهای میهن ما برنگردانند در خارج جنبه خلق و جنبه ضد دیکتاتوری جای خواهند گرفت . ماصریحاً یاد آور میشوم که این خواست ، بهیچوجه باین معنی نیست که ما برای همکاری در جنبه واحد ضد دیکتاتوری این شرط را میگذاریم که گروههای دیگر موضوعگیریهای جزیرا در مسائل جهانی و داخلی تایید کنند . نه و نه ! تنها شرط ما اینست که صادقانه برای سرنگونی رژیم کنونی گام بردارند و البته تیزمبارزات آنان در این جهت متوجه باشد .

اما گروه دیگری آن مبارزان راستین انقلابی هستند که تصور میکنند هدف بلاواسطه مبارزان انقلابی انجام انقلاب دموکراتیک ملی است و از همین رو به آن تغییرات اجتماعی که نتواند بچنین هدفی هر چه زود تر سرانجام یابد کم به امید دهند و به همین جهت روش سکتاریستی در پیش گرفته اند و این تطبیق و روی اندیشند که تنها با کوشش نیروهای انقلابی ایران ، میتوان زحمتگشان را بمیدان مبارزات انقلابی کشید و نظام اجتماعی اقتصادی حاکم کنونی را برانداخت و انقلاب دموکراتیک ملی را عطفی ساخت . این مبارزان باین نکته توجه نمیکنند که در شرایط مشخص تاریخی ممکن است توده مردم هنوز برای انجام یک انقلاب دموکراتیک ملی بیداری و آمادگی و تشکل لازم را نداشته باشند ، ولی در نتیجه شرایط اقتصادی و اجتماعی امکاناتی برای تغییرات مهم و مثبت در رومانی سیاسی کشور بوجود آید . مبارزان انقلابی هرگز نباید چنین امکاناتی را نادیده بگیرند و به آن کهپاد دهند . رژیم دیکتاتوری سوسیالیستی بزرگترین مانع رشد جنبش انقلابی توده ای است . تصور اینکه ادامه هر چه بیشتر رژیم اختناق و سبانه دادن برای تشدید آن توده ها را برای مبارزات انقلابی آماده تر میسازد ، یک اشتباه بزرگ و نابخودشودنی است .

این مبارزان به توصیه لنین توجه نمیکنند که میگوید بدترین شکل دموکراسی بورژوازی برای رشد جنبش انقلابی کارگری صد بار بهتر از دیکتاتوری سبانه استبدادی است . جریان تاریخی رشد انقلاب سوسیالیستی اکثریت رسایه رژیم دموکراسی بورژوازی انقلاب فوری بهترین نمونه تاریخی چنین حکمی است . کنگره هفتم کمینترن در گرماگرم رژیم فاشیستی آلمان درست همین حکم لنین را پایه توصیه های خود به جنبش بین المللی کمونیستی قرار داد و اعلام کرد که کمونیستها باید در هر کشور با همه نیروهای ضد فاشیست ، صرف نظر از ایدئولوژی و بستگی های طبقاتیشان ، جنبه واحد یابند و شاعر یعنی شمار برانداختن رژیم فاشیستی بوجود آورند .

برانداختن رژیمهای فاشیستی و شبه فاشیستی گامی است در راه عمیق تر شدن تحولات بنیادی بورژوازی بشوی دموکراتیک و این گام نه تنها برای طبقه کارگر و زحمتگشان سودمند است بلکه ضروریست . لنین در اثر مشهور خود " دیکتاتیک " در این باره باروشنی میگوید :

" . . . انقلاب بورژوازی بمنتهی درجه برای پرولتاریا سودمند است . انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروریست . هر چه انقلاب بورژوازی کاملتر و قطعی تر و هر چه پیگیری آن بیشتر باشد همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیک به سوسیالیسم بیشتر تا مین خواهد بود . این نتیجه گیری تنها ممکن است برای کسانی که از انقبای سوسیالیسم علمی بی اطلاع باشند تازه و عجیب و ضد و نقیض بنظر آید .

در ضمن از این نتیجه گیری این اصل نیز مستفاد میگردد که انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای خود بورژوازی " . (تکیه از لنین است)

(ترجمه فارسی آثار منتخب لنین — جلد اول — قسمت ۲ — صفحه ۵۰) .

باین ترتیب مبارزان راه طبقه کارگر ایران در عین اینکه هیچ لحظه ای از اهداف انقلابی خود

چشم برنخواهند گرداند ، به این امر حیاتی هم همیشه با پیگیری توجه خواهند کرد که برانداختن رژیم فاشیستی کنونی حتی در چهارچوب نظام اقتصاد ی - اجتماعی موجود ایران گام مہمی بسوی ایجاد امکانات وسیع برای رشد مبارزات طبقه کارگر خواهد بود . ما بر آنیم که در جریان آماده شدن طبقه کارگر سوسیالیست برای نبرد نهائی بمنظور انجام تحولات بنیادی در نظام اقتصاد ی - اجتماعی کنونی ، مبارزان راه طبقه کارگر باید تماماً نیروی خود را بکارند ازند تا هرگاه که امکانش فراهم شود با گرد آوردن همه نیروهای مخالف رژیم کنونی ، با استفاده از شیوه های گمراهی نیل باین هدف موثر باشد . این رژیم اختناق را براندازد .

۲ - اگر این حکم را بپذیریم باید برای خود روشن سازیم که مهمترین وسیله برای برانداختن رژیم کنونی که اوست و چہ نیروهای برای رسیدن باین هدف با هم اشتراک دارند ؟ در این باره ما هواداران اصل سادہ و مسلم هستیم کہ هرگاه نیروهای گوناگونی برای رسیدن بہ هدف مشترکی مبارزه کنند ، بهترین وسیله برای بالا بردن بازدهی و بہ ثمر رساندن این مبارزات اتحاد این نیروها در یک جبهہ واحد و متشکل است . این جبهہ وظیفہ اش بہم آمیختگی نیروها نیست بلکہ وظیفہ اش ہما ہنگ ساختن عمل این نیروهاست بطوریکہ ضربات از طرف آنها بہ رژیم نہ بطور جدی گانہ ، منفرد ، در لحظات مختلف بلکہ در مناسبترین لحظہ ، در ضعیفترین نقطہ دشمن و با تمام نیرو و مشکل موثر وارد آید . وظیفہ جبهہ حل مسائل مورد اختلاف این نیروها نیست بلکہ در این است کہ وجہ مشترک بین آنان را برجستہ سازد و روی آن تکیہ کند .

تفرقہ بین نیروهای کہ برای رسیدن بہ هدف مشترکی عمل میکنند تنها و تنها بزیان این نیروها و بسود دشمن مشترک آنهاست . بہ همین سبب ہمگی از عمد ترین افزارهای ارتجاع در تمام طول تاریخ جامعہ بشری تفرقہ اندازی در میان نیروهای مترقی بود و ہست و خواهد بود . پید برپایہ آموزش لنین ، پرولتاریا باید این اصل تاکتیکی بسیار مہم را بتواند بسود خود بکاربرد ، با بنواند باین نیروهای کہ حتی میتوانند یک گام کوچک با او ہمراہ باشند اتحاد نماید و با این اتحاد از یکسو نقشہ دشمن را برای بجان ہم انداختن و سرکوب کردن نیروهای انقلابی نقش بر آب سازد و از سوی دیگر در کوچکترین شکافہائی کہ در جبهہ دشمن بوجود میآید رخنہ کردہ و آنرا عمیقتر سازد . اگر نیروهای خلق با ہم اتحاد کنند بیش از ہمہ شاہ واکار گزاران جلا دش از این اتحاد خواهند ترسید و بخود خواهند لرزید .

چرا این شادی را بہ دشمن روا میدارید و بہ پیشنهاد ما در بارہ اتحاد دست رد میزنید . وحدت عمل با اتحاد در نظریات و اتحاد سازمانی یکی نیست - میتوان چند تابد و چند نظر داشت ولی در امر معینی دست بوحدت عمل زند .

حزب تودہ ایران ضمن حفظ مواضع اصولی خود در ہمہ مسائل اجتماعی و سیاسی و در عین حفظ روشہای مبارزہ غیرہ آماده است با ہر گروه و ستہ ای کہ صادقانہ در راہ برانداختن رژیم استبداد سیاہ محمد رضا شاہ گام بردارد ، ہر روی برنامه مشخص و مشترکی دست بوحدت عمل زند . ایجاد چنین جبهہ واحدی از ہمہ نیروهای ضد دیکتاتوری مبارزات ایدئولوژیک و گفتگوہای موجود در زمینہ برگزیدن شیوہ های درست مبارزہ انقلابی در این یا آن مرحلہ ارتکام جنبش انقلابی را نفی نمیکند ولی مستلزم آنست کہ این گفتگوہا و مبارزات در چهارچوبی و بالحنی انجام مگیرد کہ امکان ہمکاری ہمہ نیروہا را در جبهہ واحد برای رسیدن بہ نخستین هدف غیر ممکن و یا حتی دشوار سازد . ایجاد جبهہ ضد دیکتاتوری برای بی اثر کردن مهمترین وسیلہ تاکتیکی رژیم سیاہ اختناق شاہ و ساواک ضروری است و ہرگونہ سنگ اندازی یا فشاری در بہ تاخیر انداختن چنین جبهہ ای تنها آب

به آسباب دشمن ریختن است. خواه این سنگ اندازی آگاهانه باشد و از طرف کارگرداران رژیم در درون جبهه مبارزان خلق انجام پذیرد و یا ناآگاهانه باشد و از بی تجربگی و تک روی و پرهیزداری بی نیروی خودی سرچشمه گیرد.

۳- در باره نیروهای که میتوانند در چنین جبهه واحد ضد دیکتاتوری شرکت نمایند ما برآنیم که طیف این نیروها از لحاظ کمی و کیفی وسیعتر از آن نیروها نیست که بالقوه جبهه متحد ملی برای انجام انقلاب دموکراتیک ملی را تشکیل میدهند. جبهه متحد ملی که هدفش انجام انقلاب دموکراتیک ملی است و محتوی آن انجام تحول بنیادی در نظام اقتصادی و اجتماعی کنونی است از نیروهای خلق تشکیل میشود که عبارتست از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران و بورژوازی ملی یعنی لایه های کوچک متوسط بورژوازی و بورژوازی که عملاً منافع آنها منافع امپریالیسم و کارگزاران ایرانی اش وارد تضاد میشود. ولی در "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" نه تنها همه این طبقات و اقشار اجتماعی بلکه عناصر، گروهها و رشایط مشخص قشرهای از طبقات حاکمه با انگیزه های بکلی گوناگون نیز میتوانند شرکت جویند. این نیروها حتی میتوانند در شرایط مشخص تاریخی اجتماعی نقش موثری هم در برانداختن رژیم استبداد سیاه ایفاء نمایند. مبارزان راه طبقه کارگردارین اینکده با تمام نیرومبارزه خود را برای آگاهی و تشکل انقلابی طبقه کارگر، برای محکم کردن پیوند های اتحاد انقلابی طبقه کارگر و متحدینش در جبهه خلق در نیاب خواهند کرد، هیچگاه امکان اتحاد با نیروهای ضد دیکتاتوری در درون طبقات حاکمه را از دیدگاه خود در ور نخواهند کرد. این نیروها تمام کوشش خود را بکار میبرند تا هرگونه تحول اجتناب ناپذیر در چهار رجب نظام اقتصادی اجتماعی کنونی انجام پذیرد ولی پیشاهنگ طبقه کارگر و متحدینش میکوشند به تناسب رشد تشکل و مبارزه جوش نیروهای خلق تحولات سیاسی و دموکراتیک را تا سطح تحولات بنیادی اقتصادی و اجتماعی بالا برند، با وجود این اختلاف باید مبارزان راه طبقه کارگردار پیشاهنگ نیروهای خلق بکوشند تا راه وحدت عمل و ایجاد جبهه واحد ضد دیکتاتوری را بیابند.

بنظر ما در درون طبقات حاکمه کنونی هم اکنون نیروهای قابل توجهی را میتوان دید که هر یک با انگیزه معینی با ادامه رژیم کنونی مخالفتمیورزند و حاضرند در صورت پیدا شدن در زمناشی امید بخش در این راه همکاری نمایند. برای بخشی از آنان غارتگری بی حد و مرز خاندان پهلوی و کارگزاران ساواکی و ارتشی که بصورت منابع بزرگی در سر راه رشد سریع سرمایه داری داخلی ایرانست تعیینسن کنند است، گروه دیگر از خطرات عظیمی که ادامه رژیم استبداد سیاه ایران در چهار رجب تحولات سریع جهان کنونی بسوی آزادی و سوسیالیسم متوجه بنیاد سرمایه داری در ایران میسازد بنگسند انداخته و متوجه آن میکنند که شاید با تغییرات سیاسی در جهت دموکراسی بتوان سرمایه داری را برای مدت طولانی تری نگهداشت. حتی بخشی از سرمایه داری بزرگ ایران با سیاست اقتصادداری رژیم مخالف است. سیاستی که راههای غارت سرمایه های امپریالیستی را باز نگذاشته و میلیاردها ثروت ملی را صرف خرید جنگ افزا و نگهداری ارتش بی تناسب با نیروی اقتصادی کشور و برداختن بسه ماجراجوییهای نظامی میکند و از اینراه امکان برداشت سودهای بازم کلان تری را از این بخش از سرمایه داری بزرگ داخلی میرماید. از درون همین عناصر است که مکرراً شنیده میشود "شاه دچار جنون شده و دیگر حاضر به شنیدن هیچ حرف صحیح نیست. او همه را در آتش خود خواهد سوخت". این وضع حتی در نیروهای مسلح نیز دیده میشود.

مبارزان طبقه کارگر که سنگین ترین بار مسئولیت را در راه گردآوری متحدین طبقه کارگردارند و ش میکشند

باید همه این نیروهای کاملاً مختلف و دارای نیات گوناگون را به بینند و با تمام نیرو برای استفاده از آنها و متحد کردن جدی ترین آنها در یک جبهه گام بردارند .

۴ - اکنون بپهنیم برای برپا ساختن و به پیش بردن جبهه واحد ضد دیکتاتوری چه باید کرد و چن باید کرد ؟ پراز آنکه پذیرفتیم که در لحظه کنونی برانداختن رژیم استبدادی شاه بمنوان مهم ترین سد راه پیشرفت همه جانبه اجتماعی و تشکل نیروهای خلق همچون مهم ترین وظیفه در مقابل همه میهن پرستان و آزادخواهان جای گرفته است ، پس از آنکه دریافتیم که برای سرنگون کردن رژیم کنونی که زر و زور بسیار در اختیار دارد ، نخستین و ضروری ترین شرط ، اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم کنونی و باید یگر سخن تشکیل " جبهه واحد ضد دیکتاتوری " است و ترکیب نیروهای بالقبوه شرکت کننده در چنین جبهه ای وسیع ترود نتیجه از لحاظ طبقاتی و انگیزه های شرکت در این جبهه ناهمگون تر از جبهه خلق است ، باید ایجاد و به پیش بردن این جبهه را در سرلوحه وظائف خود قرار دهیم و بدون اینکه حتی گرهی از مواضع اصولی خود در ورشویم و یا هدفهای د ورترا انقلابی خود را از دست دهیم و یا اینکه از جهت اصلی مبارزه خود در راه تجهیز نیروهای انقلابی و در درجه اول طبقه کارگر منحرف شویم ، آن وظائف و آن اقدامات و آن شعارهایی را که به شعارهای رز و زور و وظایف و اقدامات عملی روزمیدل نمانیم که به جمع همه نیروهای ضد دیکتاتوری کمک میرساند و از آن شعارها و اقداماتی که این جمع را غیر ممکن میسازند و یا بطور غیر ضروری دشوار میکنند دوری جوئیم . این است هنر تاکتیک لنینی مبارزه انقلابی برای آن مبارزانی که صادقانه خود را پیرو آموزش لنینین میدانند . باز هم این اندرز گرانبهای لنین را در این زمینهای میآوریم که بیامی موزد :

" پیروزی بردشمنی نیرومند تر از خود فقط در صورتی ممکن است که منتهای درجه نیرو کار برده شود تا از هر شکافی در زمین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هر گونه تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورهای و نیز از هر امکاتی هر قدر هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متفق توده ای - حتی متفق موقت ، مردانه ، ناپایدار ، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و یا نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود . کسیکه این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است . "

پس مهمترین وظیفهای که در مقابل همه هواداران سرنگونی رژیم قرار میگیرد اینست که جهت عمده تلاش و کوشش و مبارزه خود را برای رسیدن به همین هدف سوق دهند و نیروهای خود را در جبهه واحدی برای مبارزه در جبهه متحد متمرکز سازند . بعوازاات این کوششهای مثبت ، همه نیروهای شرکت کننده در جبهه باید از توسل بفرقهها و اقدامات و شیوهها خود داری نمایند . مهمترین آنها اینست که هر گروه نخواهد هدف گیری و شیوه مبارزه ای را که برای خود انتخاب کرده به دیگر نیروها تحمیل کند و پذیرش آنرا شرط همکاری در جبهه واحد ضد دیکتاتوری قرار دهد . در راه گردآوری نیروهای ضد دیکتاتوری در جبهه واحد چنین برخوردی از ریشه نادرست است . همکاری نیروها در جبهه واحد باید در اول طلبانه بوده و بر پایه این ضرورت استوار است که نیروهای ناهمگونی باید با هم وارد وحدت عمل شوند . این همکاری تنها و تنها بر پایه اعتماد متقابل در چهار چوب مبارزه برای همان هدف مشترک و محدود ، در چهار چوب اقلع مقابل ، میتواند عناصر اتحاد را در درون جبهه تحکیم نماید و هر روشی مغایر آن به عناصر فرقه میدان خواهد داد که سودش تنها نصیب دشمن خواهد شد . در راه جمع نیروها و استفاده از همه امکانات تا آنجا که اصول را مورد تهدید قرار نماند باید کوشید از نمایشهای خرد کننده ووتر تمزکننده اجتناب ورزید ، از هرداردن نیروهای انقلابی در نبرد هائی که رژیم میکوشد در

شرایط. کاملاً ناهم‌برای خرید کردن نیروهای مخالف خود بر آنها تحمیل کند ماهرانه د وری جست . برای سرنگون ساختن رژیم استبدادی شاه د رایران باید همه نیروهای ضد رژیم را بهم نزد یک کرد ، متحد ساخت ، همه امکانات این نیروها را سنجید و با نقشه سنجیده و حساب شده ضعیف ترین نقطه دشمن را شناسائی کرد و ضربه قاطع را بر آن وارد کرد .

ما از همه نیروها و عناصری که صادقانه خواهان برانداختن این رژیم خائن و آدمکش و فارتگسر هستند دعوت می‌کنیم که این پیشنهاد ما را بد و ن پیشداوری‌هایی که نسبت به سازمان ما دارند بررسی کنند و در راه فراهم ساختن زمینه یک‌تبادل نظر خلاق مانند ما کوشش نمایند .

دشمنان درونی و بیرونی خلق‌های میهن‌ما به بهره‌برداری از تخم نفاق که در میان رده‌های مبارزان انقلابی و دیگر مخالفین رژیم کاشته اند بسیار امید دارند و بخود اطمینان میدهند که این نیروها هرگز با یکدیگر متحد نخواهند شد و تا متحد نشوند هیچ خطری بساط خیانت و فارتگری آنان سرا تهدید نخواهد کرد .

بیجهت نیست که بزرگترین سازمان خرابکار امپریالیستی یعنی " سیا " هر سال چندین میلیارد دلار تنها برای ایجاد نفاق در رده‌های نیروهای ضد امپریالیستی و جدا ساختن گروه‌های کوچک و جدا گانه این نیروها از عمدترین سنگران یعنی کشورهای سوسیالیستی ، برای سرکوب جنبش‌های راستین ضد امپریالیستی خرج میکند و در این راه همان‌طور که افشاگرهای اخیر نشان میدهند از توسل به جنایت‌آمیزترین و پست‌ترین شیوه‌ها از کودتا و ترور گرفته تا ساختن فیلم‌های دروغین و تحریف و چاپ نشریات به منظور ایجاد اختلاف خود داری نمی‌کند .

تنها با تلاش پیگیر در راه اتحاد نیروهای ضد رژیم که هسته اساسی آن اتحاد نیروهای جبهه خلق است میتوان این نقشه‌های شیطان دشمنان را نقش بر آب کرد .

حزب توده ایران با صمیمیت و پیگیری دست خود را برای اتحاد با همه نیروهای که آما د باشند صادقانه علیه رژیم سیا ه استبداد کنونی مبارزه کنند ، د راز میکند و از هیچ کوششی در این راه فروگذارد نخواهد کرد .

همکاری نیروهای ضد دیگتاتوری در یک جبهه
واحد تحت شعار سرنگونی استبداد و رژیم ترور
و اختناق ، تشدید اشکال مختلف و ثمر بخش
مبارزه انقلابی ، چنین است مقدمات ضرور برای
پیشرفت و پیروزی جنبش ضد استبدادی در میهن ما

D O N Y A
 Political and Theoretical Organ of
 the Central Committee of the
 Tudeh Party of Iran

Feb. 1976, No 12

Price in :	بهای تکفروشی در کتابفروشی ها و کویوک ها :
U.S.A.	0.4 dollar
Bundesrepublik	1.00 Mark
France	1.50 franc
Italia	250 Lire
Österreich	7.00 Schilling
England	4 shilling

بها برای کسانی که مجله را در خارج از کشور بوسیله پست دریافت میکنند
 ۲ مارک و معادل آن به سایر ارزها

حساب بانکی ما :

Sweden
 Stockholm
 Stockholms Sparbank
 N: 0 400 126 50
 Dr. Takman

با ما بآدرس زیر مکاتبه کنید :

Sweden
 10028 Stockholm 49
 P.O.Box 49034

دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
 چاپخانه " زالتس لاند " ۳۲۵ شتاسفورت
 بهادرایران ۱۵ ریال

Index 2